

● نشر سرائی
● مجموعه جامعه و سياست - ۴

نقد فرهنگ خشونت

احمد قابل

قابل، احمد؛ ۱۳۳۷.
نقد فرهنگ خشونت / احمد قابل. (مجموعه جامعه و سیاست).
تهران: سرایی، ۱۳۸۱ -- ۲۹۸ ص.
ISBN: 964 - 92805 - 9 - 6

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی -- ۱۳۷۶.
۲. ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۷۶.
مقاله ها و خطابه ها. ۳. ایران -- اوضاع اجتماعی -- ۱۳۷۶.
الف. عنوان.

۹۵۵/۰۸۴۴ DSR ۱۷۱۶/ق ۸ ج
کتابخانه ملی ایران ۱۸۵۱۸ - ۷۹ م

نشر سرایی

نقد فرهنگ خشونت

(جامعه و سیاست - ۴)

احمد قابل

لیتوگرافی و چاپ: هاشمیون

نوبت چاپ: ۱۳۸۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۲۸۰۵-۹-۶

فهرست

۷	 مقدمه
۱۱	 حضرت آیه الله از چه نگرانید!
۲۱	 چرا دعوت به قانون‌گزینی؟
۲۷	 وحدت و خودپسندی
۳۵	 نسبت‌های ناروا
۳۸	 قانونگذار وجود دادگاه ویژه را ضروری ندانسته است
۴۵	 دیدگاه‌هایی پیرامون نقد فرهنگ خشونت، اجازه...
۶۴	 اصلاح وزارت اطلاعات و چند نکته
۶۶	 همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم
۷۱	 در خصوص توضیحات دادگاه ویژه روحانیت
۷۵	 حق مؤمن
۷۹	 خشونت‌ورزی ضد دین است
۸۲	 لزوم تعریف جرم سیاسی
۸۵	 زندان و زندگی
۸۸	 چه کسی متخصص است؟
۹۱	 بحث ارتداد
۹۵	 دستگاه قضایی و لزوم بی‌طرفی و مدارا
۹۸	 دین رحمت و محبت نه مسلک خشونت
۱۰۴	 ابعاد تأثیر باند سعید امامی در سیاست‌های کشور
۱۱۳	 گر تو قرآن بدین نمط خوانی
۱۱۶	 نظام متعلق به هیچ فردی نیست هر قدر آن فرد بزرگ باشد

اختلاف نظرهای علمی از نوع بازی‌های سیاسی نیست	۱۲۵
مدارا با حاکمان، جفا بر شهروندان	۱۳۳
درباره انکار ضروری دین	۱۳۶
سیاست و فلسفه	۱۴۱
مواضع دیروز عملکرد امروز	۱۴۵
مبارزه مصلحانه تنها راه رهایی	۱۵۳
روشنفکران، روحانیان و خشونت	۱۵۸
دیده‌ای کز حقیقت گشاید	۱۶۵
تا کی؟	۱۶۷
دادگاه ویژه روحانیت، فرمان امام و قانون اساسی	۱۷۱
دفع «غیر خودی» یا «خود» زنی	۱۷۸
اخلاق اجتماعی	۱۸۱
تصور و تصدیق در انتخابات	۱۸۳
قلم به دستان ۲۹ بهمن	۱۸۷
نامه‌ای به یک دوست	۱۹۰
برهان ثقف	۱۹۵
تغییر موضع محافظه‌کاران	۱۹۹
خشونت سیاسی و تفکر سنتی	۲۰۲
خون حجاریان، هدیه‌ای برای رویش گل خوش‌بوی آزادی	۲۱۷
مصونیت قضایی آمران به خودسری	۲۲۱
روشنفکری دینی	۲۲۹
خشونت‌گرایان و حذف اتکاء به مردم	۲۴۱
مطبوعات اصلاح طلب ضامن وحدت و امنیت ملی	۲۵۶
جمهوری خشونت، جمهوری رحمت	۲۵۹
فهرست آیات	۲۸۲
فهرست روایات	۲۸۴
فهرست اشعار	۲۸۹
نمایه اعلام و کتب	۲۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

مقدمه

این کتاب در بر دارنده برخی یادداشت‌های سیاسی اجتماعی و چند مصاحبه و یک سخنرانی است که در فاصله سال‌های ۷۵ تا ۷۹ پدید آمده‌اند و اکثر آنها در روزنامه‌های صبح‌امروز، خرداد، عصر آزادگان، مشارکت و فتح و هفته‌نامه‌های توس، پیام هامون و عصر ما منتشر شده‌اند. سال‌هایی که ملت ایران، امیدی نو پیدا کرد تا آرزوهای انسانی خویش را برآورد.

پیش از آن، تلاش‌های فراوانی برای دلسردی، نومیدی، گوشه‌گیری و بی‌تفاوتی ملت از سوی برخی افراد انجام گرفته بود تا شاید عده‌ای، به دور از دغدغه خواست ملت، قدرت را در محدوده خاصی از آدمیان گزینش شده، به گردش درآورند و یا مزاحمی برای گردش دارایی بین ارباب ثروت پدید نیاید.

«دین» در این میان، همچون «مرغی» شده بود که در عروسی و عزا قربانی می‌شد و البته در تمام آن مدت، انسان‌هایی هم بودند که فارغ از دنیاطلبی‌ها، درد «دین و ملت و کشور» را داشتند و در برابر کج‌روی‌ها و هزینه کردن‌های نامناسب از این سه موجود عزیز، به کار «اندرزدهی» و «هشدار» می‌پرداختند و همیشه امیدوار بودند که ملت و حاکمیت به خطر و ضرر ناشی از هزینه‌های آنچنانی توجه کرده و تغییر در صورت لزوم روش دهند.

سال ۷۶، سال عزم ملی برای «اصلاح روش‌ها» و «تصحیح جهت‌گیری‌ها» بود. سالی که اکثریت عظیم ملت ایران به گونه‌ای مناسب، نشان داد که رفتارهای شایسته و ناشایست را مورد توجه قرار داده و مسیر

منتهی به سعادت را تشخیص داده است.

«اصلاحات» نام حکیمانه‌ای بود که بر این تصمیم عمومی و عزم ملی نهاده شد و در مرکز آن «اصلاح مناسبات متقابل حکومت و مردم» مورد توجه بود. یعنی تغییر «تصور استبدادی» به «تصور مشارکت‌جویانه» در حوزه فرهنگ حکومتی یک ملت، مورد نظر قرار گرفته بود.

ملت ایران می‌دانست که این تغییر، دشوارترین و مهمترین تصمیم زیربنایی اوست که به خاطر هشت سال تجاوز بیگانه و چند سال دوران نقاهت کشور (پس از تجاوز) با تاخیر انجام می‌گرفت. تاخیری که همراه با زیان‌هایی چون فرصت یافتن خوگرفتگان فرهنگ استبدادی و ارباب ثروت‌های انحصاری (برای ایجاد نومیدی و دلسردی در ملت و بهره‌مندی‌های ناعادلانه خویش) بود و می‌دانست که در آغاز راه، با مانع بزرگ «دوستان بد عادت» روبه‌رو خواهد شد و عبور از آن مانع با شیوه اصلاح‌طلبانه، کاری بس دشوار و ظریف و حساس خواهد بود و مدت مدیدی را اشغال خواهد کرد چرا که مشکلی در درون خانواده بزرگ ایرانی بود.

رویاری با بیگانگانی که به منافع ما بی‌توجه‌اند یا تهاجم می‌کنند و تنها منافع خود را می‌طلبند، کاری آسان و روشن است. «مقابله به مثل» در این‌گونه موارد منطقی، معقول و بلکه لازم است ولی در درون یک خانواده هرگز نمی‌توان از مقابله به مثل بهره گرفت.

اگر یکی از فرزندان خانواده، برادر خود را از پای درآورد و سرپرست، خواستار قصاص شود، لزوماً دومین خسارت را به خانواده زده است و لذا در این‌گونه موارد باید از منطلق خواجه شیراز (رض) بهره گرفت که فرمود:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند

ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم
در روابط خانوادگی، ایثار، مواساة، احترام به بزرگان، رعایت کوچکترها از سوی عقلای خانواده، تغافل و تسامح (با حدی که

فرموده‌اند «بر مؤمن واجب است تا هفتاد گناه کبیره برادر مؤمنش، در امور فردی را پیوشاند و مستور بدارد» و امثال آن ساری و جاری است و نباید با روح ماجراجویی، در امور فردی خویشان و آشنایان دخالت کرد. خطای خاطیان را نباید از جنس اغراض بیگانه دانست و نباید رفتاری که با «بیگانگان مهاجم» پسندیده است را در حق «دوستان بد عادت» اعمال کرد.

در هر صورت، عزم ملی چنان بود که ملت ایران را به عنوان «صاحب اصلی حکومت» و «مالک حقیقی کشور» در واگذاری امر دولت و حاکمیت به افرادی که مورد اطمینان و پسند او بود، یاری رساند و این «قضیه بدیهی» را به «دوستان بد عادت» گوشزد کرد، هر چند از سوی آنان شنیده نشد و مقبول نیافتاد.

بحران آفرینی‌ها، یکی پس از دیگری پدیدار شد و رفتن راه‌های آسان چند روزه، به چند ماه و سال نیز دشوار شد و تلاش‌های دوستان بد عادت برای دلسردی و نومیدی ملت، مجدداً تکرار شد.

این یادداشت‌ها و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های متعدد صاحب این قلم و بیان، ایفای مسئولیت فردی از افراد ملت برای دفاع از ساحت دین، ملت و کشور بود تا آنچه (به تصور او) کج‌اندیشی برخی دوستان و ابتناء ملت و یا گفتار و کردار نامناسب ایشان می‌دانست را در حداقل ممکن ترمیم کرده یا پاسخ گفته باشد و مظلومی را در استیفای حق یاری رسانده باشد و از سر خیرخواهی و دلسوزی «پند و اندرز» به آنانی دهد که «حد و حریم خود را نمی‌شناسند» و «پا را از گلیم خویش فراتر برده‌اند». دستورات دینی «مغفول عنه» را به یاد ایشان آورد تا به نام دین «علیه دین» اقدام نشود.

به یاد داشته باشند که ملت «مالک کشور و حکومت» است و «خدمتگزاران» و صاحبان قدرت «مستاجران» موقتی هستند که دیر یا زود آن مقام و موقعیت را ترک گرفته و به دیگران می‌سپارند. این دین، ملت و کشور (انشاءالله تعالی) تا قیام قیامت می‌مانند ولی صاحب منصبان، چند

روزی مهمان این آب و خاکند و با رفتن آنان، نه «دین» دچار تغییر می‌شود نه «کشور».

گرچه این آثار، همراه با تاریخ صدور خویش در این مجموعه آمده است ولی برخی مطالب ارائه شده، اختصاصی به مخاطب یا زمان مخاطب ندارد، چرا که به نقد خصلت‌ها و رفتار و گفتاری پرداخته و سره و ناسره آن را نمایانده که می‌تواند در زمان و مکان دیگری باز تولید شود. حتی شاید روزی صاحب این قلم مصداق همان چیزی شود که در این آثار مورد تعرض قرار گرفته است. (عصمتا الله من الزلزل).

آنچه عیب شمرده شده، همانی است که از پس قرون و اعصار، ناپسندش می‌خوانند و آنچه به آن ترغیب گردیده همانست که در فطرت آدمیان محبوب و مطلوب بوده است.

البته فایده دیگری در این گردآوری نهفته است که زحمت همه دوستان را در استفاده از آثار پراکنده صاحب قلمی نه چندان شیوا و دانش‌آموزی در مکتب اندیشه و قلم فراهم می‌آورد تا کاستی‌ها در بوته نقد اصلاح‌طلبان روبه اصلاح برد و «دوستان بد عادت» را به «ترک عادت» فراخواند.

من آنچه شرط بلاغت با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال
امیدوارم که با عنایت حضرت حق (جل و علی) اثر این قلم چندان باشد که «پند» گرفتن را شاهد باشیم و نه فزونی «ملال» را که در آن صورت «کیفرخواست» نویسان و «شاکیان غیرمتضرر» هم «فایدتی گران» از این مجموعه خواهند برد.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تغزيها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله...

والسلام - احمد قابل

حضرت آیه الله از چه نگرانید!

توس، ۱۳۷۵

محضر مبارک آیه الله مهدوی کنی سلمه الله تعالی
السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین

چندی است که جامعه ما شاهد اظهار نگرانی و گلایه و یا تهدیدهایی است که گاه و بیگاه از سوی آن بزرگوار صادر گردیده و همگان را به فکر وامی دارد. بازتاب سخنان شما و نحوه استدلال و کلمات و جملات به کار گرفته شده برای طلبه ای مثل من قابل بررسی بوده و ساعت ها به آن فکر کرده ام. برخی از اندیشمندان کشور با استقبال از بیانات حضرت تعالی توضیحاتی به آن افزوده و مصادیقی را برای مخاطبین خویش برمی شمردند و دیگرانی احساس نگرانی متقابل کرده و به پاسخگویی و رد اتهام از خویش می پرداختند. من هم به نوبه خود مطالبی را دریافته ام که تذکر آن شاید مفید فایده ای باشد «فَإِنَّ الذُّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».

۱. «دفاع از روحانیت» یکی از عمده ترین مفاهیم مورد نظر حضرت تعالی بوده و هست و خواهد بود و در این جهت، از اینکه با روحانیت مبارز تهران به عنوان یک جمعیت یا حزب سیاسی برخورد شود همیشه پرهیز داشته اید و در مقام دفاع از نظریه خود فرموده اید «روحانیت مثل پدری برای جامعه است». بنا به بیان امیرالمؤمنین (ع) «لِكُلِّ قَوْلٍ جَوَابٌ».

اقتضای این داعیه این است که چون پدر یک خانواده بر تمامی اعمال فرزندان خویش مهربانانه نظارت کنید و با لطف و رحمت ایشان را از

تجارب خویش بهره‌مند سازید. در مقابل تفاوت‌های کم و زیاد ایشان دچار عدم تعادل در محبت و مهرورزی نگردیده و حقیقتاً طفل خاطی خویش را دوست بدارید. سرّ او را فاش نکنید و بین فرزندان حتی الامکان فرق نگذارید و الا حسادت ایشان را نسبت به یکدیگر مشتعل ساخته و مدیریت خانواده دچار تزلزل می‌گردد. به یاد آورید که بانیان شریعت بین نوشته و دستخط امام حسن (ع) و امام حسین (ع) فرق نگذاشتند و داوری نکردند تا کسی آزرده خاطر نشود.

راه رسیدن به منصب پدری جامعه، عدم طرفداری علنی در صحنه‌های رقابت از برخی فرزندان علیه دیگر فرزندان بود که با کمال تأسف از ابتدای انقلاب برخلاف آن عمل گردید.

روحانیت باید با هدایت مردم به سوی ملاکها و پرهیز از جانبداری‌ها، منصب پدری امت را پاس می‌داشتند که اکثریت آنان چنین نکردند و تلخ‌تر آنکه به نفی و موضع‌گیری علنی علیه دیگر فرزندان برخاستند و آنان را از خویش رانده و مردم را علیه ایشان برانگیخته و این روش همچنان ادامه دارد. در وصف پیامبر که پدر امت بود به نقل از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُقَسِّمُ لِحَفَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، يَنْظُرُ إِلَى ذَاوِ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ»^۱ - روش پیامبر اسلام به گونه‌ای بود که وقت خود را بین اصحابش تقسیم می‌کرد و به همگان به‌طور مساوی می‌نگریست.

نیم‌نگاهی به دوره قبل از پیروزی انقلاب، استواری نقش پدرانه روحانیت را پیش چشم می‌آورد. چه شد که این نسبت پابرجا نماند؟ یقیناً بر شما پوشیده نیست که رقابت با ابناء امت در کسب و تصدی مقام، یکی از اسباب و علل این ناپایداری بوده و خواهد بود. در لسان معصومین (ع) هم به این معنی اشاره بلکه تصریح شده است.

عملکردهای جانبدارانه، عده‌ای از فرزندان روحانیت را در مسیری

قرار داد که منجر به «عقوق» شد و پدری که از راه ناصواب فرزند خود را به مسیر اینگونه‌ای رهنمون شود (عملاً) از حساب الهی سربلند بیرون نخواهد آمد. «عَنِ النَّبِيِّ (ص): يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ وَالَّذِينَ حَمَلُوا وَلَدَهُمَا عَلِيَّ عُقُوقِهِمَا»^۱ - خداوند پدر و مادری را که سبب رفتار ناشایست فرزندان خود و عاق شدن توسط والدینشان شده‌اند را از رحمت خویش محروم می‌کند.

اگر نگاه به گذشته دور قدری مشکل باشد، گذشته متصل به حال را می‌توان مجدداً بررسی کرد. اظهارات یکی از اعضای شورای نگهبان در مسجد سید اصفهان درباره ابطال انتخابات اولیه مجلس پنجم و داستان رد صلاحیت‌ها در شهرهای مختلف و... با کدام معیار، مثبت نظریه پدر بودن روحانیت است (خصوصاً اگر مراد از روحانیت، جامعه روحانیت مبارز تهران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و... باشد).

عده‌ای هم مثل مجمع روحانیون مبارز دست از داعیه پدری جامعه برداشته و وارد گود سیاست شده و می‌خواهند با اهداف دینی کار سیاسی کنند. ائمه جمعه و جماعات هم در بسیاری از انتخابات محلی و یا کشوری جانبدارانه عمل کرده‌اند. امروزه اقل قلیلی از بزرگان و یا برکناران صحنه سیاست هستند که وجهه پدری روحانیت را حفظ کرده و می‌کنند البته بازگشت اکثریت به اصل خویش از نظر نویسنده مطلوب است ولی کسب اعتماد از دست رفته بسیار مشکل و محتاج زمان درازی است.

۲. دفاع از دین و مذهب، دغدغه اصلی حضرت‌تعالی در این بیانات بوده و هست که عمده‌تاً در دفاع از «تداخل دین و سیاست» و نفی سکولاریزم، دفاع از ولایت فقیه به عنوان یک اصل اعتقادی و کلامی شیعه!! (نه یک نظریه فقهی) که مسلم و غیرقابل انکار است! دفاع از مشروعیت الهی ولایت و نه مشروعیت مردمی آن و... چهره نموده است.

من در این وادی که به گفته شما خط قرمز عقاید و باورهای حکومت

اسلامی و دینی است قدم نمی‌گذارم. چرا که پژوهشگران و صاحب‌نظران وادی فقه و کلام از میزان صحت و مصلحت ملزمه، به قدر کافی اطلاع دارند و اگر لازم بدانند چند و چون آن را تبیین خواهند کرد. «والله العالم بحقایق الامور».

۳. فراخوانی مردم به تبعیت از روحانیت برای جلوگیری از انحراف انقلاب و باقی ماندن اساس دین و حکومت دینی. مفهوم سخن شما بلکه منطوق بیانات متعدد شما این است که «تخطی از روش پسندیده از سوی جامعه روحانیت مبارز تهران یا جامعه مدرسین قم» و پیروی از سایر روحانیون مثل مجمع روحانیون مبارز که با لفظ «تعدادی از عمامه به سرها» مورد لطف حضرتعالی قرار گرفته‌اند، سبب انحراف انقلاب و تسلط لیبرال‌ها و حذف روحانیت و تکرار واقعه مشروطیت و... می‌گردد. عاجزانه از شما می‌خواهم که اظهارات خود را مجدداً از روزنامه‌ها مطالعه کنید و با بیانات و فرمایشات متون دینی تطبیق دهید. قرآن کریم خطاب به موسی (ع) پیامبر صاحب شریعت و برادرش هارون (ع) می‌فرماید «إِذْ هَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ وَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»^۱ به سوی فرعون بروید که طغیان کرده و با او به آرامی سخن گوئید شاید مؤثر واقع شود. همان فرعونی که «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» - فرزندان‌شان را می‌کشت و زن‌های‌شان را زنده نگه می‌داشت - و او که می‌گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ» - من پروردگار برتر شمایم - توصیه قرآن به پیامبرش (بخوانید پدر امت) درباره طاغوت، ظالم، آدمکش، مدعی خداوندی و... اینست که با آرامی و کلام لطیف او را بحق بخوانید شاید... به پیامبر اسلام (ص) امر می‌کند «وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» آن هم در مقابل کسانی که با پیامبر جدل می‌کردند.

آیا دبیر سابق جامعه روحانیت مبارز تهران به خود اجازه می‌دهد که با مسلمانی به نام دکتر سروش و یا هر انسانی دیگر، با آدمی به نام

دکتر آغاجری و یا هر فرد آخر، بالسان تهدید، ارعاب و... سخن بگویند. اصولاً اینگونه سخن گفتن از جانب هرکس که باشد وجه مقبولی دارد؟ چند روایت را متذکر می‌شوم.

— عن الرضا (ع): عن آبائه عليهم السلام: لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَرُوعَ مُسْلِمًا^۱ - برای هیچ مسلمانی جایز نیست که مسلمان دیگری را بترساند.
— عن الباقر (ع): مَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ يَكْفُرُ إِلَّا بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا، إِنْ كَانَ شَهِدَ عَلَى كَافِرٍ صَدَقَ وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا رَجَعَ الْكُفْرُ عَلَيْهِ وَآيَاكُمْ وَالطَّعْنُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۲ - هیچ فردی به کفر دیگری شهادت نداده است مگر اینکه یکی از آن دو نفر کافر می‌گردند. اگر شهادت به کفر کافری داده باشد راست گفته است و اگر شهادت به کفر مومنی داده باشد خودش کافر می‌گردد. بپرهیزد از طعنه زدن بر مؤمنین.

— عن الصادق: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ وَ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ^۳ - از رحمت خدا دور است کسی که مومنی را متهم به کفر کند و اگر چنین کند گویا او را به قتل رسانده است.

— عن النبي (ص)... مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ...^۴ - کسی که مردم از زبان او بترسند اهل آتش است.

— عن علی (ع): مَنْ قَالَ مَا لَا يَنْبَغِي سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي^۵ - کسی که ناسزا گوید ناپسند شنود.

و اما گلایه و تحریکی که در بیانات شما بود و آن را در قالب «شکستن احترام پیرمردان ریش سفید» ریخته بودید، باید محترمانه به عرض برسانم که امیر سخن علی بن ابیطالب (ع) وعده داده است که «هرکس سخن ناسزا بگوید جواب ناپسند می‌شنود» و به دیگر بیان:

— عن علی (ع): «نَكِيرُ الْجَوَابِ مِنْ نَكِيرِ الْخِطَابِ»

۲. بحار الانوار ۷۲/۲۰۸.

۱. عیون الاخبار ۷۱/۲.

۴. من لایحضر الفقیه ۴/۳۵۳.

۳. بحار ۷۲/۲۰۹.

۶. تصنیف الغرر ۴۱۳۳.

۵. تصنیف الغرر، حدیث ۴۱۳۱.

— عن علی (ع): «لا تقولن ما یسوئک جوابه^۱» — سخنی که پاسخش ناراحت می‌کند، نگو.

— عن علی (ع): «من تعدی حدّه اهانه الناس^۲» — کسی که از حد خویش تجاوز کند، مردم به او اهانت می‌کنند.

از طرفی، همین سخنان دستاویز عده‌ای گردیده و هرگونه تعرض به آبرو و جان و مال مصادیق واضح و آشکار و یا احتمالی مورد نظر شما را سبب می‌گردد که از نظر شرعی اگر این خسارات بدون استحقاق و جرم ثابت شده در محکمه شرعی و قانونی حاصل گردد، شخص حضرتعالی (ولو در قیامت) در آثار کلام و سخنان مؤاخذ خواهید بود.

— عن علی (ع): کلّ انسان مواخذ بجنایة لسانه و یده^۳ — هر انسانی به آنچه دست و زبان او تدارک می‌بیند مورد سؤال قرار می‌گیرد.

شما باید دغدغه دیگری هم داشته باشید و آن عبارت است از سوءاستفاده از بیاناتتان و پرهیز دادن از خودسری و خودکامگی افراد غیرمسئول. شما بهتر از من می‌دانید که «کم من دم سفکه فم^۴» یا «ربّ فتنه آثارها قول^۵» یا «کم من انسان اهلکه لسان^۶» — بسا خون یا فتنه‌ای که ناشی از زبان و گفتار است.

شما بر آنانی که برای آوردن سر دکتروسروش دویست هزار تومان (به علت عدم اطلاع از میزان دیه) جایزه تعیین می‌کنند! نهیب نمی‌زنید که چرا اعتبار روحانیت را مخدوش می‌سازند ولی به آقای خاتمی تشر[نهیب] می‌زنید که از گفته کسانی که اعلام حمایت از کاندیداتوری ایشان کرده و گویا جمله‌ای گفته‌اند که ظاهری نامأنوس داشته، تبری جوید والا... و قال علی (ع) «من جارت اقصیته زالت قدرته^۷» — کسی که در داوری عدالت نورزد قدرتش از بین می‌رود.

۲. تصنیف الغرر ۴۶۷۲.

۴. غرر ۴۱۵۸.

۶. غرر، ۴۱۵۹.

۱. تصنیف الغرر ۴۱۳۴.

۳. تصنیف الغرر ۴۱۷۵.

۵. غرر ۴۱۵۲.

۷. تصنیف الغرر ۷۹۶۸.

این همه ندای تکفیر علیه ایشان و برخی دانشمندان مسلمان بلند است در حالی که قرآن می‌گوید «به کسی که به شما سلام می‌کند نگوید مسلمان نیست» (ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً)¹. انتظار این است که یک تشر هم به مکفرین بزنید و بخواهید که فرزندان مسلم (ولو خاطی) خویش را دشمن نشمرند و اعلام دشمنی نکنند. به گفته امیر مؤمنان علی (ع) «الواحد من الاعداء كثير»² - یک دشمن هم زیاد است. و عن الصادق (ع) عن ابيه (ع): «ان علیاً لم یکن ینسب احداً من اهل حربہ لا الی الشریک ولا الی النفاق ولكنه یقول: هم اخواننا بغوا علينا»³ و به همین مضمون روایت ۳۱۳ - همانا علی (ع) هیچ‌کس از آنانی که با او جنگیدند را نسبت به شرک یا نفاق نداد بلکه می‌فرمود: آنان برادران دینی ما بودند که به ما ظلم کردند.

من از سابقه روحانیت در تکفیر و تفسیق دکتر علی شریعتی (یا لاحقہ آن) و نحوه اظهار نظر در مورد بیانات و نوشته‌های او و امثال او سخنی به میان نمی‌آورم. هرچند آدمی متعجب می‌شود که متون دینی به «مجادله احسن» و «قول لین» با دشمنان رسمی و اسمی خدا سفارش می‌کند و ما به تصور دشمنی برخی آنچنان برمی‌آشوبیم که فتنه و آشوب بپا می‌کنیم. نور کلام معصومین علیهم السلام می‌تواند آتش برافروخته را به آتش بس و متارکه و صلح تبدیل کند. به پرتوی از آن چشم دل می‌گشاییم؛

عَنْ عَلِيٍّ (ع): إِنَّ مِنَ الْعِبَادَةِ لِبَيْنُ الْكَلَامِ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ⁴

نرمی گفتار و بسط مسالمت جزئی از عبادت است.

عَنْ عَلِيٍّ (ع): مَنْ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ لَانَ لَهُ الشَّدِيدُ⁵

کسی که رفق و همراهی را بکار بندد سختی‌ها برایش آرام می‌شود.

عَنْ عَلِيٍّ (ع): رَبُّ سَكُوتٍ أَبْلَغُ مِنْ كَلَامٍ⁶

بسا سکوتی که از گفتار رساتر است.

۲. تصنیف الغرر ۱۰۵۷۹.

۱. نساء / ۹۴.

۴. تصنیف الغرر ۴۲۱۰.

۳. قرب الاسناد / ۹۴ حدیث ۳۱۸.

۶. تصنیف الغرر ۴۲۳۰.

۵. تصنیف الغرر ۴۹۹۶.

عن علی (ع): کثرة الکلام تمل الاخوان^۱
 بسیاری گفتار برادران را افسرده می سازد.
 عن علی (ع): الکلام کالدواء قلیله ینفع و کثیره قاتل^۲
 گفتار چون دارو است. کمش نافع و بسیارش کشنده است.
 عن علی (ع): ایاک و ما یتهجن من الکلام، فانه یحبس علیک اللثام
 و ینفر عنک الکرام^۳.
 پرهیز از گفتار ناشایست چرا که افراد پست را پیرامون تو گرد می آورد
 و افراد پاک و عزیز را از تو متنفر می سازد.
 عن علی (ع): من لانت کلمته و جبت محبته^۴
 کسی که گفتارش آرام است دوست داشتنش جتمی است.
 عن علی (ع): عود لسانک حسن الکلام تأمن الملام^۵
 زیانت را به گفتار نیک عادت بده تا از سرزنش در امان بمانی.
 عن علی (ع): الافراط فی الملامة تشب (تشدد) نار اللجاجة^۶
 افراط در سرزنش، آتش لجاجت را شدید و فروزان می کند.
 و اما در مورد انحصار طلبی که فرموده اید «ظلم» است.
 شکی نیست که با توجه به بافت قانونی قدرت در قانون اساسی،
 تمامی اقتدار از آن ولی فقیه است که روحانی است و از آن گزیر و گریزی
 نیست. در حال حاضر رؤسای هر سه قوه روحانی هستند. اکثر مناصب
 قضایی در دست روحانیان است. در محیط های آمه زشی با نام های
 مختلف و در نیروهای مسلح با عنوان عقیدتی سیاسی روحانیانی متصدی
 کارها هستند و... شعار اصلی شما هم در انتخابات، دعوت به پیروی از
 روحانیت به عنوان «تنها ضامن بقای انقلاب و دین و اساس کشور» است
 که در همین بیانتان هم به آن پرداخته اید و معلوم است که این شعار
 مفهومی جز انحصار ندارد. شاید تمامی این مطالب ناخواسته محقق شده

۲. تصنیف الغرر ۴۰۸۱.

۴. تصنیف الغرر ۵۲۰۷.

۶. تصنیف الغرر ۴۵۰۷.

۱. تصنیف الغرر ۴۱۱۴.

۳. تصنیف الغرر ۴۱۷۴.

۵. تصنیف الغرر ۴۰۵۵.

باشد ولی با اختیار می‌توان از این تصور نامطلوب گذر کرد و مناصب را حتی‌المقدور به شایستگان غیرروحانی واگذار کرد گو اینکه روحانی بودن شرط سلبی برای تصدی نباید تلقی گردد ولی شرط ایجابی انحصاری هم نباید باشد. وقتی گفته می‌شود که رئیس‌جمهوری باید روحانی باشد این تلقی باطل را با خود به ارمغان می‌آورد که انحصارطلبی است. بهتر است نحوه بیان از صورت الزام (باید) به واژه‌های مأنوس‌تر و پسندیده تغییر کند. بحث الفاظ نیست بحث تداعی معانی است و پرهیز از القاءات نامطلوب و سوءاستفاده‌های سیاسی (انما يحلل الكلام و يحرم الكلام!!!)

جناب آیة‌الله مهدوی؛ خاضعانه از شما استدعا دارم که خود، این صحنه را تغییر دهید و میدان را بر سوءاستفاده دشمن ببندید (قَاصِلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُم) و (أَوْعِظْهُمْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا). روحانیت شیعه باید حبل‌المتین الهی باشد تا اهل مذهب بلکه همه مسلمین را از پرتگاه آتشین تفرقه به آرامش و اطمینان اجتماع و اخوت اسلامی و انسانی رهنمون شود و کدام شایسته‌تر از عالمان پرهیزکار و مبارزان صحنه طغیان و استبداد در مقابل زلال عدل اسلام و زجرکشیدگان وادی تنهایی.

مظلومانی که ظلم پهلوی دژخیم و چپاولگران ثروت ملل محروم را در کمال غربت به مبارزه طلبیدند و مردانه با صبغه الهی و دینی از این گوشه دنیا لوٹ وجودشان را پاک کردند.

در مورد روایات مورد استفاده این نکته گفتنی است که بنابر اکتفا به حداقل بوده والا روایات معتبره زیادی همین مضامین را دربر داشته و به سهولت برای اهل فن قابل دستیابی است. نگارنده در صورت ضرورت می‌تواند متکفل آن باشد.

در خاتمه جسارت این طلبه به این خاطر بود که می‌دانست «زَلَّةُ الْعَالَمِ

كَانِكِسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرُقُ وَ تُغْرَقُ^۱ - لغزش دانشمند مثل شکستن کشتی است که هم غرق می شود و هم غرق می کند. - یا به گفته امیرالمؤمنین (ع): «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَبِيرُ الْجِنَايَةِ^۲» - لغزش دانشمند آثار بسیار بزرگی از جنایت را در پی دارد. و به اعتماد اینکه «حَقُّ تَضَرُّ خَيْرٌ مِنْ بَاطِلِ يَسْرٍ» - حقی که ضرر برساند و ناراحتی آورد بهتر است از باطلی که شادمانی برانگیزد - گفته حقی است از امام برحق علی (ع) و شما داعیه ای جز پیروی از حضرتش ندارید و نویسنده شما را فردی صادق می داند که از سر درد، گاهی موجبات دردسر برخی از افراد صادق را فراهم آورده اید (هرچند ناخواسته) و امیدوار بوده و هست که این ریش سفید زجرکشیده دلسوز و عالم، هرگز خود را معصوم ندانسته و نمی داند. چرا که مقتدایش می فرمود: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَظَنُّوا بِي اسْتِقْلَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسِ اعْظَامَ لِنَفْسِي لِمَا لَا يَصْلُحُ لِي، فَإِنَّ مَنْ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ، فَلَا تَكْفُوا عَنِّي عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ بِفَوْقَ أَنْ أُخْطِئَ...»^۳.

اللهم ما عرفتنا من الحق فَحَمَلْنَاهُ و ما قصرنا عنه فَبَلَّغْنَا، اللهم المم به شعثنا و اشعب به صدعنا و ارتق به فتقنا و كثر به قلتنا و اعزز به ذلتنا... و اهدنا به لما اختلف فيه من الحق اِنَّكَ تهدي من تشاء الى صراط مستقيم و انصرنا به على عدوك و عدونا اله الحق آمين انه قريب مجيب.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

چرا دعوت به قانون‌گریزی؟^۱

توس، ۶ مرداد ۱۳۷۶

دیر زمانی است که مسئولان بلندپایه قوه قضاییه با اظهارات شتابزده و جهت‌گیری‌های عملی، خود را هم‌رنگ و همسایه یکی از جناح‌های سیاسی قرار داده‌اند و شاید هم بتوان گفت که در برابر جناح مقابل، نقش مدعی را بازی می‌کنند. حضور رئیس قوه قضاییه در دو نهاد سیاسی جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جهت‌گیری‌های ایشان (که به طور خاص در مورد حضور مهندس میرحسین موسوی به عنوان نامزد احتمالی به نقل از آیت‌الله مسعودی در رسانه‌ها آمد) و سخنانی که در مورد پدیده عجیب «فراقانون بودن ولایت فقیه» بارها بر زبان آورده و فرمایشات اخیر ایشان در مورد «عدم دخالت غیرروحانی در سیاست یا حکومت» که برخلاف صریح قانون اساسی و بیانات روشن و روشنگر امام‌راحل(ره) که آن را «توطئه‌ای شیطانی و بدتر از توطئه جدایی دین از سیاست»^۲ دانستند و نسبت به آن مؤکداً هشدار دادند، همه و همه تأییدکننده نقش سیاسی جدیدی است که قوه قضاییه به ایفای آن پرداخته است.

بسیاری از مسئولان دیگر این قوه در گروه‌های مشابه همین جناح

۱. توس، ۶ مرداد ۷۶، سال پنجم، شماره ۷۱۸، صفحات ۱ و ۴.

۲. صحیفه نور ۲۴۶/۱۸.

عضویت دارند و همچون رئیس جدید دیوان عدالت اداری، مصرانه به این پدیده جدید (فراقانونی) پای می‌فشارند.

در این نوشتار به دو مطلب می‌پردازیم؛

۱- گرایش‌های سیاسی خاص و عضویت مسئولان قضایی در نهادهای سیاسی [گروه‌های سیاسی]

۲- پدیده قانون‌گریزی و تحقیر قوانین در قوه قضاییه.

درباره مطلب اول توجه مردم و مسئولان را به این نکته جلب می‌کنیم؛ همان ملاک و انگیزه‌ای که نظامیان را از عضویت احزاب و گروه‌ها و دخالت در مسائل اختلافی سیاسی منع می‌کند، در محدوده قضا و دادرسی هم موجود است. که عبارت است از؛ «قدرت و سلاح».

قوه قضاییه با توان «محکوم کردن افراد به انواع کیفرها» و اسلحه «حکم»، حتی نیروهای مسلح را هم در اختیار دارد. بدیهی است که وجود گرایش‌های خاص حزبی و گروهی در مسئولان قضایی، ممکن است سبب شود که علیرغم عدالت اولیه، گاه از مسیر احساسات و علائق، اقدام به صدور قرارهای شدید در مواقعی که احتیاجی به آن نیست بکنند و یا خدای نخواستہ تحت تأثیر برداشتهای سلیقه‌ای و جناحی (و نه قانونی) حکمی صادر کنند که از عدالت به دور باشد.

می‌دانیم که ایجاد سوء پیشینه برای رقیب، انگیزه کافی برای آنانی است که احتمالاً برای لحظه‌ای تحت تأثیر گرایش‌های سیاسی قرار می‌گیرند.

اگر ملاک همان باشد که آمد، اقتدار و اسلحه قوه قضاییه به مراتب بیشتر از نیروهای مسلح است.

پس باید با وسواس کامل، از قوه‌ای که می‌تواند مظهر دادخواهی و عدالت‌گستری ملت و حکومت باشد پاسداری کرد تا خدای نخواستہ به بیدادگری و سوءاستفاده از قدرت کشانیده نشود و این امر، محتاج برنامه

مدونی است که به صورت عملی از سوءاستفاده‌ها جلوگیری کند و نمی‌توان با استناد به عامل درونی عدالت قضات، از کتترل‌های بیرونی و قانونی چشم‌پوشی کرد.

دلیل روشن آن، اخباری است که گاه و بیگاه درباره سوءاستفاده برخی از دست‌اندرکاران امر قضاء در رسانه‌ها نقش می‌بندد و وجود این امر باعث تشکیل دادگاه انتظامی قضات شده است.

پیشنهاد مشخص آنست که نمایندگان ملت راه‌های روشن پیشگیری از تخلفات در قوه قضاییه را مد نظر قرار داده و با تصویب قوانین شفاف دست افراد متخلف را از این حوزه اقتدار دینی و ملی کوتاه کنند. (انشاءالله تعالی).

مطلب دوم عنوان «فراقانون» است که هیچ پیامی جز تحقیر قانون اساسی دربر ندارد.

در این مسأله، انتظار آن بود که مسئولان بلندپایه قضایی کشور (طبق وظیفه) به دفاع از قانون پرداخته و از کم‌رنگ شدن «اعتبار قوانین کشور» جلوگیری جدی کنند.

اما با کمال تعجب و تأسف دیده شد که (برخلاف وظیفه) در صف اول طرح و طراحی این پدیده، مسئولان بلندپایه قضایی قرار دارند که هرگاه شعله آن فروکش می‌کند، آن را برمی‌افروزند و با شتاب به طرح مجدد آن می‌پردازند.

اگر این پدیده از ابتدا با پدیده رسمی و قانونی «ولایت فقیه» همراه و هماواز نمی‌گردید و مخالفت با آن به مخالفت و ضدیت با «ولایت فقیه» و نظام تفسیر نمی‌گردید، اندیشمندان بسیاری را به میدان نقد و بررسی این تصور می‌کشاند و امروز بر احدی پوشیده نمی‌ماند که در ورای این داعیه شبه مقدس، انگیزه‌های «قانون‌گریزی» کاملاً آشکار است.

این پدیده به این انگیزه پیدا شده تا قوه قضاییه فراقانون، نیروی مسلح

فراقانون، نماینده ولی فقیه فراقانون، وزیر فراقانون، وکیل فراقانون، رئیس‌جمهور فراقانون، استاندار و بخشدار فراقانون و... بدون واهمه از قانون، هر آنچه می‌خواهند انجام دهند و هیچ‌کس را یارای اعتراض نباشد. اگرچه در قانون اساسی و در اصل پنجاه و ششم آن می‌خوانیم: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند» و یکی از اصول بعدی آن، اصل پنجاه و هفتم است که می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از، قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند: این قوا مستقل از یکدیگرند». پس ولایت فقیه هم گونه‌ای از اعمال حق حاکمیت خدادادی ملت است که با رأی ملت پذیرفته شده و رسمیت یافته است.

در همین قانون اساسی (اصل یکصد و هفتم) آمده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» از نظر حقوقی معنی و مفهوم آشکار این جمله قانون اساسی اینست که [اگر] هر حقی در مقابل نقض قوانین اساسی و عادی کشور برای رهبری به رسمیت شناخته شود، برای سایر افراد کشور هم باید به رسمیت شناخته شود. و از آنجا که غرض قانون‌گذار، ایجاد نظم و ترتیب در رفتار اجتماعی است [و نه دعوت به هرج و مرج]، به وضع قوانین مبادرت می‌کند و غیرممکن است که تحقیر [و نقض] قانون را هم پذیرفته باشد. (البته متأسفم که این مسئله بدیهی و روشن را توضیح دادم).

صرف نظر از داستان «فراقانون» که شبهه تصمیم بر «فراز قانون» را درافکنده و قانون را از اوج اعتبار خویش «فرود» می‌آورد، قانون اساسی

در مسئله ولایت فقیه، برای بسط ید رهبری همه‌گونه مساعدت را انجام داده و نقصی ندارد تا احتیاج به «تحقیر قانون» افتد. وقتی سیاست‌گذاری کلی نظام اسلامی در اختیار ولایت فقیه و قوای سه‌گانه زیر نظر آن مقام است (از طریق کنترل قوانین مصوبه توسط شورای نگهبان و فقهای آن، تأیید صلاحیت نمایندگان مجلس و ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان، نصب رئیس قوه قضائیه، نصب فرماندهان نیروهای مسلح و...) جایی برای طرح مسئله «افراقانونی» نمی‌ماند. چرا که قانون همه‌گونه اقتدار رهبری را در نظر گرفته و عقلاً لزومی برای تحقیر قانون دیده نمی‌شود.

این تصور باطل که «برای اثبات گستردگی اختیارات رهبری لزوماً باید به جنگ قانون رفت» بدترین نوع دشمنی با ولایت فقیه است، هرچند با انگیزه دوستی انجام پذیرد.

رودررو قرار دادن یک مسئله قانونی با سایر اصول همان قانون، هم قانون را به‌طور کلی از اعتبار ساقط می‌کند و هم قانون‌گذاران را و هم همه آحاد ملت ایران را به جهت آنکه در دو نوبت اولیه و بعد از بازنگری به آن رأی مثبت داده‌اند و همه بزرگان و مسئولان قبلی و فعلی در تدوین و تصویب آن نقش‌آفرین بوده‌اند.

گمان می‌رود که عده‌ای از سر ناآشنایی، به تخریب همه دستاوردهای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پرداخته‌اند و البته، بیگانگان در تشدید این حرکت تخریب، زمینه‌های بعدی را فراهم می‌کنند.

آنانی که از سر دوستی چنین آتش‌بیار معرکه می‌شوند، باید بدانند که تا دوستی اینگونه‌ای ایشان باشد هیچ احتیاجی به دشمن نداریم و به گفته مرحوم دکتر شریعتی: «برای کوییدن یک حقیقت، خوب به آن حمله مکن، بد از آن دفاع کن» برخی دوستان ناآگاه در همین گیرودار، داستان دیگری را پیش کشیدند که آشکارا حذف «جمهوریت» و جایگزینی

«حکومت عدل اسلامی» به جای «جمهوری اسلامی» را مطرح می‌کرد. همه ملت ایران می‌دانند که امام خمینی (ره) اصرار فراوان و مکرر و مؤکدی بر ترکیب «جمهوری اساسی» و «نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» داشتند. حال چه شده است که پس از ۸ سال از ارتحال آن پیر بزرگ، صحبت از کم کردن کلمه «جمهوری» به میان می‌آید؟

قوة قضاییه موظف است که بیش از همه مدافع قانون اساسی و قوانین مصوبه مجلس باشد و با عملکرد صحیح خود روزبه‌روز بر شوکت و اقتدار نظام قانونمند اسلامی بیافزاید و دشمنان دلبسته به دوستان ناآگاه را مأیوس کند. البته قوة مقننه هم باید از کار خود دفاع کند و از کاسته شدن ارزش قوانین مصوبه‌اش جلوگیری نماید و اگر ابهامات موجود در برخی قوانین سبب دور شدن قاضی از وصول به حق می‌شود، آنها را تبیین کرده و حجت را بر دست‌انداران امر قضاء تمام کند.

مسئولان محترم قضایی در هر رده و مقامی که هستند خدا را ناظر دانسته و از برخوردهای سلیقه‌ای دوری کنند و امر خطیر قضاء را دایره بین بهشت و دوزخ بدانند، احتمالات را موجب صدور حکم قرار ندهند و در مقدمات حکم خویش با وسواس کامل دقت کنند و برداشتهای خود را حتی‌الامکان مورد انتقاد قرار دهند و موقعیت‌ها را آن‌طور که شایسته است در نظر گرفته و سپس به صدور حکم مبادرت کنند تا مبدا از کسی حقی ضایع گردد. و الله من ورائکم محیط.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

وحدت و خودپسندی

۷۷/ دی / ۱۳

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...^۱

آنگاه که پیامبرگرامی اسلام (ص) مأموریت می‌یابد که ندای وحدت سردهد، به دستور خدای رحیم حکیم، قدر مشترک اندیشه‌ها و باورهای مختلف را محور وحدت قرار می‌دهد. (کلمه سواء)

بی‌توجه‌ترین افراد، به این نکته توجه دارند که نمی‌شود مدعی وحدت شد مگر آنکه به نفع دعوت‌شونده، از امور مورد اختلاف دست برداشته شود. حال اگر مسائل اختلافی آنچنان اصولی است که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد، لزومی ندارد که داعیه‌دار وحدت شویم.

اگر وحدت ملی یا دینی ضروری است، باید به اصول مشترکه باورها، به عنوان محور همبستگی نگریسته شود و از طرح مسایل اختلافی، جداً پرهیز گردد.

اخیراً در گفته‌ها و نوشته‌ها، لزوم وحدت و پرهیز از اختلاف‌های غیرمنطقی و درگیری‌های سیاسی، مجدداً مورد تأکید قرار گرفته است ولی مگر پیش از این، بارها، تجربه نشده و پس از گذشت اندک زمانی، به فراموشی سپرده نشده است؟

چرا هیچ‌گاه رسیدگی نمی‌کنیم که مانع یا موانع اصلی این مطلوب مهم را شناسایی کنیم؟

بررسی سرانگشتی واکنش‌های به‌ظاهر مثبت، این مانع را نمایان می‌کند. تاجه رسد به واکنش‌های منفی و خط و نشان کشیدن‌ها و تهمت‌پراکنی‌های وحدت‌شکنانه.

مانع بزرگ وحدت، چیزی جز «خودمحوری و خودپسندی» نیست. قطعاً هر قوم و ملّتی و هر دین و مذهبی، باورهای اختصاصی و سنن ملی مشخصی دارند که آنان را از دیگران متمایز می‌سازد و معنای وحدت، تا جایی که به قرار اجتماعی متحدان مربوط نمی‌شود، نفی مشخصات و خصوصیات نیست ولی در صحنه مربوط به قرار اجتماعی متحدان، نفی باورهای اختصاصی و پای‌بندی به امور مشترکه ضروری و لازم است و اگر گروهی با خودمحوری و خودبرتربینی اندیشه‌های اختصاصی خود را به دیگران تحمیل کنند قطعاً با مخالفت عملی دیگران مواجه شده و این به معنی تجویز تفرقه و نفی وحدت است.

در جامعه ما که مدعی پیروی از قرآن و پیامبر(ص) و اهل بیت او علیهم‌السلام هستیم، جای تعجب است که این منطق قرآنی را به رسمیت نشناخته و هرگاه مدعی وحدت شده‌ایم (ناآگاهانه) مسیر اختلاف را تقویت کرده‌ایم.

پیامبر خدا(ص) به دستور او، اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و...) را دعوت به وحدت می‌کند. پیامبر مدعی وحدت می‌گوید: اصول مشترکه ما با شما، یعنی «توحید» و «نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری از غیر خدا» محور وحدت باشد. او نمی‌گوید: شما باید مرا به پیامبری خدا بر خود پذیرید. چرا که می‌داند این قضیه محور اختلاف مسلمانان با اهل کتاب است ولی این امر مهم اعتقادی، پیش‌پای وحدت ادیان الهی، مانع ایجاد نمی‌کند (أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ

دُونِ اللَّهِ^۱.

اما بعضی از مدعیان وحدت، آن را به معتقدان به «نظام جمهوری اسلامی، ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی» محدود کرده‌اند.

نیم‌نگاهی به گذشته، روشن می‌کند که چرا این معادله، سه‌وجهی شده است. در این بیست‌ساله پس از انقلاب، کم نبودند کسانی که به اتهام «مخالف نظام» متهم شده و از صحنه سیاسی دور نگه داشته شدند.

عنوان‌هایی از قبیل «دشمنان داخلی نظام» یا «مزدوران بیگانه» و... این بخش از افراد ملت را بدون محاکمه و اثبات آن با دلایل محکمه‌پسند، محکوم و محروم کرده‌اند.

برخی از آحاد ملت که در میان آنان بزرگانی از مذهب‌یون انقلابی و بعضی از مسئولان قبلی و فعلی هم دیده می‌شوند و عناوین کلی «ضدولایت فقیه» و «ضد ارزش‌ها» بر آنان گاه و بیگاه منطبق شده است، در گفتار و اظهارات صریح و کنائی، به عنوان «مخالف با ولایت مطلقه فقیه» معنون شده‌اند که بنابر اشتراط وحدت مورد ادعا در سه وجه پیش گفته، لزوماً از مدار وحدت‌طلبی خارج خواهند بود.

تأسف‌آور است که چنین وحدت‌طلبی تنگ‌نظرانه‌ای از سوی برخی مسئولان مطرح شود و بازهم خودمحوری، مانع تحقق وحدت ملی می‌گردد.

اما «قانون اساسی» که در این معادله سه‌وجهی از نظر اهمیت در مرحله آخر قرار گرفته و دو شریک عمده و اهم را به خود دیده است، ظاهراً عنوانی تطفلی است و صرفاً برای تشابه لفظی با آنچه طرف مقابل مطرح می‌کند، عنوان شده است.

ولی حقیقت قضیه اقتضا می‌کند که «قانون اساسی» محور وحدت قرار گیرد تا این «میثاق و عهدنامه ملی» که رهبر فقید انقلاب (ره) مخالفت با آن

را مخالفت با اسلام تلقی کرده‌اند^۱ و با رأی همهٔ علاقه‌مندان به نظام جمهوری اسلامی و اکثریت ملت ایران به تصویب رسیده است ملاک فراخوان به تعهدات و مسئولیت‌های دینی و ملی گردد.

از نظر منطقی هم این قضیه نمی‌تواند سه‌وجهی باشد. چرا که «نظام جمهوری اسلامی» همانست که در قانون اساسی تبیین شده و نسبت بین این دو تساوی است.

«ولایت مطلقهٔ فقیه» هم پس از افزوده شدن لفظ «مطلقه» در بازنگری سال ۱۳۶۸، جزئی از قانون اساسی است که با اختصاص حدود هشت اصل از یکصد و هفتاد و هفت اصل قانون اساسی، به‌عنوان قسمتی از قانون به تصویب ملت ایران رسیده است. و در تقسیم منطقی نمی‌شود «قسم شیعی قسم شیعی» باشد.

از نظر حقوقی تنها قانون اساسی معادل قانون اساسی است نه نظام جمهوری اسلامی و نه ولایت فقیه چرا که اولی نام دیگر قانون اساسی است و دومی بخشی از آن. (معنا ندارد که کسی بگوید من سه‌جا سفر کردم؛ تهران و مرکز شهر تهران و پایتخت ایران).

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ و انتخابات ریاست جمهوری و تبلیغات گسترده و دامنه‌داری که برای اثبات حقانیت یک جناح صورت گرفت و در آن ادعا شد که همهٔ حق در یک‌طرف و همهٔ باطل در طرف دیگر قرار گرفته است (با اینکه هر دو طرف مستجمع جهاتی از حق و جهاتی از باطل بودند و تنها درصدها تفاوت می‌کرد) این تقسیم‌بندی صریح‌تر شد و عده‌ای داعیه‌دار ارزشها و دفاع یکسویه از ولایت فقیه شدند و طرف مقابل را یکسره بی‌تفاوت و یا ضدولایت معرفی می‌کردند و در مقابل داعیهٔ قانونمداری و دفاع یکسویه از قانون اساسی و متهم کردن همهٔ مخالفان خود به قانون‌شکنی و قانون‌گریزی، دست‌آویز برخی از

دوستانداران ریاست جمهوری شد.

این تهمت پراکنی در صدهای مختلفی از صحت انتساب و عدم صحت را با خود همراه داشت ولی عملاً عناد و دشمنی را برانگیخت و خشونت‌های فیزیکی و کلامی بسیاری را باعث شد.

ولی صرف نظر از اشکال منطقی پیش گفته، یک واقعیت قابل انکار نیست و آن وجود دو دیدگاه مباین در مورد «ولایت فقیه» و «قانون اساسی» است.

دیدگاه اول ولایت فقیه را صرف نظر از قانون اساسی و بسیار فراتر از آن می‌داند و حتی مشروعیت و اعتبار قانون را ناشی از امضاء ولی فقیه می‌شمارد و معتقد است ولی فقیه در چارچوب تنگ قانون نمی‌گنجد.

مستند این گروه، قید «مطلقه» در قانون اساسی و اظهارات امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۶ در پاسخ به وزیر کار، شورای نگهبان و رئیس جمهور وقت، و عملکرد رهبری فقید انقلاب (ره) در تشکیل نهادهایی است که نامی از آنها در قانون اساسی برده نشده است.

پس این گروه قانون اساسی را زیرمجموعه ولایت فقیه می‌داند نه بالعکس. (البته ظاهر قانون اساسی در بسیاری از مباحث، این دیدگاه را نقض می‌کند).

گروه دوم معتقد است که قانون اساسی «ميثاق ملی» است و عهدهی شرعی که همه کسانی که به آن رأی داده‌اند از ولی فقیه تا دیگران، تعهد کرده‌اند که به آن ملتزم باشند و نقض این عهد و ميثاق نه شرعاً جایز است و نه قانوناً و لذا در قانون اساسی (اصل ۱۰۷) تصریح شده است که: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

امام خمینی هم که برخی نهادهای غیرمذکور در قانون اساسی را ایجاد کرده بودند، در جواب اعتراض نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۷ نوشته‌اند: «انشاءالله تصمیم داریم در تمام زمینه‌ها وضع

به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سالها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است...»

بنابر دیدگاه دوم «قانون اساسی» اصل است و ولایت فقیه فرعی از فروع آن و اعتبار قانونی فرع، از اعتبار قانونی اصل ناشی می شود.

این گروه معتقد است که اگر میدان به قرائت های بیرون از محدوده قانون اساسی داده شود، مخالفان تئوری ولایت فقیه (که بسیاری از فقهای شیعه از آن جمله هستند) حق پیدا می کنند که درباره این اصل، از نظر شرعی تردید کنند و این به منزله سست شدن اعتبار و منزلت قانونی ولایت فقیه، نزد جامعه، که گاه مقلد مراجع تقلید مخالف ولایت فقیه هستند، خواهد شد.

این اصرار بر برداشتهای یک جانبه که حتی در پیشنهاد های وحدت طلبانه هم از آن اغماض نمی شود، و اصرار طرف مقابل بر غیر قانونی بودن این قرائت، کار را به تکفیر و تفسیق هم کشاند و در صحنه عمل منجر به تصفیه حساب های گوناگونی شده و می شود.

پس اساس تشنج های فکری و سیاسی اجتماعی کشور، ریشه در قرائت های مختلف از قانون اساسی و خصوصاً مسئله ولایت مطلقه فقیه دارد.

راه حل هایی که برای رفع تشنج و رسیدن به وحدت پایدار و واقعی به نظر می رسد به شرح زیر است:

۱. ولی فقیه، در یک اظهار نظر رسمی، فراقانون بودن را نفی کنند.
۲. به همان میزان که اصحاب تفکر «فراقانونی» در مراکز منسوب به رهبری حضور دارند، از صاحبان تفکر مقابل هم استفاده شود. مثلاً نیمی از فقهای شورای نگهبان از جناح مقابل برگزیده شوند و ریاست قوه قضاییه (حداقل در پایان مهلت قانونی) از بین افراد بی طرف نسبت به دو جناح فکری انتخاب شود و...

۳. در صورتی که رهبری مصلحت نمی‌بینند که در این موارد اقدام رسمی کنند و با توجه به اینکه قانون اساسی پیش‌بینی کرده است که؛ «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است اعمال قوه‌مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد...» و یقیناً در شرایط فعلی کشور، وحدت ملی از ضروری‌ترین و مهمترین مسائل کشور است و یکی از اصولی‌ترین راه‌حل‌ها مراجعه به آرای عمومی و ثبت نتایج آن در قانون اساسی است، پس به‌عنوان مصداق بارز اصل پنجاه‌ونهم اقدام به همه‌پرسی شود.

۴. البته راه‌حل اصولی‌تر، بازنگری قانون اساسی است. اکنون بیست‌سال از تصویب اولیه قانون اساسی می‌گذرد (سال ۵۸) و در پایان دهه اول انقلاب (سال ۶۸) یکبار بازنگری صورت گرفت و اکنون انگیزه بیشتری برای بازنگری وجود دارد.

امام خمینی (ره) بارها بر این نکته تأکید می‌فرمود که؛ پدران ما حق نداشتند که برای ما تصمیم‌گیری کنند. امروزه این تصور در ذهن جوانان این مرز و بوم خلجان می‌کند و بهتر است که با ایجاد امکان حضور مستقل ایشان در بزرگترین صحنه تصمیم‌گیری کشور یعنی بازنگری در قانون اساسی (با توجه به محدودیت‌های مذکور در اصل ۱۷۷) احساس تعهد و مسئولیت آنان در قبال قانون اساسی و نهادهای برآمده از آن را تقویت کنیم.

از طرفی ابهام قانون در مواردی که سبب بروز اختلافات عدیده بین مجلس و شورای نگهبان و دولت و قوه قضاییه شده است، با تأیید ملت رفع خواهد شد.

تأثیر فوق‌العاده این مسئله بر وحدت و انسجام ملی و امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی نظام، غیرقابل انکار است و قطعاً آثار نیکویی در رشد و شکوفایی اقتصادی و فرهنگی مملکت خواهد داشت.

اما تا رسیدن به این راه حل ها باید با احساس مسئولیت، از ایجاد نگرانی های جدید برای ملت شدیداً پرهیز شود و با تأسی به پیامبر گرامی (ص) به حداقل مطلوب، بسنده کنیم، تا مسئولان و بزرگان، با مطالعه همه جانبه، اقدامی شایسته و درخور ملت را عملی کنند. (انشاء الله تعالی)

اگر شهد رسیدن به وحدت را آنگونه که هست بیاییم، از تلخی زودگذر نرسیدن به برخی جزئیات باورهای اختصاصی خویش به سادگی خواهیم گذشت.

باور کنیم که استواری دستور الهی و وجوب موکد اعتصام بحبل الله و حرمت اکیده تفرقه و تشتت (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا) آنچنان است که هیچ تردیدی در حکومت آن بر بسیاری از احکام اولیه و ثانویه دین خدا، برای هیچ اندیشمندی باقی نمی گذارد.

حلاوت تساوی همه افراد در مقابل قانون و عدم تبعیض در بهره مندی افراد از حقوق قانونی و دوری جستن از رتبه بندی های سلیقه ای، آنچنان است که (در این ایام شهادت امیرمؤمنان (ع)) گویی آدمی را در دامان پر مهر و عدالت علوی می نشاند و هم اوست که در بلندای تاریخ عدالت و امنیت، با فرق شکافته می گوید؛ لَيْسَ مَعَ الْإِخْتِلَافِ إِتِّلَافٌ.^۱

«من آنچه شرط بلاغت با شما گفتم»

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

نسبت‌های ناروا

۷۷/ دی / ۱۶

جعفر (ع) عن ابیه (ع): إِنَّ عَلِيًّا (ع) لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَزْبِهِ إِلَى الشَّرِّ وَلَا إِلَى التَّفَاقِ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا، بَعَوْا عَلَيْنَا^۱

امام صادق (ع) از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: علی (ع) هیچ‌یک از مخالفانی که با او جنگیدند (اهل جمل، صفین و نهروان) را منتسب به شرک یا نفاق نکرد و همیشه می‌فرمود: آنها برادران دینی ما بودند که به ما ظلم کردند و شورش آفریدند.

در همین کتاب با همین سند، روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ لِأَهْلِ حَزْبِهِ: إِنَّا لَمْ نَقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَهُمْ وَلَمْ نَقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَنَا، وَلَكِنَّا رَأَيْنَا أَنَا عَلَى حَقٍّ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ عَلَى حَقٍّ»^۲. علی (ع) مستمراً درباره آنانی که با او جنگیدند می‌گفت: ما به‌خاطر کافر دانستن مخالفان خود نجنگیدیم و آنها هم ما را کافر نمی‌دانستند، ولی ما خود را برحق می‌دانستیم و آنها خود را برحق می‌دانستند.

در کتاب «مسند زید» فرزند امام سجاد (ع) از پدرش (ع)، از امام حسین (ع) و در نهایت از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که: «إِنَّهُ أَنَا وَرَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ أَكْفَرُ أَهْلَ الْجَمَلِ وَصَفِينَ وَ أَهْلَ التَّهْرَوَانِ؟ قَالَ: لَا،

۱. قرب الاسناد، چاپ مؤسسه آل‌البیت، صفحه ۹۴، حدیث شماره ۳۱۸.

۲. شماره حدیث ۳۱۳.

هُمْ إِخْوَانُنَا، بَغَوْا عَلَيْنَا فَقَاتِلْنَاهُمْ حَتَّى يَفِيضُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱ مردی آمد نزد امیر مؤمنان (ع) و گفت یا علی؛ آیا اهل جمل و صفین و نهروان کافر شدند؟ علی (ع) فرمود: خیر، آنها برادران دینی ما بودند که از روی ظلم بر ما شورش کردند. ما هم با آنها جنگیدیم تا به دستور خدا برگردند. علی (ع) به آیه کریمه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...»^۲ تمسک کرده و در حقیقت می‌پذیرد که آنها مؤمن بوده‌اند ولی دچار سرکشی و عصیان شده‌اند.

این داوری امیر مؤمنان، در مورد سه گروه محارب با حکومت شرعی و قانونی کسی است که به اعتقاد ما شیعیان، وصی رسول‌الله (ع)، و ولی‌الله اعظم بوده است.

همه فقهای شیعه و سنی، درگیری امیرمؤمنان با ناکثین و قاسطین و مارقین را مصداق آیه فوق دانسته‌اند و در سایر متون دینی هم به این آیه، به‌عنوان مستند رفتار علی (ع) با مخالفان محاربت اشاره شده است.

اکنون متصفانه به رفتار خود بنگریم که اندک مخالفت گفتاری مخالفان سیاسی خود را با چه نسبت‌هایی از کفر و ارتداد و نفاق و بیگانه‌پرستی و جاسوسی و امثال آن مواجه می‌کنیم و بی‌توجه به آثار و عواقب دنیایی و اخروی این تهمت‌پراکنی‌ها، خود را طلبکار هم می‌دانیم.

آنانی که با شمشیر آخته، امنیت و امکانات مادی و معنوی جامعه اسلامی عهد امیر مؤمنان را تاراج افکار و آمال خود کردند و علیه حکومت مردمی و قانونی زمان خود براندازی پیشه کردند از سوی حکومتشان نه به نفاق متهم شدند و نه بیشتر از آن و حقوقشان هم از بیت‌المال قطع نشد اما...

به‌خاطر چاپ و نشر نظریات مخالف سیاست‌های حکومت جمهوری اسلامی، مؤسسات خصوصی چاپ و نشر، مدتها ممنوع از

فعالیت می‌گردند و حتی مالکیت خصوصی، که سالها برای اثبات حقانیت آن در مقابل سوسیالیست‌های ماتریالیست صف‌آرایی انقلابی اسلامی شد، معتبر شناخته نمی‌شود، تا چه رسد که از بیت‌المال نصیبی به ایشان تعلق گیرد.

من تحصیل‌کرده حوزه‌های علمیه، نمی‌توانم این تفاوتها را هضم کنم (درحالی‌که ادعای عدالت علوی و حکومت دینی را در کنار این وقایع می‌بینم) پس چه انتظاری از جوانان دانشگاهی و غیردانشگاهی و مردم کوچه و بازار باید داشت؟

اینکه احساسات بعض علمای دین برای عدم رعایت برخی مستحبات و عرف متدینان جریحه‌دار شود ولی برای قتل‌های مظلومانه که احتمالاً اثر نِسَبهای کفر و ارتداد و نفاق است که بر زبان بعضی دیگر از علمای دین جاری شده است، اصولاً هیچ احساسی جریحه‌دار نشود و سکوتی سنگین، مجامع حوزوی ما را دربرگیرد، پرسش‌های ایمان‌براندازی را برمی‌انگیزد که عدم پاسخگویی به آن، هیچ توجیهی جز تجویز دین‌گریزی را تصویر نمی‌کند.

آیا امروز دفاع قولی از دین خدا واجب نیست؟ آیا حفظ حیثیت دین خدا واجب‌تر از حفظ حیثیت شخصی ما نیست؟

آیا در این ایام، که فرق شکافته علی (ع) شاهد مدعای ماست، دلیل دیگری لازم است که بدانیم برای حفظ دین خدا، ولی الله اعظم هم باید فدا شود، تا دین حق از مسیر عدالت خارج نگردد، و تا دین خدا تاراج عده‌ای مقدس‌مآب کج‌اندیش و خشونت‌طلب (خوارج) واقع نشود. حتی اگر به‌خاطر حفظ امنیت مخالفان عدالت علوی، ناجوانمردانه با شمشیرشان کشته شویم. اگر چنین بودیم همصدای با آن ولی خدا خواهیم خواند: «قُتِلَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» وگرنه، فوزی نصیب ما نخواهد شد.

قانونگذار وجود دادگاه ویژه را ضروری ندانسته است

پیام‌هامون، ۲۱ دی ۱۳۷۷

■ آیا دادگاه ویژه روحانیت از توجیه قانونی برخوردار است؟

□ در قانون اساسی نامی از این دادگاه نیامده است و در اصل یکصد و دهم که وظایف و اختیارات رهبری بر شمرده شده، تنها به «نصب عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» اشاره شده است. (طبق قانون اساسی قبل از بازنگری، دو مقام قوه قضاییه یعنی رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور منصوب رهبری بودند).

در اصل یکصد و پنجاه و نهم نیز آمده است: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است» و در اصل شصت و یکم هم می‌خوانیم: «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است...»

تاکنون هیچ قانون مشخصی، حکم به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و تبیین شرح وظایف و اختیارات آن نکرده است^۱ و علت اصلی آن، مخالفت صریح قانون اساسی با تشکیل دادگاه‌های ویژه و انحصاری برای برخی اقشار [است] و برعکس، اصرار بر تساوی همه افراد ملت در مقابل قانون دارد که هرگونه حق ویژه‌ای را نفی می‌کند.

قانون اساسی تنها برای رسیدگی به جرایم خاص نظامی و انتظامی،

۱. سرانجام در اردیبهشت ۷۹ ماده واحده‌ای در مورد ضرورت و قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت توسط مجلس پنجم (در آخرین روزهای کاری خود) به تصویب رسید!

محاکم نظامی را تجویز کرده و تصریح کرده است که «به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود» و این دادگاه‌ها را «بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه» می‌داند. (اصل ۱۷۲)

«رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...» با توجه به اینکه قانونگذار، با توجه به ضرورت یا عدم ضرورت تشکیل دادگاه‌های خاص قانون را نوشته است و به اصطلاح «در مقام بیان» بوده و نامی از دادگاه ویژه روحانیت برده نشده و حتی در بازنگری هم تغییری در آن ایجاد نشده است، روشن می‌شود که وجود این دادگاه را ضروری ندانسته، بلکه آن را مخالف اصل تساوی همه افراد ملت در برخورداری از حقوق اجتماعی می‌دانسته است.

در اصل نوزدهم قانون اساسی آمده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد شد».

رنگ، نژاد و زبان و مانند آنها، یعنی مثلاً روحانی بودن، نظامی بودن، حاکم بودن و امثال آن سبب امتیاز نیست و لذا در اصل یکصد و هفتم آمده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» و در اصل یکصد و چهلم که در زمان ریاست جمهوری رهبری فعلی نظام مورد بازنگری قرار گرفته است، می‌خوانیم: «رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و معاونان او و وزیران در مورد جرایم عادی، با اطلاع مجلس شورای اسلامی، در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود».

معلوم می‌شود که قانونگذار در اینجا نیز حضور دادگاه ویژه را کاملاً نادیده گرفته و آن را به رسمیت نشناخته است. البته در صورتی که یکی از شعبه‌های دادگاه عمومی به صورت معمول مرجع رسیدگی به پرونده‌های خاصی شود و با توجه به آشنایی بیشتری که با روحیات خاص پیدا

می‌کند، یک نحو اختصاص تعینی و نه تعینی پیدا شود، اشکال قانونی آن برطرف می‌شود. مثل آنچه که در مجتمع‌های قضایی درباره رسیدگی به پرونده‌های کارکنان دولت اتفاق افتاده است. پس راه حل این امر آن است که شعبه‌ای از شعب دادگستری و دادگاه‌های عمومی با کادری کاملاً روحانی شکل گیرد و پرونده‌هایی که مسئولان امر، ملاحظات اخلاقی و عرفی درباره آن می‌خواهند اعمال کنند، به این شعبه احاله شود تا منطبق با ضوابط عمومی دادگستری، مثل حق انتخاب وکیل، علنی بودن (در صورت عدم درخواست طرفین دعوی برای غیر علنی برگزار شدن آن) و قابلیت فرجام‌خواهی و تجدیدنظر به پرونده‌ها رسیدگی شود.

■ آیا دادگاه ویژه روحانیت حضور وکیل در محاکمات و همچنین مسئله تجدیدنظرخواهی در مورد حکم صادره را می‌پذیرد و اگر نپذیرد آیا این محاکمات غیرقانونی نیست؟

□ دادگاه ویژه روحانیت وکیل تسخیری را می‌پذیرد؛ یعنی از بین دویا سه نفر روحانی مورد تأیید دادگاه، متهم باید وکیل را انتخاب کند ولی اختیار و آزادی کامل برای متهم در انتخاب هر وکیلی که مورد اعتماد او باشد وجود ندارد.

در خصوص تجدیدنظرخواهی نیز می‌شود تقاضای تجدیدنظر کرد، ولی مرجع رسیدگی‌کننده به این تقاضا، همان دادگاه صادرکننده حکم است (یعنی دادگاه ویژه) و در صورت موافقت با تجدیدنظر (که بسیار اندک تحقق یافته است) در یکی دیگر از شعب دادگاه ویژه روحانیت به پرونده رسیدگی می‌شود.

با توجه به اینکه این دادگاه هم به جرائم عادی رسیدگی می‌کند و هم جرایم سیاسی و مطبوعاتی را در حیطه کاری خود می‌داند، مشکل اساسی وقتی ایجاد می‌شود که شاکی یا مدعی دادرسی ویژه روحانیت

است. یعنی مجموعه دادگاه ویژه روحانیت (دادسرا و دادگاه) هم مدعی است و هم قاضی و هم تجدیدنظر کننده. [چون دادستان منصوب هم در جمع افراد صاحب نظر در تجدیدنظر حضور دارد. یعنی شاکی خود یکی از قضات تجدیدنظر است] حال باید توجه کرد که متهم چگونه می تواند به وکیل مورد اعتماد دادگاه ویژه اعتماد کند؟ یعنی شاکی وکیل متهم و متشاکی را انتخاب می کند و این امر عجیبی است.

در اصل یکصد و شصت و هشتم صریحاً آمده است: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را، قانون، براساس موازین اسلامی معین می کند».

با توجه به صراحت این اصل در تعیین مرجع رسیدگی کننده به جرایم سیاسی و جرایم مطبوعاتی (محاکم دادگستری) و کیفیت رسیدگی و محاکمه (حضور هیأت منصفه و علنی بودن) بعید است آقایان قضات و دادیار دادگاه ویژه روحانیت تردیدی داشته باشند که عمل آنان لااقل مخالف این اصل قانون اساسی است.

از طرفی، روشن است که رسیدگی به جرایمی همچون سخنرانی، بخش اعلامیه و یا نوشتن مقالات، چیزی جز جرم سیاسی نیست. چرا که مبارزات سیاسی امام خمینی (ره) علیه نظام سلطنتی چیزی به جز سخنرانی و اعلامیه و... نبود و همه انقلابیون تبعیدی و زندانی به جرایمی اینگونه متهم بودند و عنوان زندانیان سیاسی را برای خود برگزیده بودند و پس از انقلاب همه سیاستمداران، این عنوان را تأیید و تأکید می کردند. و حداقل، مسئله رسیدگی به جرایم مطبوعاتی که قانوناً تعریف شده است، در دادگاه ویژه روحانیت، خلاف قانون اساسی و خود جرم بزرگی است که باید از آن به شدت پرهیز گردد.

■ چرا افراد غیرروحانی در این دادگاه محاکمه می‌شوند؟

□ در موارد عادی معمولاً شاکی غیرروحانی است و گاه اتفاق می‌افتد که شاکی محکوم می‌شود و این امر کاملاً طبیعی است، یعنی اگر موجودیت دادگاه رسمی شناخته شد، این مسئله پذیرفتنی است.

اما در مواردی که مدعی، خود دادگاه ویژه است، رسیدگی به پرونده افراد غیرروحانی هیچ توجیهی ندارد. البته مسئولان دادگاه ویژه خود را ذیحق می‌دانند که به تمامی اموری که مربوط به حوزه روحانیت می‌شود رسیدگی کنند؛ یعنی در قضیه مرجعیت دخالت می‌کنند و خود را مسئول می‌دانند که به گفته آنان افراد ضدانقلاب یا بی تفاوت، سکان مرجعیت شیعه را به دست نگیرند و مسئولیت حراست حوزه‌ها از نفوذ عوامل بیگانه و بدخواه روحانیت را جزء وظایف خود می‌دانند. حال اگر فردی غیرروحانی، به گمان این دادگاه، تلاش خود را در جهت نفوذ در مجامع روحانی و حوزوی به کار گیرد و خصوصاً اگر با عناصر روحانی مخالف سیاستهای فعلی حکومت، مثل آیت‌ا... منتظری ارتباط داشته باشد، مورد بازخواست این دادگاه قرار می‌گیرد.

صصرف نظر از عده اندکی از محکومان دادگاه ویژه، عمده غیرروحانیانی که در این دادگاه محاکمه و محکوم شده‌اند از دوستان و دوستانه آیت‌ا... منتظری بوده‌اند که با اتهام رایج «باند مهدی‌م‌شمی» مورد بازخواست قرار گرفته و می‌گیرند و اصولاً علت وجودی این دادگاه در آغاز مجدد کارش، رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی بود.

البته جای تأسف است که عملکردها و اظهارات مسئولان این دادگاه به گونه‌ای بوده که شکل‌گیری این تصور را که «مسئولان دادگاه، قضیه مهدی هاشمی را علت وجودی این تشکیلات می‌دانند و تمام شدن آن را مساوی با اتمام ضرورت وجودی این دادگاه تلقی کرده‌اند، و لذا سعی دارند که این قضیه را همیشه زنده بدارند تا در سایه آن بقاء تشکیلات را

تضمین کنند»، طبیعی جلوه می‌دهد و لذا مقتضی است که روشهای مناسب برای نفی عملی این تصور در پیش گرفته شود و نسبت به شکل‌گیری افکار عمومی در مسیر صحیح و قانونی، احساس مسئولیت جدی و بیشتر بشود.

■ درباره رسیدگی این دادگاه به جرایم مطبوعاتی چه نظری دارید؟
 آیا این نوع رسیدگی و جاهت قانونی دارد؟
 □ طبق قانون اساسی، خیر؛ ولی در مقام عمل تاکنون چندین بار به این کار اقدام شده است.

آقای سیدابوالفضل موسویان مدیر مسئول روزنامه خراسان در این رابطه محاکمه و محکوم شد. آقای موسوی خوئینی‌ها مدیر مسئول روزنامه سلام محاکمه و محکوم شده است و اکنون باردیگر در دادگاه باید حاضر شود. مهندس لطف‌ا... میثمی مدیر مسئول نشریه راه مجاهد، سالها به حکم دادگاه ویژه از انتشار نشریه‌اش محروم شد. خانم اعظم طالقانی مدیر مسئول پیام‌هاجر مدتها نشریه‌اش به حکم دادگاه ویژه متوقف بود. آقای دکتر فضل‌ا... صلواتی مدیر مسئول هفته‌نامه نوید اصفهان از انتشار آن منع شده است و دستور آن را دادگاه ویژه صادر کرده است. اینها مواردی است که من می‌دانم.

به هر حال اصل ۱۶۸ قانون اساسی صراحت دارد که این جرایم باید، علنی و با حضور هیأت منصفه و در محاکم دادگستری رسیدگی شود.
 اگر دادگاه ویژه زیر مجموعه دادگستری باشد، می‌تواند با رعایت همه ضوابط قانونی مرجع رسیدگی قرار گیرد ولی در شرایط فعلی و با روند حاکم بر محاکم این دادگاه، قطعاً رسیدگی به این جرایم، در صلاحیت دادگاه ویژه نیست و اخیراً ریاست محترم جمهوری هم بر این امر تأکید کرده‌اند.

به هر حال دادگاه ویژه، صلاحیت خود را ناشی از حکم و اجازه رهبری نظام می‌داند و من معتقدم که رهبری فعلی نظام در ایجاد این نهاد، نقشی نداشته‌اند و مثل سایر نهادهای غیرقانونی همچون «شورای عالی انقلاب فرهنگی» به عنوان یک واقعیت موجود و صرف نظر از ماهیت حقوقی آن، مورد پذیرش واقع شده است. یعنی چون تشکیلات نسبتاً بزرگی با این نام وجود داشته و امکاناتی در اختیار آن بوده و متهمینی داشته که با مراجعه به آن به محکومیت‌هایی دچار شده‌اند و باید برای رتق و فتق امور آن اقدامی صورت گیرد شاید امکان رسیدگی حقوقی به آن مقوله را امری فرعی دانسته‌اند که به خاطر ضرورت پرداختن به امور مهمه، فرصت کافی برای آن پیدا نشده است، حتی اقدام به نصب مسئول برای آن نموده‌اند ولی این به معنی تأیید ماهیت حقوقی این مجموعه نیست و امیدوارم با توجه به مباحث اخیر که از سوی بسیاری از دلسوزان انقلاب و نظام مطرح گردیده، فرصت کافی برای پرداختن به این امر پیدا شود و در صورت کافی بودن ادله کسانی که موجودیت این نهاد را خلاف قانون اساسی ارزیابی می‌کنند، اقدامی جدی برای قانونی شدن فعالیتهای قضایی این مجموعه و انطباق اعمال آن با قانون اساسی صورت گیرد.

دیدگاه‌هایی پیرامون نقد فرهنگ خشونت، اجازه فعالیت به مخالفان قانونی و بررسی ریشه‌های قتل‌های اخیر

هفته‌نامه ارزش، ۱۷ بهمن ۱۳۷۷^۱

■ ارزش: مردم اعتراض مسالمت‌آمیز خودشان را در دههٔ دوم انقلاب و در دوم خرداد ۷۶ نشان دادند در این ارتباط دیدگاه تفصیلی خود را بفرمایید.

□ بسم‌الله الرحمن الرحیم. البته یکی از بحث‌های سیاسی امروز همین است که چگونه باید حکومت کرد یعنی دورهٔ این که چه کسانی باید حاکم باشند بحثش به سر آمده و صحبت بر نحوهٔ حاکمیت است. رابطهٔ حاکمیت با مردم هم چیزی جز این نیست یعنی ما می‌خواهیم بدانیم حاکمیت، مردم را در کجای کار می‌بیند و چه حقوقی برای مردم قائل است. طبیعی است در یک نظامی که قانونی را بر خودش حاکم کرده و دو طرف قضیه یعنی هم حاکمیت و هم مردم به آن قانون رأی دادند و آن را به عنوان یک میثاق و یک عهد شرعی و ملی پذیرفتند اساس کار را باید بر قانون و حقوقی که در قانون برای مردم یا برای بخش‌های قانونی که در حاکمیت پیش‌بینی شده بگذاریم. به‌طور طبیعی بعد از مدتی که از تصویب یک قانون می‌گذرد اختلاف نظرهایی هم پیش می‌آید که این که امروز قرائت‌های مختلفی از اصول مختلف قانون اساسی می‌بینیم و در

جامعه‌مان وجود دارد که یکی از عمده‌ترین آنها در باب ولایت فقیه یا در چارچوب قانونی بودن ولایت فقیه است. خوب ما دو روش را می‌توانیم در پیش بگیریم یکی این که حاکمیت بیاید و نظر خودش را حتی در جایی که تعارض دارد با نظر اکثریت ملت آن را مبنای عمل خودش قرار بدهد دیگر این که در مقام تعارض، رأی اکثریت ملت برایش مهم باشد و برآورد عمومی جامعه از یک اصل قانونی. یعنی قرائت عمومی که معمولاً به صورت عرف جامعه بروز و ظهور پیدا می‌کند. خوب شاید بعضی‌ها بگویند چه دلیلی دارید که ما باید رأی اکثریت و قرائت اکثریت را بپذیریم، بهترین دلیلی که در اینجا می‌شود اقامه کرد این است که اگر قانون آمده برای این که بین حاکمان و محکومان، بین قدرتمداران و مردمی که این قدرت را به آنها اعطا کرده‌اند قضاوت بکند اگر این برای حل اختلاف آمده و به عنوان یک معیار و محک است و اگر بنا باشد رأی اکثریت در اینجا در نظر گرفته نشود خود این معیار از معیاریت سقوط می‌کند و ما چیز دیگری هم نداریم که جای قانون بگذاریم به‌طور طبیعی منشأ اختلاف خواهد شد و از همین جا است که باید به رأی اکثریت ملت احترام بگذاریم حالا ما در بیستمین سالگرد انقلاب هم هستیم و این مطلب مناسب دارد یک نگاهی باید بکنیم تا ببینیم که چطور شده اختلافات در این دهه این‌طور که شما فرمودید بیشتر شده که کمتر نشده. به‌هرحال در زمان امام (ره) که رهبری انقلاب را در دست داشتند گاهی وقت‌ها این اختلافات بروز پیدا می‌کرد مثلاً اختلافی که بین وزارت کشور و شورای نگهبان در ارتباط با نظارت، همین نظارتی که امروز تحت عنوان نظارت استصوابی قانونی شده پیش آمد امام یک نصیحت به شورای نگهبان می‌کرد یک نصیحت هم به وزارت کشور، یا اختلافی که بین مردم شیراز با امام جمعه‌شان پیش آمده بود و اینها از دو طیف فکری بودند امام هم این را نصیحت می‌کرد و هم آن را. حتی در تصمیم‌گیری‌ها و در مسئولیت دادن‌ها امام سعی می‌کرد که با عملکرد خودش این وحدت را

در جامعه شکل بدهد.

به نظر من بروز این مسئله در دوم خرداد یک پدیده جالبی بود برای حاکمان ما، تا عملکرد خودشان را در آینه رأی ملت ببینند و برای آنها مشخص بشود که ملت از این روش برخورد لاقابل ناراضی بودند آن روش برخوردی که در آن چندماهه منتهی به دوم خرداد حتی می‌خواست جوری القا بکند که مردم حق ندارند انتخاب بکنند و آنچنان تبلیغات یک‌سویه را علیه یک طرف قضیه به کار گرفت که مردم شاید به برهان خلف آمدند و استناد کردند و رأی دادند شاید اگر آقای خاتمی خودش بود و خودش، این همه رأی نمی‌آورد کما این که در بعضی برآوردهایی که ایشان در جلسات خصوصی اشاره به دوستانشان داشتند و واقعاً انتظار چنین رأیی را نداشتند اما نحوه برخورد طوری بود که مردم فکر می‌کردند که می‌خواهند حق انتخاب را هم از آنها دریغ کنند. در قانون هم همین وضعیت است ما اگر بیایم اصرار بورزیم بر فهمی از قانون که جامعه آن را برنمی‌تابد، ارزش و نقش قانون را از بین برده‌ایم و خدای نخواستہ ملت را به عدم پذیرش قانون سوق داده‌ایم.

■ این‌گونه تفکر در مقابل مردم تا کی دوام می‌آورد؟ این را شما چگونه تحلیل می‌کنید به جای این که استقبال از انتخاب دوم خرداد باشد تلقی‌شان این است که حرکت مردم یک حرکت خوارج‌گونه بود و خودشان را شبیه مولا علی (ع) می‌کنند و می‌گویند که مولا تنها بودند و اکثریت با مولا نبودند در این زمینه می‌خواستیم نظر جناب‌عالی را در تکمیل سؤال اول داشته باشیم.

□ ببینید این راحت است که وقتی انسان چیزی را نمی‌پسندد بلافاصله شروع کند به متهم کردن نیروهای مخالف خودش. ولی عدل و انصاف چه چیزی را اقتضا می‌کند. انسانهای عادل، انسانهای منصف معمولاً وقتی انتقادی از آنها می‌شود اول به خودشان برمی‌گردند و یک

بازنگری در کارهایشان می‌کنند و می‌بینند این اشکال که مطرح شده اگر زمینه دارد درصدد رفع آن برمی‌آیند اگر زمینه‌ای ندارد آن موقع درصدد جواب برمی‌آیند جواب هم می‌شود با لحن خشن، با متهم کردن، با القاب ناپسند باشد و می‌تواند آن را با یک لحن پسندیده و یک لحن آرام و زیبا بیاید و جواب بگوید و بنایش این باشد که در مخاطب تأثیر بگذارد.

متأسفانه فرهنگ خشونت در کسانی که مدعی حقانیت هستند خصوصاً در جناح راست دیده می‌شود (البته در جناح چپ هم هست نه این که نباشد). این فرهنگ خشونت فراوان به چشم می‌خورد یعنی شما کافی است یک روزنامه یا یک نشریه را جلوی خودتان بگذارید و متن سخنرانی را دقت بکنید می‌بینید کلماتی که به کار برده شده می‌توانسته بجای آن کلمات، کلمات شیرین‌تر، آرام‌تر، آرامش‌بخش‌تر مطرح بشود. این یک مثال معروفی است که مردم ما می‌گویند: بنشین و بفرما و بتمرگ هر سه یک معنا می‌دهد و هر سه یک محصول دارد و هر سه یک چیز است ولی یکی از شدت نفرت خبر می‌دهد، یکی از شدت محبت و یکی هم حالت بی‌تفاوتی دارد یعنی گرایش خاصی را مطرح نمی‌کند. خوب ما اگر دیدیم که در یک صحنه‌ای مردم به ما پشت کردند چرا درصدد متهم کردن مردم برمی‌آییم اول باید خودمان را متهم کنیم. در جوامع پیشرفته معمولاً این‌جوری است در جایی که شکستی حاصل می‌شود اول گروه‌های سیاسی شکست‌خورده به اصطلاح یک بررسی‌هایی می‌کنند که بفهمند چه عملکردی داشته‌اند و کجای کار آنها غلط بوده تا به نتایج مثبتی برسند و از شکست به پیروزی گام بردارند که ما این روش‌ها را تجربه نکردیم و نمی‌خواهیم استفاده کنیم تحت عنوان این که اینها مال بیگانه است و یک روحیه بیگانه‌ستیزی هم درون ما است که خود این بیگانه‌ستیزی با این درصدی که امروز در جامعه ما است این درصد مطلوبی نیست یعنی ما نمی‌شناسیم و داریم ستیزه می‌کنیم. من یادم است آن اوایلی که پیروزی آقای خاتمی اعلام شده بود و هنوز متصدی رسمی

ریاست جمهوری نشده بود گروه‌های کمک‌کننده ایشان در دوم خرداد خدمت ایشان می‌رفتند ایشان یکی از عبارتهایی که در دیدار با همه این گروه‌ها می‌گفت این بود که ما همگی باید در روشمان تجدیدنظر کنیم این رأی ملت برای ما هم پیام داشت و ما هم نمی‌توانیم مدعی شویم که ما بودیم که این رأی را جمع کردیم مردم به یک انگیزه‌ای رأی دادند که این انگیزه ما را هم باید مجبور کند که در روش‌های خودمان نه در افکارمان تجدیدنظر کنیم و بهتر این است که به جای این تحلیل‌هایی که «اینها خوارچ هستند» خوب آن طرف هم یک کلمه درستی به این طرف می‌گوید و این اهانت‌ها در متن دین ما مورد مذمت واقع شده. در قرآن داریم که «و لا تنازروا بالالقاب» یعنی با لقب‌های بد همدیگر را نقض نکنید، همدیگر را مورد تهاجم قرار ندهید.

به‌هرحال همه گروه‌های سیاسی مان باید یاد بگیرند که یک روز ممکن است که مردم به آنها اقبال بکنند و قدرت را در اختیار آنها بگذارند و یک روز هم از آنها برگردند. این تبادل قدرت شما می‌بینید که در دنیا خیلی طبیعی صورت می‌گیرد. همزمان با به قدرت رسیدن جناح چپ در ایران، شما می‌بینید که جناح چپ انگلیس هم به قدرت می‌رسد بعد از چند سال؟ بعد از حدود ۱۸ سال. یعنی ۱۸ سال از مصدر قدرت اجرایی برکنار بودند و حتی برآوردهای اولیه که یادم می‌آید در روزنامه‌ها می‌خواندم آنقدر بود که می‌گفتند که اصلاً کدام‌یک از حزب محافظه‌کار یا حزب کارگر انگلیس برنده این انتخابات خواهد بود ولی وقتی که آرا اعلام شد یک تفاوت فاحشی بود و چیزی بیش از تصورشان بود. همانطوری که روزی که رأی آقای خاتمی اعلام شد هم آقای خاتمی و دوستانش مبهوت شدند و هم طرف مقابل. به‌هرحال ما باید این اقبال و ادبار افکار عمومی را به‌عنوان یک هدیه به آن نگاه بکنیم نه به‌عنوان یک امری که حالا چون ما را نپسندیدند و رفتار ما را نپسندیدند شروع کنیم به بدگویی. و چه بهتر که انسان این فرصت برایش فراهم شود که رفتارش را در همین

دنیا تصحیح کند.

■ اشاره به روحیه خشونت و جناح خشونت طلب کردید یک بحثی که اخیراً پیش آمده بحث قتل‌های اخیر بوده که در ماه گذشته در صدر تحلیل‌ها و اخبار روزنامه‌ها و رسانه بود اما ما نمی‌خواهیم در خلال پاسخ شما، هیچ جناحی را متهم به این قتل‌ها بکنیم.

□ ببینید بعید می‌دانم که در وجدان خودشان آن کسانی که در شکل‌گیری فرهنگ خشونت در کشور ما نقش داشتند بتوانند وجدان خودشان را راحت کنند و بگویند ما در این صحنه‌ها هیچ نقشی نداشتیم حداقل این است که آنها نقش زمینه‌ساز را داشته‌اند. خوب زمینه‌سازان ممکن است هیچ‌وقت قصد این صحنه‌ها را نداشته باشند بسیاری از آنها تصور نمی‌کردند وقتی که این صحبت‌ها را می‌کنند لوازم این سخن تا اینجاها باشد که عده‌ای بروند و عده‌ای را به قتل برسانند آن هم با آن شیوه وحشیانه. ولی آیا ندانستن این مسئله از جانب بعضی از علمای دین و به قول شما ائمه جمعه و اینها امری است که در پیشگاه خدا هم عذر حساب می‌شود؟ من در یک نامه‌ای که در یکی از نشریات هم چاپ شد خطاب به یکی از علماء نوشته بودم آنجا من به این روایات استناد کرده بودم که ما روایت داریم از امیرالمؤمنین که «الانسان مواخذ بجناية لسانه و یده» انسان نسبت به جنایت زبان و جنایت دستش یعنی هم جنایت ناشی از افکار و بیان افکارش و هم آن جایی که خودش مستقیم کاری را می‌کند مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد هم در این دنیا هم در آن دنیا. یعنی اگر در این دنیا هم ثابت شود که کسی با کلامی که گفته کسی را وادار کرده که برود و جرمی را مرتکب بشود به‌عنوان معاون و آمر این قضیه مورد تعقیب قرار می‌گیرد و هم در قیامت خدا از او مؤاخذه می‌کند. حالا اگر ما آمدیم و یک حرفی زدیم و نتیجه‌اش این شد ولو خودمان هم نمی‌خواستیم به‌عنوان این که از این نتیجه غافل بودیم ممکن است اصل آن مکافات و کیفری که

برای آمر در نظر گرفته می‌شود را ما نداشته باشیم و قطعاً هم اینجور است اما به عنوان یک زمینه ساز حداقلش یک عذاب وجدانی را باید تحمل کنیم که ما این قدر گفتیم و آنقدر این افکار را آماده کردیم به کسانی که خودشان اجازه بدهند و تصمیم بگیرند و انسانهایی را از حق حیات محروم بکنند و بالاتر از این محروم کردن از حق حیات آنچنان در کشور ناامنی ایجاد بکنند و اعتبار یک نظام را دستخوش بازی‌های بچه‌گانه خودشان قرار بدهند که واقعاً اگر شما در آن جو و فضا خودتان را مجدداً وارد کنید و اظهارات همین آقایان مسئولان را بخوانید چه جناح راست و چه جناح چپ بنده اینها را یادداشت دارم و حتی می‌توانم بعضی از آنها را برایتان بگویم. بدون استثناء می‌گفتند این توطئه بیگانه است. این توطئه شدیدتر از توطئه منافقین است، اینها را اعضای جناح راست هم می‌گفتند، این برای ضربه زدن به امنیت ملی کشور بوده، اینها عین عباراتی بود که در روزنامه‌های جناح راست من مطالعه کردم. خوب چرا این صحنه پیش آمد؟ به قول شما وقتی به بیوت مراجع حمله می‌شد یا مثلاً به نشریات و افراد حمله می‌شد اگر آن زمان فکر این را می‌کردند که این می‌تواند منشأ باشد و قدم اول باشد برای خشونت‌های بعدی و جلوی این را با تذکر می‌گرفتند بجای این که در نماز جمعه بیایند به مأموران قانونی هشدار بدهند که شما با اینها برخورد نکنید می‌آمدند به آنهایی که این کارهای زشت را می‌کردند می‌گفتند که این کارها را نکنید اینها به ضرر دین و اسلام است ما حاکمیت داریم و حاکمیت خودش باید قانوناً دنبال این مسائل باشد، بعد در خفا یا در علن به مسئولین دستور می‌دادند که طبق قانون با اینها رفتار کنند اگر این کارها این جوری صورت می‌گرفت قطعاً این فکر شکل نمی‌گرفت که کسانی به خودشان جرأت بدهند و به گفته دادستان نظامی در محافل خودشان بنشینند و بعد تصمیم بگیرند که بروند این کارها را انجام بدهند. این قطعاً نتیجه آن فرهنگ خشونت است ولو از نظر حقوقی ما نتوانیم این را ثابت کنیم و یا این اصلاً مربوط به آن

حساب نشود ولی به هر حال در این که زمینه و بستری بوده برای این که اینها در آنجا رشد کنند فکر نمی‌کنم هیچ وجدانی این را انکار بکند.

■ لطفاً در زمینه ارتداد و شرایط اعلام مرتد بودن یک فرد توضیحاتی را ارائه بفرمایید؟

□ ببینید در حدی که بشود این مبحث ارتداد را در یک مصاحبه مطرح کرد بنده عرایضی را خدمت شما عرض می‌کنم. پایین‌ترین مرتبه کفر این است که انسان چیزی را حق نداند اما آن را بپذیرد یعنی نتواند از نظر علمی و کمک از عقل خود، درک کند که این حق است اما با این که نتواند اثبات بکند که این حق است باز هم بپذیرد و به آن تن بدهد. خوب این واقعاً باعث کفر می‌شود. ما در روایت داریم که اگر کسی انسانی را متهم به کفر بکند و او کافر نباشد خودش کافر شده، و جزء محرمات اسلامی است که انسان مؤمنی را متهم به کفر بکند. ما باید یقین پیدا بکنیم حتی اگر احتمال یک درصد را بدهیم که کسی کافر نیست حق نداریم در رابطه با او حکم ارتداد صادر بکنیم باید یقین صد درصد بدون هیچ احتمال دیگری پیدا بشود برای این که این فرد کافر است. به هر حال اینجا صحبت از گرفتن حق حیات از افراد است حق حیات یک حق طبیعی و فطری برای بشر است ما نمی‌توانیم حق کسی را از کسی بگیریم بدون این که دلیل قطعی داشته باشیم. حالا ممکن است بگوییم در جایی که صحبت از پول و قرارداد اجتماعی است و ما اشتباه کردیم می‌توانیم آن را جبران کنیم اما اگر کسی را کشتیم دیگر این را نمی‌شود جبران کرد اینجا جایی است که احتمالش هم منجز است لذا آقایان گفته‌اند که اگر احتمال اندکی هم داده بشود اینجا جای اجرای حدود نیست حتی بعضی از فقها به خاطر این که مسئله حدود در بخش‌های عمده‌ای از آن سروکار با جان مردم داشته و احتمال خطا در این مسئله بوده آمده‌اند و متعرض شده‌اند که اجرای حدود در اختیار فقها نیست. به هر حال این نظریات در بین فقهای

شیعه بوده است، که این را فقط امام معصوم که خطا نمی‌کند باید انجام بدهد.

حالا ما آن منطق را قبول نداریم، ولی به هر حال در مجموع می‌خواهم بگویم که مسئله ارتداد یک چیزی نیست که کسی به همین راحتی شب بخوابد و صبح حکم برای افراد صادر بکند. اصلاً در روایتی داریم که: اگر کسی اتهام ارتداد (کفر) به کسی بزند مثل این است که او را کشته است یعنی این قدر مهم است و می‌دانید که ما در رابطه با افرادی که حداقل سابقه ایمان دارند و الآن هم ما نمی‌توانیم خلاف آن را ثابت کنیم بلکه حتی به گفته قرآن اگر سلام هم بگوید ما حق نداریم که بگوییم مؤمن نیست، در رابطه با این جور افراد ما داریم که مؤمن حرمتش از کعبه مهم‌تر است. حتی در یک روایت امام صادق (ع) این را با قسم جلاله می‌فرماید، بعد ما اینقدر راحت بیاییم حرمت عظیم این چینی انسانی را بشکنیم به خیال این که به دین خدا و انسانیت خدمت می‌کنیم. قطعاً کسانی که این‌گونه دین را مورد استناد قرار می‌دهند یا وقتی آن را برای این قتل‌ها منشاء قرار دادند، اینها آدم‌های جاهلی هستند که هیچ صلاحیتی ندارند برای این که ابراز نظر بکنند حتی (آن‌طور که در مردم شایع است یا در آن اطلاعاتیه فدائیان اسلام مصطفی نواب آمده بود) اگر واقعاً اینها از کسی هم حکم گرفته باشند خود همین بهترین دلیل برای رد صلاحیت کسانی است که یک چنین حرفهایی را زده‌اند و یک چنین احکامی را صادر کرده‌اند و این حتی نمی‌تواند عذر هم باشد و من البته این را عرض کنم که جداً آقایان توجه داشته باشند در بررسی پرونده نباید این را به عنوان یک قتل عادی تلقی بکنند و بگویند که حالا کسی آمده و کسی را به قتل رسانده باید ببینیم که دستوردهنده مهم‌تر بوده یا مهم‌تر نبوده است. این به عنوان محاربه است. کسی که اسلحه بکشد تا امنیت مردم را به هم بزند به عنوان محارب است و اینها مشخصاً برای برهم زدن امنیت بوده و این را همه آقایان از چپ و راست اذعان داشته‌اند که برای برهم زدن امنیت کشور

بوده است. خوب اگر همه در این تشخیص موضوع اتفاق نظر داشتند حتی اگر قتلی هم صورت نگرفته بود حکم اینها شدیدترین حکم بود. چرا؟ چون اینها به عنوان مفسد فی الارض و به عنوان کسانی که زمینه ناامنی در کشور ایجاد کردند باید مورد محاکمه قرار بگیرند تا دیگر کسی جرأت نکند این چنین راحت بیاید و امنیت جامعه را برهم بزند.

■ در ارتباط با سؤال بعدی که مربوط به سؤال قبل است ما در درون کشور گهگاه شاهد بحرانهایی هستیم ما می خواستیم که در مورد این شعار بحران زدایی در نظام و کشور شما صحبتی بفرمایید و همین طور راه های پیشگیری از بحرانهای سریع در جامعه را در چه می بینید؟

□ ما در صحنه درون هم حتی در اجزای حاکمیت این مسئله را می بینیم مثلاً انتخابات شوراها، خوب مردم در انتخابات شوراها می خواهند یک سری اختیارات را از قوه اجرائیه به خودشان منتقل بکنند طبق قانون، ولو کم باشد ولی برای همین کم می بینید که انگشت توقع فراوان بالا است. بسیاری از افراد از جناحهای مختلف فکری می آیند و ثبت نام می کنند اگر بنا باشد ما به این نیروهای مخالف خودمان راه ندهیم و او را با یک دلیلی رد صلاحیت کنیم و هیچ فرقی نمی کند که وزارت کشور بخواهد جناح راست را رد صلاحیت بکند یا جناح راست بخواهد جناح چپ را مثلاً فرض کنید حذف بکند. ما اگر به مردمان اعتماد نکنیم حتی اگر به نیروی مخالف خودمان اعتماد نکنیم آن نیروی مخالفی که رسماً بارها و بارها اعلام می کند که ما به قانون تن می دهیم و فرض هم این است که قانون را هم خودمان نوشته ایم و خودمان این را امضا کرده ایم اگر اجازه ندهیم مخالف قانونی براساس قانون حقوق خودش را استیفا بکند و همه راهها را بر او ببندیم با دست خودمان جامعه را به بحران می کشانیم. حالا توجه کنید که در این مدت، لااقل در این مدت نزدیک به ۲ ساله بعد از دوم خرداد، همچنین که در قضیه ریاست جمهوری احساس

می‌شود از طرف جناح راست که از دستش در رفته است راجع به تمامی امکانات قدرتی که در این کشور طبق قانون برای مردم تعبیه شده واکنش آن یک واکنش عجیب و باور نکردنی است. یعنی می‌آید در انتخابات مجلس خبرگان تمام راه‌ها را بر جناح چپ می‌بندد حالا شاید بگویند که نه ما تمام راه‌ها را نیستیم من یک برآورد کرده بودم که اگر طرفداران آقای خاتمی را غیر از طرفداران آقای ری‌شهری حساب بکنیم و همین‌طور هم بود در انتخابات خبرگان اگر روی آرای اینها طرفداران خاتمی جداگانه حساب می‌شد، زیرا طرفداران آقای خاتمی ۷۰٪ از صاحبان رأی در کشور می‌باشند اما مجموعه کاندیداهایی که اینها داشتند چیزی در حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر بود جناح وابسته به آقای ری‌شهری که چیزی حدود ۳٪ آرا را داشتند اینها نزدیک به مثلاً ۱۸ نفر کاندیدا داشتند کاندیدایی که از نظر فکری آخرش با آنها همراه می‌شدند و آن طرف قضیه یعنی ۲۳٪ آرا از مجموعه ۱۶۰ و چند نفری که بودند نزدیک به ۱۴۰ و چند نفر کاندیدا داشتند شما بیاید این را در پیشگاه مردم بگذارید بگویید ۲۳٪ مردم ۱۴۰ کاندیدا دارند، ۳٪ مردم ۱۸ کاندیدا دارند، ۷۰٪ مردم هم ۱۰ تا کاندیدا دارند خوب این با کدام معیار منطقی جور درمی‌آید؟ اگر بگویند که تقصیر ما نیست کما این که گفتند که تقصیر ما نیست و در جناح طرفدار آقای خاتمی این قدر مجتهد نبوده خوب ما این مسئله را می‌توانیم ثابت بکنیم تشخیص اجتهاد یک امر علمی است و یک امر علمی که نباید به یک دستگاه سیاسی داده بشود (این دستگاه سیاسی که می‌گوییم مقصودم گرایش سیاسی نیست بلکه یک دستگاه حکومتی است) اگر مثلاً فرض کنید که در انتخابات مجلس خبرگان شرطش به جای اجتهاد داشتن دکتری بود، خوب ما برای این که از افراد این مدرک را طلب کنیم سراغ چه کسی را می‌گرفتیم؟ از خود فرد می‌خواستیم که مدرکت را ارایه کن و اگر شک داشتیم که مدرک دکترایی که این ارایه کرده آیا صحت دارد یا ندارد و احتمالاً جعلی است زنگ می‌زدیم و یا نامه می‌نوشتیم به دانشگاه

مربوطه و یا وزارت آموزش عالی و از آنها می پرسیدیم که آیا این مدرک صحت استناد دارد یا ندارد؟ و سندیت دارد یا ندارد؟ آنها وقتی جواب می دادند که بله ایشان یک چنین سابقه ای دارد و اینجا این مدرک را گرفته برای مسئله کفایت می کرد. خوب در ارتباط با مدارک حوزوی هم همین طور است درست است که حوزه قم خودش مدرک خاصی در این رابطه نمی دهد ولی یک روشی برای کسب اجتهاد داشته است و این طور بود که علمایی که طلبه ها پیش آنها درس می خواندند و آنها با میزان فهم و درک اینها آشنا بودند از آنها می پرسیدند که در دوره اول هم همین جوری در قانون تعبیر شده بود خوب راه حل این بود و اگر این راه را اینها قبول می کردند بسیاری از طرفداران آقای خاتمی که زد صلاحیت شدند اینها همه دارای مدارک معتبر بودند علمای مجتهد و صاحب رساله به آنها حکم اجتهاد داده بودند و طبیعی بود که اینها باید تأیید صلاحیت می شدند این که مثلاً ما تصور بکنیم که فرضاً فلان آدم از جناح راست مجتهد است و آقای خوئینی ها مجتهد نیست یا آقای موسوی تبریزی یا آقای بیات مجتهد نیست این چیزی است که نه عرف می پذیرد نه حتی عرف حوزه این را قبول می کند چون بعضی از افرادی که تأیید صلاحیت شدند انصافاً نه اشتها به اجتهاد دارند و نه حتی علما و مراجع اجتهاد آنها را تأیید می کنند و نه توانایی این را دارند و در جایی مقاله ای علمی نوشته اند و اظهار نظر علمی نکرده اند آنها بعضاً تأیید صلاحیت شده اند و از این طرف کسانی که دارای آثار قلمی معتبر علمی بودند و بعضی از افرادی که حتی درسهای رده بالای حوزه را تدریس می کردند اینها رد صلاحیت شدند بعد هم آمدند گفتند که تقصیر ما نیست که در تیپ طرفدار آقای خاتمی مجتهد وجود ندارد بله اگر تشخیص اجتهاد بنا باشد با بعضی از گروه های سیاسی باشد طبیعی است که چنین وضعیتی شکل بگیرد به هر حال در مجموع می خواهم این را بگویم که آقایان معمولاً راه را بر مردم و بر انتخاب مردم می بندند، راه های قانونی را می بندند طبیعی

است که مردم تا به حال خیلی تحمل کردند و من جداً از صبر و تحمل مردم احساس شکر می‌کنم و معتقدم که حاکمیت یک شکرگزاری و بلکه چندبار شکرگزاری فوق‌العاده را به ملت بدهکار است و شکرگزاری هم به این است که به فهم مردم و به خواست مردم احترام بگذارد.

■ به عنوان سؤال آخر در رابطه با جایگاه مراکز علمی نظیر حوزه و دانشگاه، نقش آنها در حاکمیت را چگونه تحلیل می‌کنید؟

□ ببینید حاکمیت در برخوردش با محیط‌های علمی به نظر من دچار یک توهمی شده به خصوص در رابطه با حوزه‌ها، به هر حال اگر امروز از مردم هم پرسید اکثریت آنها می‌گویند که حکومت، حکومت روحانیت است و مرکز اصلی روحانیت هم حوزه‌ها است، رهبری نظام روحانی است، رئیس جمهور مملکت، رئیس قوه قضاییه، رئیس مجلس، بسیاری از نمایندگان مجلس و بعضی از وزرا روحانی هستند و ائمه جمعه و قضات هم که به طور طبیعی روحانی هستند ولی همه مسئولین، همه روحانیت نیستند این یک مطلبی است که باید تفکیک بشود ما روحانیونی داشته‌ایم از اول انقلاب که اصلاً هیچ آشنایی با مسائل انقلاب نداشتند و کارشان صرفاً بررسی احکام خدا و درس و بحث بوده بعد از پیروزی انقلاب هم به خاطر این که مباحث انقلاب از رسانه‌های عمومی مطرح می‌شده طبیعی است که در جریان مسائل هم قرار گرفته‌اند چه بسا که تاریخ را هم مورد مطالعه و دقت قرار داده باشند. الآن بسیاری از روحانیت آشنا با مسائل (فی الجمله) است و می‌دانند که قضایایی در کشور رخ داده بعضی‌ها به صورت کامل در صحنه‌های انقلاب حضور داشته‌اند، بعضی‌ها هم با مراتب کمتری حضور داشته‌اند ولی کار حوزه فقط و فقط این نیست که بیاید و تبلیغ بکند که حالا بخشی از آن تبلیغ هم تبلیغ حکومت اسلامی باشد، تبلیغ حمایت مردم از حکومت اسلامی باشد. یک کار علمی هم این حوزه دارد که اگر این کار علمی خدای

ناخواسته تعطیل بشود صدمه کلی به نظام جمهوری اسلامی می خورد یعنی از آن طرف تأثیر دارد ولی از این طرف نظام نباید در آن جنبه تأثیر بگذارد چون آن کار، کاری صرفاً علمی است. در حیطه کار علمی، دخالت کردن حاکمان و قدرتمداران همیشه نتیجه منفی به بار آورده است شما هر جای دنیا را بررسی کنید می بینید این آثار سوء در آنجا بوده است شاید بشود گفت که عمده مشکل نظام شاهنشاهی این بود که با دو نهاد علمی کشور درگیر شد یکی دانشگاه و یکی حوزه و از وقتی که سعی می کرد اینها را در اختیار خودش بگیرد یا نیروهای نفوذی خودش را در درون این دو نهاد علمی جای بدهد از آن روز مشکلات آن نظام جدی شد تا رسید به آنجا مردم با رهبری روحانیت و دانشگاهیان، قیام کردند. ببینید ما نباید آن تجربه منفی را از نظر دور بداریم. در طول انقلاب با مراجع مختلف برخورد شده، من کاری ندارم که این مراجع اشکالاتی داشته اند ممکن است حتی اگر در یک دادگاه هم بیاید و رسیدگی شود بعضی از مراجع تصمیمات و حرفها و بعضی از مواضعشان، مواضع درستی هم نباشد ولی برخوردهایی شده است. آیت... شریعتمداری، آیت... قمی، آیت... شیرازی، آیت... سید محمد روحانی، آیت... سید صادق روحانی، آیت... شبیر خاقانی، آیت... خوبی (در یک مقطع زمانی) و یکی از افراد، در این ده سال اخیر یعنی از ابتدای سال ۶۸ تاکنون آیت... منتظری بود. ببینید این مسئله یک برآوردی در ادامه کارش دارد و آن در تاریخ ۵۰ سال آینده است. ۵۰ سال دیگر احتمالاً هیچ کدام از ما نخواهیم بود، غیر از نسل جوانان که پیرمردهای آن زمان می شوند ما آنجا نیستیم که از عملکرد خودمان دفاع بکنیم در تاریخ ثبت می شود که این همه آیت... به نحوی از انحاء با این نظام مسئله داشتند یا نظام با آنها مسئله داشته. این برآورد مثبتی به یک خواننده تاریخ در آن زمان نخواهد داد هر چقدر ما توجیه بکنیم. ما می توانستیم در بعضی از این صحنه ها کار را به اینجا نرسانیم که احساس شود، حاکمیت برای روحانیت مشکل می آفریند. یعنی همان

حاکمیتی که اتفاقاً معروف به حاکمیت روحانیت است. خوب از اینها مثل آیت‌الله منتظری لااقل در این ده ساله اخیر به استثنای یک سری انتقادات چیز دیگری که نداشتند یک سری انتقادات نسبت به سیاست‌ها و عملکردها داشتند و این انتقادات را هم چون ایشان سابقه سیاسی‌شان اقتضا می‌کرده و انسان بسیار شجاعی بوده در زمان رژیم سابق (در رژیم سابق جزء سردمداران مبارز با رژیم و محرک سایر انقلابیون بوده و نفر دوم این انقلاب در غیاب امام طی سال‌های ۵۷-۴۲ بوده) کسی که هم در همه صحنه‌ها حضور داشته و هم در همه جا کار برنامه‌ریزی را انجام می‌داده ایشان بوده است و بعد از انقلاب، نیز در دهه اول انقلاب عمده‌ترین مسئولیت‌های کشور را به عهده داشته است رئیس مجلس خبرگان و قائم مقام رهبری بوده است. حالا ما کاری به آن جنبه نداریم که ایشان از این مقام و موقعیت برکنار شدند ولی ایشان نه علمیتش به خاطر این برکناری سیاسی زیر سؤال می‌رود و نه آن سوابقش را می‌شود کان‌لم‌یکن کرد. کما این که بسیاری از مسئولین علیرغم وضعیت موجود اقرار می‌کنند که ایشان از لحاظ علمی، از لحاظ سوابق و حتی بعضی‌ها معتقدند که از نظر ایمانی و تقوایی جایگاه بسیار معتبری دارند تا جایی که بعضی از فقهای شورای نگهبان مثل آقای مؤمن هیچ‌گاه ارتباطشان را با ایشان قطع نکردند و حتی در بعضی از السنه و اینها شایع هم است که ایشان آقای منتظری را اعلم هم می‌دانند و اعلم هم معرفی می‌کنند. خوب برای برخورد با یک انسان عادی در این مملکت اگر در چارچوب قانون حرفی و انتقادی کرده باشد (ما لااقل در صحبت‌های قبلی مان، پاسخ به سؤالات قبلی توقع داشتیم که حاکمان حق ملت را پاس بدارند چون اگر نه یواش‌یواش سر از بحران درمی‌آورند) مدیریت صحیح اقتضا می‌کند که ما به طرف بحران نرویم و با پاسداری از حقوق ملت سعی کنیم که آن صحنه‌ها پیش نیاید خوب یکی از آحاد این ملت آیت‌الله منتظری است اولاً حق شهروندی دارد غیر از این که حالا به اساس این انقلاب و بسیاری

از چیزهایی که همین امروز در کشور باب است و به عنوان مسائل پسندیده مورد توجه حاکمان است مثل هفته وحدت (هفته وحدت هم ابتکار ایشان و هم اعلام ایشان است و امام آن را تأیید کرده بود کسی هم اگر این را انکار دارد می تواند به مصاحبه های مسئولین با مجله پیام انقلاب که متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است مراجعه کند به سابقه اش از اول انقلاب تا حالا، تمام مسئولین این را اذعان دارند) در باب روز قدس هم این پیشنهاد آیت... منتظری بود و تأیید امام. خوب اینها امروز هم برای ما محترم است و می بینید که مردم هرساله روز قدس را گرامی می دارند و هفته وحدت را مسئولان ما گرامی می دارند حتی شکل گیری نماز جمعه با اصرار و تأکید آیت... منتظری بود که هم از نظر فقهی این مطلب را واجب می دانند و هم از نظر سیاسی، به امام پیشنهاد داده بودند و امام گفته بودند خود شما این کار را به عهده بگیرید و ائمه جمعه را منصوب کنید ایشان گفته بودند نه شما حاکم مسلمانان هستید و حاکم مسلمانان باید حکم بدهد و بعد از آن زمان باب شد و در سرتاسر کشور ائمه جمعه منصوب شدند. به هر حال ببینید آقای منتظری آثار ماندگاری دارد غیر از این که ایشان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بوده و قانون اساسی عمدتاً بر مبنای نظرات ایشان و امام به صورت تلفیقی نوشته شده است. خوب پس نمی شود آقای منتظری را نادیده گرفت در آن نوشته «منتظری از اوج تا فرود» که جمعیت دفاع از ارزشها منتشر کرده بود بعد از قضیه سال ۷۶، در آنجا اذعان کرده که آقای منتظری را نمی شود از انقلاب حذف کرد. خوب وقتی نمی شود حذف کرد پس ما باید بباییم به میدان و اگر برخوردهای ما هم به گونه ای بوده که بوی حذف از آن به مشام می آمده از این به بعد روش را عوض کنیم نه فقط راجع به آقای منتظری، بلکه ما باید نسبت به روحانیت منتقد این دید را داشته باشیم و به نظر من این به این خاطر در حاکمیت شکل گرفته که گویی روحانیان حاکم تصور می کنند که چون روحانی هستند و حاکم، هم باید برای روحانیت

تصمیم‌گیری کنند و هم برای حاکمیت در صورتی که اگر یک دانشگاهی در جایی حاکم می‌شود، مثلاً اگر یک دانشگاهی رییس پست و تلگراف و تلفن شود حق ندارد در امور دانشگاه دخالت کند ولو این که مدرک دکترای خودش را از همین دانشگاه گرفته باشد ولو قبل از این پست مثلاً رییس دانشگاه بوده ولی الآن دیگر سمت دیگری به او داده‌اند و تعریف حقوقی دیگری برای او است، ما حاکمیت را عین حوزه‌های علمیه که نمی‌دانیم. پس نباید حوزه‌های علمیه را درست در اختیار حاکمان بگذاریم. نمی‌خواهم بگویم که واقعیت امر حالا این‌جوری است ولی این تصور در بخشی از حاکمیت الآن وجود دارد مثلاً دادگاه ویژه روحانیت که در آیین‌نامه‌اش می‌بینیم که «نگهداری از حوزه علمیه در مقابل نفوذ افراد» خوب آن افرادی که عنوانش به حسب ظاهر این است که افراد فاسد و این‌جور است ولی ملاک تشخیص فساد و عدم فساد وقتی در دست بخشی از حاکمیت افتاد، این خواهد بود که فردا اگر مخالف حاکمیت هم بود این را عنوان فاسد و مفسد بدهد و نگذارند که این در صحنه حوزه‌ها هم فعال باشد. یا حتی در مباحث علمی حوزه‌ها دخالت بشود، نمونه بارزش در حوزه مشهد اتفاق افتاد آیت‌ا... میرزا علی فلسفی برادر مرحوم حاج محمد تقی فلسفی به‌طور طبیعی بحث مکاسب را که می‌کردند رسیده بودند به بحث ولایت فقیه، پیغام از تهران از طریق برادر ایشان برای ایشان فرستاده شد که شما این بحث را تعطیل کنید، ولو بعداً ما بررسی کردیم دیدیم کسانی که دستور دادند مسئولیتی در این رابطه نداشتند و حتی بعضی از مسئولان از این مسئله ناراحت هم شده بودند ولی به هر حال بخشی از حاکمیت یعنی از کسانی که در قدرت بودند تصور کرده بودند که این باعث ضربه زدن به این قاعده و قانونی که امروزه درباره ولایت فقیه داریم می‌شود و با همین تصور آمده بودند و ایشان را از ادامه بحث منع کرده بودند. خوب این برای فردی مثل آقای فلسفی غیرقابل تحمل است، ولو الآن هم این را تمکین می‌کند و می‌پذیرد و درسش را

عوض می‌کند ولی به هر حال این در وجود ایشان می‌ماند که چطور شد من به عنوان یک صاحب نظر و یک مجتهد حق نداشته باشم به طور طبیعی بحث‌های علمی خودم را ادامه بدهم، حالا اگر می‌گوییم که بحث ولایت فقیه در روزنامه‌ها و مجلات مطرح نشود این یک حرف است و جای بحث و بررسی دارد ولی دیگر در محیط‌های علمی و در خواستگاه خودش که حوزه‌های علمیه است که نمی‌شود جلوی این را گرفت و طبیعتاً باید اجازه داده شود. همچنین آقای منتظری حالا در مورد مرجعیت اظهار نظر کردند خوب راجع به مرجعیت که علما اولی هستند تا مثلاً یک نویسنده که در فلان روزنامه مطلب می‌نویسد شما نگاه کنید و ببینید از سال ۶۸ تا کنون چقدر یک مرجع تقلیدی که در آن جزوه «منتظری از اوج تا فرود» در سه جا اقرار شده که بخشی از نیروهای طرفدار انقلاب مقلد ایشان هستند، حتی نمایندگان مجلس و قضیه آقای الویری و اینها را در آنجا نقل می‌کند که وقتی که جمعی حدود ۳۶ نفر از نمایندگان دوره چهارم رفته بودند خدمت آقای منتظری و اینها سروصدا راه انداخته بودند که چرا رفتند آنجا آقای الویری گفته بودند که اینها مقلدان آقای منتظری هستند اینها را همه نقل کرده و گفته‌اند که ببینید بخشی از حاکمیت و بخشی از نیروهای درون نظام و طرفدار انقلاب، مقلدان آقای منتظری هستند. خوب طبق قانون مطبوعات که هفته‌نامه شلمچه به استناد به همان قانون به عنوان این که اهانت به یک مرجع تقلید کرده لغو امتیاز شد (البته بنده اعتقاد ندارم که حق لغو امتیاز مال هیأت نظارت باشد باید می‌رفت و در دادگاه این کار صورت می‌گرفت) ولی روزنامه رسالت، روزنامه کیهان، جمهوری اسلامی و بعضی از رسانه‌های دیگر مثل هفته‌نامه‌های شما و جام اینها علناً بدترین اهانت‌ها را به آیت‌... منتظری می‌کنند و با این که ایشان به هر حال مقلدانی در این کشور دارد که از جمله مقلدان ایشان خود من هستم (در آن بخشی که تقلید می‌کنم) خوب آیا آن فلسفه‌ای که بر قانون مطبوعات در باب عدم جواز اهانت به

مرجع تقلید حاکم بوده در این بخش حاکم نیست یا حاکم است ولی به خاطر این که مثلاً ایشان عنوانش این بوده که بخشی از حاکمیت معتقد است که مخالف با سیاست‌ها است، پس حالا این مجوز می‌شود که همه جور اهانت نسبت به ایشان روا داشته شود؟ البته الآن ظاهراً مسئولین امر در صدد هستند که طبق مصوبه شورای عالی امنیت ملی، این حصر غیرقانونی را برطرف کنند و تلاشهایی دارد صورت می‌گیرد که امیدواریم این تلاشها به صورت مثبتی مسئله را به انتها برساند ولی به هر حال اصل قضیه ایشان برمی‌گردد به آن تلقی که بخشی از حاکمیت از نفوذش در حوزه‌ها دارد و این که تصور می‌کند چون اینها (حاکمان) حوزوی هستند پس باید تصمیم را در مورد حوزه‌ها اینها بگیرند و این باعث می‌شود که مشارکت مراجع تقلید و عده زیادی از افرادی که در حوزه هستند کم شود و مقداری هم خدای ناخواسته بدبینی نسبت به حاکمیت ایجاد بشود به هر حال اینها خودشان فکر می‌کنند که در نظام گذشته این قدر در مسائل حوزه از طرف قدرت دخالت نمی‌شد و آقایان هم نباید از دید خودشان به قضایا نگاه کنند و همه فعالیت‌هایشان را مطلوب ببینند. باید از منظر کسانی که حوزوی هستند به قضایا نگاه کنند و اینها قطعاً برآوردشان مثل این آقایان نخواهد بود حالا اگر صد درصد منفی نباشد بخشی از آن قطعاً منفی خواهد بود. والا اگر ما امروز راجع به این‌گونه مسائل فکر نکنیم و تا نوک بینی خودمان را فقط ببینیم و فراتر از آن را نبینیم این یک سیاست و تدبیر صحیح نیست به هر حال ما در قبال ملت موظف هستیم، و حاکمان نباید فکر کنند که حاکمیت یک طعمه است. به بیان امیرالمؤمنین این سکویی است برای خدمت کردن به مردم. «رئیس القوم خادمهم» آن کسی رئیس است که خدمت بکند.

اصلاح وزارت اطلاعات و چند نکته

خرداد، ۶ اسفند ۱۳۷۷^۱

در برنامه وزیر پیشنهادی اطلاعات مواضع روشن و امیدبخشی برای رسیدن به یک نهاد امنیتی قوی و شایسته ملت شریف و صبور ایران به چشم می‌خورد ولی چند نکته را باید دقیق‌تر مورد توجه قرار داد.

۱. عملکرد دستگاه امنیتی، باید با دقت مورد نقد و بررسی نهادهای نظارتی دولتی (مجلس خبرگان، مجلس شورا و هیأت دولت) و نهادهای نظارتی غیردولتی خصوصاً مطبوعات مستقل قرار گیرد.

وزیر اطلاعات باید با صراحت، از مطبوعات و نهادهای نظارتی بخواهد که به نقد و بررسی عملکردهای این وزارتخانه بپردازند تا معلوم شود که این بخش از دولت پاسخگو، خود را تافته‌ای جدا بافته نمی‌داند.

۲. باید با صراحت، وزارت اطلاعات را از هرگونه کار قضایی منع کرد. چرا که سنخ کار امنیتی مبتنی بر اصل پنهان‌کاری و سنخ کار قضایی مبتنی بر علنی بودن است و هیچ‌گونه سنخیتی بین این کارها وجود ندارد.

البته وزارت اطلاعات باید در جمع‌آوری مدارک و شواهد و اطلاعات در خصوص پرونده‌های مرتبط با امنیت کشور، به قوه قضاییه یاری کند ولی از مباشرت با متهم یا متهمان دور نگه داشته شود.

روشن است که اقرار ناشی از ترس از دستگاه امنیتی، شرعاً و قانوناً ارزش قضایی ندارد و تنها به بدبینی و ناامنی می‌انجامد.

اصولاً واگذاری کارهایی که قانوناً بر عهده وزارت اطلاعات نیست به این وزارتخانه، برخلاف قانون اساسی و اصل «تفکیک قوا» است و دولت محترم باید رسماً به این تخلف از قانون اساسی پایان دهد. درست است

که گاهی این عملکرد آثار مثبتی هم داشته است ولی آثار منفی آن به مراتب بیشتر بوده و لازم است که در اولین فرصت به این امر خاتمه داده شود.

۳. احاله کردن تأیید صلاحیت‌ها به وزارت اطلاعات برای تصدی ریزترین مسئولیت‌ها و حتی نمایندگی مردم در شوراهای اسلامی و امثال آن، یکی از صحنه‌های رویارویی منافع فردی و اجتماعی ملت، با نهاد امنیتی کشور است که ثمری جز بی‌اعتمادی در پی نداشته و ندارد. اصولاً نباید این تصور در کارمندان وزارت اطلاعات شکل گیرد که اگر آنها بخواهند هرکاری شدنی است و اگر نخواهند هیچ کاری شدنی نیست. شکل‌گیری این تصور منجر به طغیان و سرکشی و تجاوز از حدود قانونی می‌شود. (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفُرٌ إِلَّا رَأَءَاهُ اسْتَفْتَى)^۱.

اولاً باید این نظرخواهی در اموری که مستقیماً و بدون واسطه با امنیت ملی سروکار دارد منحصر شود. ثانیاً باید به مسئولان مربوطه در این وزارتخانه ابلاغ گردد که جز با اسناد معتبر و قانونی که در محاکم صالحه به تأیید رسیده باشند و ارائه آن به مراکز استعلام‌کننده، حق اظهار نظر در مورد هیچ‌کس و هیچ نهادی را ندارند و در صورت تخلف، علاوه بر پیگرد قانونی، نظر اعلام شده، قابل اجرا نخواهد بود.

۴. همه مسئولان کشور باید از وقایع اخیر، درس عبرت آموزند و وزارت اطلاعات را در رسیدن به اهداف قانونی و ترک گفتن عملکردهای غیرقانونی، یاری رسانند و توقع خویش را به گونه‌ای تنظیم کنند که مانع قانون‌مندی در این نهاد امنیتی نشود.

مباحثات مستقل که همچون چشم‌بیدار ملت عمل کرد و در پالایش عظیم دستگاه امنیتی کشور، پی‌گیرانه تلاش کرده‌اند را مورد حمایت معنوی قرار دهند تا بدون صرف هزینه‌های هنگفت دولتی، به خدمات صادقانه و بی‌هزینه خود ادامه دهند و با نظارت پی‌گیر، مانع تحقق تخلفات و جرایم دستگاه اداری و قضایی مملکت شوند و اندیشه‌های نو و راه‌حل‌های دقیق را به همه مسئولان و از جمله دستگاه تقنین ارایه و احساس حضور مؤثر ملت در صحنه‌های مختلف را به ملت منتقل کنند.

همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم

۱۱ / اسفند / ۷۷

قُلْ يَا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلٰی مَكَاتِبِكُمْ...^۱ قرآن کریم همه افراد بشر را به شناخت و رعایت جایگاه طبیعی و عدم تجاوز از اندازه‌های پذیرفته شده قانونی، فرامی‌خواند و با واژه‌های گوناگون، بر آن تأکید کرده و آنان را از پی آمدهای نامطلوب گذار از مرزهای قانونی، پرهیز می‌دهد.

یکی از عبارات‌های مورد تأکید در شریعت محمدی (ص)، مسئله «عهد و پیمان» است که از ارکان دین و قوانین آنست. زشتی پیمان‌شکنی و «نکث عهد» در حدی است که جزء گناهان کبیره و خروج از ولایت خدا، شمرده شده و طبق برخی روایات معتبره، یکی از امور سه گانه‌ای است که بدون توجه به کیستی و چیستی طرف مقابل، قطعاً باید رعایت گردد.

در سوره مائده (که به اتفاق دانشمندان همه فرق اسلامی جزء آخرین آیاتی است که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل گردیده) می‌خوانیم؛ «فَمَا نَقِضِهِمْ مِّثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...^۲ به خاطر پیمان‌شکنی، ایشان را از رحمت خود دور کرده و دل‌هایشان را سخت و سیاه گردانیدیم».

اکنون روی سخن با دستگاه شبه قضایی «دادگاه ویژه روحانیت» است، که قطعاً از افرادی دلسوز انقلاب و اسلام بهره می‌گیرد، و می‌پرسیم که؛

۱. آیا ما و شما و همه مسئولان کشور به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (در دو نوبت) رأی مثبت نداده‌ایم؟ و مگر همه با هم عهد نبسته‌ایم که ملاک حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان، قانون اساسی و

قوانین فرعی منطبق بر آن باشد؟

۲. آیا در قانون اساسی یا قوانین عادی، نهادی به نام «دادگاه ویژه روحانیت» با شرح وظایف مشخص و خارج از نهاد رسمی «قوه قضاییه»، به تصویب قانونگذار رسیده است؟

۳. آیا اصل ۱۵۹ قانون اساسی که می‌گوید: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است» جزء قانونی که به آن رأی داده‌ایم نیست؟

۴. آیا اصل ۱۶۵ قانون که می‌گوید: «محاکamat علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی، طرفین دعوی تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد» در قانون اساسی نیامده است؟ چند درصد محاکمات دادگاه ویژه علنی بوده است؟

۵. آیا اصل ۱۶۸ که می‌گوید: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...» از اصول قانون اساسی نیست؟ چرا امثال حجج اسلام آقایان خوئی‌ها و موسویان را برای جرائم مطبوعاتی در روزنامه‌های سلام و خراسان، محاکمه و محکوم کرده‌اید؟ «هیأت منصفه» و «علنی بودن دادگاه» و لزوم رسیدگی «در محاکم دادگستری» آیا ابهامی داشته که صریحاً با آن مخالفت کرده‌اید؟

۶. چرا محاکمات سیاسی که بالصراحت باید «در محاکم دادگستری و با حضور هیأت منصفه» صورت گیرد، را به عهده گرفته و می‌گیرید و وقتی با اعتراض امثال آقای کدیور، مبنی بر «عدم صلاحیت دادگاه ویژه» برای رسیدگی به این امور مواجه می‌شوید، از حربه بازداشت استفاده می‌کنید؟

۷. مگر اصل ۲۳ نمی‌گوید: «... هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد» و مگر اصل ۲۴ نمی‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»

آیا آقای کدیور چیزی جز اعتقاد خود را در نشریات و مطبوعات، بیان کرده است و مگر برای رسیدگی به اتهامات مطروحه، قانون مطبوعات وجود ندارد؟

مگر رسیدگی به جرم قطعی اهانت به امام خمینی (ره) در دادگاه مطبوعات، درباره یکی از روحانیون وابسته به جناح راست، چه عیبی داشت که اتهامات اثبات نشده مشابه درباره روحانیون وابسته به جناح چپ، در همان دادگاه رسیدگی نمی شود و دادگاه ویژه عهده دار رسیدگی می گردد؟ نکند که این دادگاه، ویژه رسیدگی به عملکرد سیاسی و مطبوعاتی روحانیون جناح چپ است و امثال کدیور و عبدالله نوری و حتی غیرروحانیونی مثل دکتر صلواتی و خانم طالقانی و امثال ایشان باید سوژه رسیدگی در آن دادگاه باشند؟

۸. مگر اصل ۳۵ قانون اساسی نمی گوید که: «در همه دادگاه ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل رانداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»؟ چند درصد از محاکمات انجام گرفته در دادگاه ویژه روحانیت با حضور وکیل بوده است؟

۹. اگر دادگاه ویژه روحانیت، طبق دستور امام (ره) و برای رسیدگی به جرائم «روحانی نمایان» و «دین به دنیا فروشان» تشکیل شده است، چرا انگشت اتهام این دادگاه (در بسیاری موارد) به سوی روحانیونی نشانه رفته است که هیچ بهره ای از دنیا (مال و مقام) نبرده اند و یا در زمانی متهم آن دادگاه بوده اند که هیچ کدام را نداشته اند؟ چرا دادستان کل کشور منصوب حضرت امام (ره) و نماینده ایشان در جهاد سازندگی و سپاه پاسداران و امثال ایشان مورد بازخواست قرار می گیرند؟ آیا آقای کدیور، ثروت انبوهی از قبل دین خدا بدست آورده یا مقام شامخی در حکومت داشته و دارد؟ آیا طلبه ای که جز درس و بحث و تحقیق و تدریس، کاری نداشته، مصداق «روحانی نما» است یا آنانی که سال ها از بیت المال هزینه می کنند و درس ناخوانده برخی مناصب قضایی و اداری مملکت را در اختیار گرفته اند و [...]

۱۰. آخرین محصول حوزه‌های علمیه «اجتهاد» است و حجة الاسلام والمسلمین محسن کدیور، از معدود طلبه‌هایی است که جامع معقول و منقول بوده و در هر دو زمینه، صاحب نظر و واجد مرتبه «اجتهاد» است. ایشان از مراجع عظیم الشان و اساتیدی حکم اجتهاد دریافت کرده که هزاران نفر، مشتاق کوچکترین تأیید آنان هستند.

اگر مجتهدان، حق اظهار عقیده و نظر در مسائل فقهی و کلامی را نداشته باشند، طبق اصل دوم قانون اساسی، یکی از پایه‌های کسب «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا» و در نهایت «همبستگی ملی» منهدم می‌گردد.

اندیشمند مجتهدی چون کدیور، در حوزه اندیشه دینی باید تشویق و تحسین گردد و نباید از او انتظار داشت که چون مقلدانی که صریحاً اعلام می‌کنند «اگر آقا بگویند ماست سیاه است...» به گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان، متعبد باشد، چرا که بر او تقلید حرام است و انتقاد و اشکال علمی به بزرگان فقه و فقاہت، روش معهود حوزویان و دلیلی روشن بر اجتهاد کسی است که اشکالی روشمند ارائه می‌کند.

۱۱. عملکردهای این گونه‌ای «دادگاه ویژه روحانیت» و بازداشت امثال کدیور، تنها بر اعتبار اجتماعی ایشان می‌افزاید و آنان را تبدیل به «قهرمان ملی و متفکری متعهد» می‌کند که حتی با لباس اتهام و زندان، مردانه از عقیده و نظر خود دفاع کرده و رقیب را به استیصال کشانده است تا جایی که در مقابل منطق قوی او به‌زانو درآمده و متوسل به زور و بازداشت شده است. آیا رسیدن به این پی آمدها، مقصود مسئولان امر از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت بوده است؟

۱۲. آیا متهم کردن دوستان انقلاب اسلامی و بنیان نظام جمهوری اسلامی به اهانت به رهبری و برتافتن آرا و سلیقه‌های ایشان و دستگیری‌های این و آن، به معنی دادن مدرک به دست رقیبانی که در خارج از کشور نشسته و دائماً می‌گویند: «مردم از نظام و رهبری جدا شده‌اند» نیست؟ (فاین تذهبون)

برمی گردیم به عهد و پیمانی که در قالب «قانون اساسی» با هم بسته ایم و آن را به «میثاق ملی» تبدیل کرده ایم تا «جایگاه قانونی و طبیعی» هر نهادی را براساس آن بشناسیم و هیچ کس از جایگاه خود تعدی نکرده و خدای ناخواسته، مصداق آشکار «نکث عهد» و پیمان شکنی تحقق پیدا نکند. به یاد آوریم که همان امام دستوردهنده تشکیل دادگاه ویژه در سال ۱۳۶۶، در پاسخ نمایندگان مجلس شورای اسلامی به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۷ فرموده اند: «انشاءالله تصمیم دارم در تمامی زمینه ها، وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می کرد تا گره های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد».

قطعاً یکی از «زمینه ها» که باید «همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم» زمینه قضاوت و نهادهای قضایی است که با پشت سر گذاشتن ضرورت های دوران «جنگ» و گذشتن بیش از ده سال از دوره سازندگی، باید مورد بررسی و سالم سازی قرار گیرد. ضمن آنکه رسیدگی به اتهامات عادی روحانیون، جزء گره های کور قانونی نیست که محتاج مصلحت جویی های خلاف قانون اساسی باشد.

فراموش نکنیم که «عقل و شرع» ما را به پای بندی عملی به «عهد و میثاق ملی» یعنی قانون اساسی، دعوت می کنند و به همین دلیل امام خمینی (ره) فرموده است «مخالفت با قانون اساسی مخالفت با اسلام است...»^۲. کلام آخر اینکه «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً»^۳.

۲. صحیفه نور ۱۰/۲۶۳.

۱. صحیفه نور ۲۱/۵۷.

۳. اسراء/۳۴.

در خصوص توضیحات دادگاه ویژه روحانیت

خرداد، ۱۷ اسفند ۱۳۷۷^۱

در ارتباط با پاسخ روابط عمومی دادگاه ویژه روحانیت، یادآوری چند نکته لازم است:

۱. با توجه با این که قانون اساسی، دادگاه رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و دادگاه رسیدگی به جرایم سیاسی (اصل ۱۶۸) و محاکم نظامی برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی (اصل ۱۷۲) را به رسمیت شناخته و در بقیه موارد، حکم به عمومیت صلاحیت محاکم دادگستری کرده است، معلوم می شود که قانونگذار در «مقام بیان» بوده و دادگاه ویژه روحانیت (یا هر دادگاه ویژه دیگری) را غیرقانونی می داند.

۲. در قوانین عادی که از بدو پیروزی انقلاب تاکنون در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده، قانونی به نام «قانون تشکیل و حدود وظایف و اختیارات دادگاه ویژه روحانیت» موجود نیست و علی رغم بحث های چندساله که در مورد قانونی بودن یا نبودن این نهاد شده، از سوی قوه مقننه هیچ اقدامی برای تصویب چنین قانونی صورت نگرفته است.^۲ این «طفره» رفتن قانونگذار، به لحاظ مباینت آشکاری است که با تصریحات قانون اساسی دارد.

۱. روزنامه خرداد، ۱۷ اسفند ۷۷، سال اول، ص ۳.

۲. مجلس پنجم در سال ۷۹ ماده واحده ای ضرورت دادگاه ویژه را تصویب کرد.

۳. اصل ۱۵۹ قانون اساسی، تنها مرجع صالح برای رسیدگی به امور قضایی را، محاکم عمومی دادگستری و دادگاه‌هایی که به حکم قانون (اعم از اساسی و عادی) تشکیل می‌شوند می‌داند و راه دیگری برای شکل‌گیری تشکیلات قضایی به رسمیت نمی‌شناسد.

۴. ذکر نام یک نهاد در برخی مصوبات مجلس یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، از نظر حقوقی قابلیت استناد برای رسمیت یافتن آن نهاد را ندارد، بلکه باید ماهیت حقوقی هر نهادی را در جایگاه خودش بررسی کرد.

استظهار تأیید و اثبات رسمیت از ذکر نام، این توهم را برمی‌انگیزد که گویا از این پس «احکام به اثبات موضوع خود می‌پردازند» با این‌که صاحب‌نظران و اندیشمندان دینی، این گمان را باطل شمرده‌اند.

۵. اگر کسانی همچنان بر ضرورت وجود دادگاه ویژه اصرار می‌ورزند، راه‌حل قانونی مسئله آن است که یکی از شعب محاکم عمومی دادگستری، عملاً به رسیدگی به اتهامات روحانیان اختصاص یابد تا در چهارچوب قوانین رسمی کشور به دادرسی بپردازد و این همه اعتراض و ایراد حقوقی را برنیا انگیزد.

۶. نام‌گذاری اهل نظر دانشگاهی و حوزوی به «گروه فشار» هیچ حقیقتی را تغییر نمی‌دهد. (کاش همه گروه‌های فشار، با گفت‌وگو و استدلال در رسانه‌ها و نه ضرب و شتم و توهین و... به نقد مسائل پرداخته و خواستار اجرای قانون باشند) اگر واکنش معقول افکار عمومی لازم‌الرعا به نبوده، قطعاً فلسفه حضور هیأت‌منصفه و علنی بودن دادگاه و محاکمات از بین می‌رفت و اگر تأثیرگذاری وجدان عمومی جامعه و «یا فشار افکار عمومی» از نوع فشار گروه‌های فشار دیده شده، پس چرا دوگانگی و ضدونقیض‌گویی؟

۷. احترام گذاشتن به بزرگان انقلاب در گفته‌ها و نوشته‌های آقای کدیور و دلسوزی او برای نظام جمهوری اسلامی، متیقن است و

شهادت بزرگان حوزه همچون آیات عظام موسوی اردبیلی و صانعی گواه دیگری است برای آنانی که در صداقت او شک کرده‌اند و دستور شرعی و قانونی این است که «لَا تَقْضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا» - هرگز یقین را با شک نشکن.

۸. امیرمؤمنان فرموده است: «مِنْ عَلَامَاتِ الْأَذْبَارِ، سُوءُ الظَّنِّ بِالنَّصِيحِ»^۱ - از نشانه‌های سقوط و برگشتن از حق، بدگمانی به پنددهندگان خیرخواه است. اگر کسانی از سر دلسوزی و خیرخواهی، در مقابل خودسری‌های برخی مأموران ناآگاه می‌ایستند و انواع تهمت‌ها را برای خود تدارک می‌کنند و به امید لطف خدا، به نتیجه کارشان می‌اندیشند، تا از تکرار وقایعی شبیه آن‌چه که در وزارت اطلاعات انجام گرفت، در هر سطح و هر نهاد دیگری پیش‌گیری کنند، نباید مزدشان بازداشت و اتهام باشد و تلاش آنان به عنوان تضعیف نظام جمهوری اسلامی تلقی شود.

شایسته نیست که عجولانه، همه را متهم به «جوسازی» کنیم و یا همچون زمان دستگیری برخی از مطبوعاتی‌ها، شتاب‌آلوده حکم به «محارب» بودن اهل قلم کنیم و به فاصله یک‌ماه آنان را آزاد و بطلان قضاوت‌های خود را این‌گونه علنی کنیم.

۹. به گفته مولای موحدان (ع) «مِرَارَةُ النَّصِيحِ أَنْفَعُ مِنْ حَلَاوَةِ الْعُشِّ»^۲ - تلخی پند و اندرز از شیرینی دغل‌کاری و نیرنگ نافع‌تر است و برادران دادگاه ویژه می‌دانند که هزینه سنگینی برای اندرز دادن‌ها پرداخت شده و می‌شود. بازداشت و زندان و تبعید و حصر و انواع محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی، برای منتقدان امری عادی است و سهم دادگاه ویژه در این همه محصول، سهمی ویژه بوده است.

۱۰. در روایات صحیح و معتبره آمده است که: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۳ - واجب است که مؤمن برادر

۱. تصنیف الغرر، حدیث شماره ۴۵۸۹. ۲. تصنیف الغرر، ح، ش / ۴۶۰۶.

۳. کافی ۲/ ۲۰۸.

مؤمنش را در آشکار و پنهان پند و اندرز دهد».

وظیفه امثال کدیور با این واجب صریح دین خدا چیست؟ کدام مجوز شرعی، دست دادگاه‌ویژه را برای جلوگیری از انجام این وظیفه، باز می‌گذارد؟

۱۱. آمار قطعی اقبال و ادبار مردم را از آرای رسمی مردم در مراسم انتخاباتی می‌توان دریافت. مثلاً مدیرمسئول یکی از مطبوعات که از نظر دادگاه ویژه «می‌خواهند با جوسازی از اجرای قانون جلوگیری کنند» و اتفاقاً خود او هم متهم دیگر دادگاه ویژه است، رأی اول مردم را در یک انتخابات بی‌نظیر که حق انتخاب مردم یک به ۲۵۰ (لااقل) بوده (یعنی از هر ۲۵۰ نفر، یک نفر را می‌توانسته‌اند انتخاب کنند) کسب می‌کند و با رأیی بیش از نمایندگان مجلس (که قدرت انتخاب در آن حداکثر یک به ۵ بوده) برگزیده می‌شود و یا مدیر مسئول روزنامه‌ای دیگر از همان نوع، با رأی خیره‌کننده‌ای، نفر دوم می‌شود. ولی دادگاه ویژه آنان را متهم می‌کند. چرا تصور نمی‌کنید که آنان نمایندگان افکار عمومی هستند و به‌جای توجه به افکار عمومی و عذرخواهی از مردم، سعی در تقابل با ایشان می‌کنید؟

۱۲. این هنر نیست که با رأی و خواست و برداشت مردم از قوانین کشور به مقابله برخیزیم، بلکه هنر آن است که خاضعانه، به خواست آنان عمل کنیم و به نظر و رأی ایشان احترام گذاریم و از سوءظن نسبت به ملت یا نمایندگان ایشان دست برداریم. چرا که امیر سخن فرموده است: «مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ، حَارَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةُ»^۱ - کسی که به مردم، گمان نیک داشته باشد، محبت و دوستی آنان را جلب خواهد کرد».

اراده کنید که با عزمی خدایی، درصدد جلب دوستی و محبت مردم برآیید. یقیناً خداوند کمکتان خواهد کرد. انشاءالله تعالی.

حق مؤمن

۱۸ / اسفند / ۷۷

عن الصادق (ع): مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ... يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ^۱ - کسی که حق مؤمنی را سلب کند، خداوند او را در روز قیامت به مدت پانصد سال روی پا نگه می‌دارد تا عرق یا خون او جاری گردد، و گوینده‌ای از جانب خدا فریاد می‌کشد که «این ستمگری است که حق خدا را منع کرده» سپس به مدت چهل روز توبیخ می‌گردد و آنگاه دستور داده می‌شود که او را در آتش افکنند.»

چند صباحی است که در ایران اسلامی، بذر تردید و دودلی نسبت به جهت‌گیری دین خدا در مورد حقوق انسانی پاشیده شده و رقیبان بیدار، در پی گردآوری مدارک و شواهدی نو، برای اثبات بی‌توجهی دین نسبت به حقوق بشر برآمده‌اند.

عده‌ای از اندیشمندان دینی، آشکارا به نفی حقوق فطری انسانی و درجه‌بندی آدمیان در بهره‌مندی از حقوق پرداخته‌اند و سخن ایشان از تربیون‌های رسمی کشور منتشر گردیده است.

برخی از عالمان دینی به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و نه تنها حقوق فطری انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسند، بلکه دین خدا را تابعی از

فطرت بشری می‌دانند که از سوی خدای حکیم مهربان، منطبق با سرشت بشری، تشریع شده و رسمیت یافته است. (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)^۱ که مرحوم آیه‌الله شهید مطهری از جمله ایشان است.

بنابر نظریه اخیر، همه آدمیان صاحب حق آفریده شده‌اند و هیچ‌کس نمی‌تواند حقی را از ایشان سلب کند مگر اینکه عقل و فطرت بشری و یا دین منطبق بر آن، با حکمی قطعی و یقینی اقدام به سلب حقی از صاحب آن کند.

به عبارت دیگر، اصل اولی، ثبوت حق است مگر اینکه دلیلی قطعی برای نفی آن ارائه گردد و کاملاً روشن است که با دلایل غیرقطعی (ظنی یا مشکوک) نمی‌توان هیچ حقی را از کسی سلب کرد.

اما بنابر نظریه اول، همه حقوق انسانی، برای انسان‌های برتر است (مؤمنین) و دیگران از برخی حقوق محروم می‌شوند و هر حقی که برای انسان (از آن جهت که انسان است) ثابت می‌شود، بعد از تأیید حکم شرع، رسمیت پیدا می‌کند و اگر دین خدا چیزی را به رسمیت نشناخت، معلوم می‌شود که حقی هم ثابت نیست.

به عبارت دیگر اصل اولی، عدم ثبوت حق است مگر اینکه شرع مقدس حقی را به رسمیت بشناسد.

اکنون می‌خواهیم بدانیم که در آن بخش از جامعه انسانی که بنابر هر دو نظریه، صاحب حق شمرده می‌شوند (مؤمنین) چه چیزی سبب می‌شود که رعایت حقوق افراد را نکنیم.

به چند نکته در این باره توجه کنیم؛

۱. «مؤمن» از نظر فقها و متکلمین شیعه به کسی گفته می‌شود که علاوه

بر اعتقاد به اسلام (شهادتین) امامت ائمه اطهار علیهم السلام را پذیرفته و به دستورات دینی عمل می‌کند.

۲. حرمت مال و جان و آبروی چنین کسی را نقض کردن، از جمله محرمات الهی است و طبق روایت شریفه‌ای که در آغاز کلام به آن پرداختیم با کیفر شدیدی روبه‌رو می‌گردد.

۳. کمترین سلب حقی از مؤمن، به منزله سلب حق خداست و ستمی است نابخشودنی.

۴. حق مؤمن (حق حیات، آزادی بیان و امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت ائمه مسلمین و...) از طریق شرع مقدس با دلایل قطعی و علمی ثابت شده است و نمی‌توان بدون دلیل قاطع، حقی را از کسی سلب کرد. با توجه به موارد یادشده، پرسش‌های بسیاری از عملکرد نهادهای مختلف حکومت دینی در مجامع سیاسی و فرهنگی وجود دارد که پاسخ لازم را می‌طلبد؛

۱. آیا روحانیان و حتی مراجع تقلیدی که به‌خاطر اختلاف نظر و سلیقه از حقوق اولیه شهروندی برخوردار نبوده و یا نیستند و نهادهای مختلف قضایی و اجرایی، اقدام به سلب حقوق آنان کرده‌اند، از نظر فقهی و کلامی «مؤمن» نبوده‌اند؟

۲. آیا جمهوری اسلامی حق تشریع احکام به عنوان «حکم خدا و رسول» را پیدا کرده است و اخیراً یکی از شرایط ایمان، «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه» شده است که فاقد آن «غیرمؤمن» و «نامحترم» به‌شمار آید؟

۳. کدام حکم قطعی شرعی، اجازه می‌دهد که به صرف گمان و شک، روحانیون و مجتهدان را به بازداشت و حصر و تبعید و زندان و انواع محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی، محکوم کنیم و حتی احتمال ندهیم که برخی موارد مشکوک از مصادیق «حبس حق مؤمن» است.

۴. می‌دانیم که در حقوق الناس که از امور مهمه است، احتمال هم منجز است. یعنی اگر احتمال دهیم که شرعاً مجوزی برای محروم کردن افراد از زندگی آزاد و بیان اعتقاداتشان نداریم، باید از ترس مجازات اخروی، تقوا پیشه کنیم و از انطباق عنوان «ستمگری که حق خدا را سلب کرده» بر خود، بپرهیزیم.

۵. در روایت معتبره آمده است که «الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةٍ مِنَ الْكَعْبَةِ...»^۱ مؤمن از کعبه احترامش بیشتر است». گمان نمی‌کنم که هیچ فرد یا نهادی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، شکی داشته باشند که مراجع تقلیدی که از برخی حقوق طبیعی و قانونی محروم شدند یا روحانیونی که برای مخالفت‌های سیاسی دستگیر و محکوم شده‌اند مثلاً نماز نمی‌خوانده یا روزه نمی‌گرفته‌اند و تاکنون ادعا نشده که آنان «مؤمن» نبوده‌اند (به مفهوم شرعی کلمه). پس چرا حرمت عظیم‌تر از کعبه آنان را به سادگی می‌شکنیم و بدون توجه، روزها و ماه‌ها و سال‌ها را در حبس حقوق شرعی و قانونی آنان می‌گذرانیم.

آیا دستوردهندگان به این حرمت‌شکنی‌ها می‌توانند خود را راضی کنند که کوچکترین اهانتی به «کعبه» روا دارند. پس چرا به دستور و تأکید بنیانگذاران حرمت کعبه، که با اصرار می‌گویند: حرمت مؤمن از حرمت کعبه بیشتر است توجهی نمی‌کنند؟

۱. بحارالانوار ۷۱/۶۷، خصال با سند صحیح نقل کرده است، باب الواحد، حدیث شماره ۹۵.

خسونت ورزی ضد دین است

۲۲/ فروردین ۷۸

نظریه پردازی آشکاری که اخیراً در مورد «خسونت گرایی و ستایش و سفارش به استفاده از آن» در صحنه سیاسی کشور پدیدار شد، نشان از باز شدن بیشتر فضای سیاسی و توفیق دولت در علنی کردن اندیشه های پنهان دارد.

گرچه از منظر قانون و قضاوت، دعوت به تشنج و قانون شکنی، جرم محسوب می شود و قاعدتاً باید دادگاه مطبوعات و دستگاه قضایی این دعوت صریح را زودتر از بیانات چند وجهی و مجمل برخی نویسندگان و محققان علوم اسلامی مورد رسیدگی قرار می داد، ولی نفس علنی شدن این نظریه و جرأت ورزیدن نظریه پرداز یا همراهان و همفکران او در چاپ و نشر اندیشه هایی از این دست، که زمینه نقد علمی آن را فراهم می کند، ارزشمند است و امید این نگارنده است که روزی فرا رسد که مطبوعات جمهوری اسلامی ایران از نشر هیچ اندیشه ای که مبنی بر استدلال و بینشی روشمند است، احساس خطر نکنند و قوه قضاییه بدون هیچ تبعیضی، حوزه اندیشه و بیان را از محدوده کاری خود خارج کند و به دنبال مجرم و متهم در این وادی نگردد.

اکنون که جرایم مشابه یا اتهامات یکسان برای متهمان هر جناحی، واجد حکمی غیر از دیگری است و دستگاه قضایی به عنوان اخلاف در

مبانی دینی، در مقابل اندیشه‌های مغایر با برداشت‌های جناح سنت‌گرا، سریعاً واکنش نشان می‌دهد و حتی مجتهدان و صاحب‌نظران برای بحث‌های علمی و نظری خود بازداشت و مورد پرس و جو قرار گرفته و می‌گیرند، البته توقع برخورد با نظریه‌پردازان خشونت خواسته‌ای بجاست که دستگاه قضایی، نه تنها از آن غمض عین فرموده و آن را نادیده گرفته است، بلکه برای تدارک بخش‌هایی از نظریه فوق، به زمینه‌سازی و اقدام می‌پردازد تا جایی که رئیس قوه قضاییه پیش‌قدم می‌شود تا بستر لازم برای تحقق برخی از این نظریات را فراهم کند.

این نظریه، با سعی و کوشش پردازشگرش، خود را مبتنی بر اندیشه‌ای دینی معرفی می‌کند و به متون دینی هم ارجاع می‌دهد. در ایام یادبود ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، که بنیانگذار جمهوری اسلامی (ره) حکومت و اندیشه او را به عنوان الگوی جمهوری اسلامی معرفی کرد، مناسب است که فرازی از خطبه معروف به شقشقیه را مرور کنیم. امام (ع) درباره دیگر حاکمان می‌فرمایند:

«پس خلافت و حکومت اسلامی را در بستری پر خشونت قرار داد، به گونه‌ای که گفتارها درشت و خشن و برخوردها سخت و خشونت‌بار بود. لغزش‌ها بسیار و توجیهات و عذرخواهی‌ها، فراوان بود. پس آن کس که چنین حکومتی را همراهی می‌کرد، هم‌چون سوار بر شتر سرکشی بود که اگر مهار او را سخت نگه می‌داشت بینی شتر را پاره می‌کرد و اگر آن را رها می‌کرد، سوار را بر زمین می‌کوبید.

پس به خدا سوگند، مردم به اشتباه، ناپایداری در اندیشه‌ها، عداوت و دشمنی باهم، چند چهرگی و اعتراض و مزاحمت نسبت به یکدیگر، گرفتار شدند.

پس این مدت طولانی را با سختی و محنت، شکیبایی ورزیدم...^۱.
 آیا خشونت‌گرایی در رفتار و گفتار، که روش برخی حاکمان آن زمان و
 امری مورد انتقاد امیرالمؤمنین (ع) است و صراحتاً از آن به «رنج و اندوهی
 سخت» یاد می‌کند، می‌تواند مطلوب پیروان علی (ع) باشد؟
 قرار دادن دین در بستر خشونت (فَصَيَّرَهَا فِي حَوْرِهِ خَشْنَاءٍ) و معرفی
 روش‌های خشونت‌بار گفتاری و عملی (يَغْلُظُ كُلُّهَا وَ يَخْشُنُ مَسْئَهَا) به
 عنوان روش‌های دینی، با همین کلیت و عنوان، امری است که از دید
 علی (ع) در حکومت تحقق یافت و امیر مؤمنان (ع) با رنج و سختی و
 اندوه، این پدیده نامطلوب را تحمل کرد.

ممکن است برادران اهل سنت این خطبه را قبول نداشته باشند و مثلاً
 در سند و نسبت آن به علی (ع) تشکیک کنند، ولی شیعیانی که این خطبه
 را قبول داشته و مفاد آن را تایید می‌کنند، چگونه می‌توانند با این اندیشه
 صریح امیر مؤمنان علی (ع) مخالفت کنند و باز هم ادعای پیروی از او را
 داشته باشند؟!!

خلاصه سخن این که در مکتب علی (ع) «خشونت‌ورزی در گفتار و
 عمل، ضد دین است».

۱. نهج‌البلاغه، خطبه سوم (خطبه معروف به شش‌شقیه).

لزوٲ تعریف جرم سیاسی

۷۸/ ۲۹/ فروردین

در خبرها آمده بود که زندانیان سیاسی رژیم طاغوت، آزاده به شمار آمده و از مزایای آزادگان (اسرای جنگ تحمیلی) بهره‌مند می‌گردند. ۱. خوب است که مسئولان قضایی و نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت بررسی کنند که هریک از زندانیان سیاسی یادشده به چه اتهام یا جرمی دستگیر و زندانی شده بودند تا همان عناوین را به‌عنوان مصادیق «جرم سیاسی» مذکور در اصل ۱۶۸ قانون اساسی قرار داده و بیش از این در تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه مربوط به آن تأخیر نکنند.

۲. اکنون بیست سال از تصویب قانون اساسی می‌گذرد و تاکنون هیچ تلاشی از سوی دولت‌ها و مجالس گذشته برای روشن شدن این مسئله انجام نگرفته است. پس از انتخابات دوم خرداد و بحث توسعه سیاسی، وعده لایحه و طرح لازم برای قانونی شدن تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه‌های سیاسی داده شد که هنوز اقدام مؤثری در این جهت از سوی دولت و مجلس فعلی مشاهده نشده است.

۳. اهمال قوه قضاییه در ده سال تصدی ریاست آن توسط آقای یزدی درخصوص این مسئله امری انکارناشدنی است و همچون سایر قانون‌گریزی‌های دستگاه قضایی (دخالت‌های دادگاه انقلاب در جرایم

مطبوعاتی و دخالت دادگاه ویژه روحانیت در جرائم مطبوعاتی و جرائم افراد غیرروحانی صرفنظر از ماهیت قانونی یا غیرقانونی آن) مسئله‌ای است که آقای خاتمی در جهت ایفای مسئولیت اجرای قانون اساسی (که اتفاقاً مورد تأکید و توصیه آقای یزدی است) باید از دستگاه قضایی توضیح خواسته و نسبت به آن تذکر و اخطار قانونی بدهد.

۴. نمایندگان ملت در مجلس پنجم که در سال‌های گذشته به خاطر نداشتن دستور جلسه، مجلس را تعطیل کردند، باید از هیأت رئیسه مجلس و کمیسیون قضایی بپرسند که چرا در سه سال گذشته به این مسئله نپرداخته‌اند و در وظایف محوله، سستی کرده‌اند.

۵. افرادی که با اتهامات سیاسی، برخلاف نص قانون اساسی و بدون حضور هیأت منصفه بازداشت، محاکمه و محکوم شده‌اند و روزها، ماه‌ها و سال‌های عمر خود را با محرومیت از حقوق اولیه انسانی سپری کرده‌اند، به چه طریقی می‌توانند احقاق حق کنند و آیا همه آنان که اهمال کرده‌اند، در این تخلف آشکار از قانون اساسی شریک نیستند؟

آیا حقوق الناس جزء امور مهمه نیست و آیا منع و حبس حقوق آدمیان شرعاً حرام نیست تا وجدان کسی آزرده شود و فریاد «وا اسلاما» بلند گردد؟

۶. آقایانی که علیرغم مسئولیت قضایی و دستور بازداشت دادن‌های غیرقابل دفاع، برای چندمین بار عازم سفر حج شدند و به‌خاطر عدم دسترسی مسئولین زندان به ایشان، زندانیان از دیدار با خانواده‌های خویش در ایام شادی و سرور اعیاد نوروز، قربان و غدیر محروم ماندند، می‌توانند خود را راضی کنند که به وظیفه شرعی و قانونی خویش عمل کرده‌اند؟ آیا نباید قرائن مقبولیت حج را در اهتمام و عدم اهتمام به حقوق انسان‌ها جستجو کرد؟ آیا حق آزادی انسان‌ها از حقوق مالی آنان که در قالب «لزوم پرداخت وجوهات شرعی» به حجاج بیت‌الله مؤکداً توصیه

می‌شود، کمتر اهمیت دارد؟

۷. مگر ارزش‌های اسلامی چیزی جز پایبندی به دستورات و احکام دین مبین است. رفق و مدارا، حلم و بردباری، خوشرویی و لبخند، فروخوردن خشم، فروتنی، مهر و محبت، صفا و صمیمیت، خیرخواهی و گذشت، سعه صدر، دلسوزی و شفقت، شادی‌بخشی و غمگساری و در یک کلام، «حسن خلق» که نصف ایمانش خوانده‌اند در کنار رعایت حقوق الناس که از اهمّ و اشد دستورات و احکام خداست، شاکله ارزش‌های اسلامی را آشکار می‌کنند. به همین دلیل فرموده‌اند: «هرکس شب را به صبح آورد و همت خود را برای ظلم به دیگران به کار نگیرد، خداوند همه گناهان دیگر او را می‌بخشاید».

۸. در روایات آمده است که خدا از معصیت کارانی که دستورات او را نافرمانی کرده‌اند می‌گذرد مگر آنکه حق الناس را مراعات نکرده باشند. حتی در مورد شهیدان راه خدا، تا صاحبان حق رضایت ندهند، خداوند از حق الناسی که بر عهده شهیدان است نمی‌گذرد.

پیام این سخت‌گیری، برای همه مسلمانان و متدینان و مدعیان، چیزی جز «لزوم پرهیز از تجاوز و تعدی به حقوق مردم» نیست. متهم کردن و محروم کردن‌های سیاسی، قضایی و حتی قانونی، مسئولیتی شدید در پیشگاه الهی دارد و امید است که مسئولان امر، با احتیاط بیشتری در این مسائل عمل کنند.

زندان و زندگی

۴/ اردیبهشت ۷۸/

عن علی (ع): «السَّجْنُ أَحَدُ الْقَبْرَيْنِ»^۱ - زندان یکی از دو قبر است»
محاكم مختلف دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در صدور قرار بازداشت و یا محکوم کردن افراد به زندان بسیار با دست و دلبازی عمل می‌کنند و گویی یکی از وظایف اصلی ایشان به زندان انداختن این و آن است.

از نظر فقه شیعه، محدودیت‌های بسیاری برای زندانی کردن متهمان و حتی مجرمان وجود دارد و اکثر فقهاء شیعه جز در موارد خاص، که نصّ کلام معصومین علیهم‌السلام بر لزوم حبس دلالت می‌کند، حکم به حبس را جایز نمی‌شمارند.

گرچه در قوانین مصوب مجلس، مواردی برای حبس افراد پیش‌بینی شده ولی در صحت تطبیق مصادیق بر آن موارد جای تردید بسیار است. گو اینکه حتی قوانین مصوب هم (در نسبت با احکام مسلم شرعی و ملزومات عقلی و عرفی اجتماع) فراتر از حدود شناخته شده است و مصلحت کشور را هم در نظر نگرفته و باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد.
توجه به بیان امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) که «زندان» را «قبر»

می‌داند، می‌تواند فلسفهٔ عدم جواز حبس (جز در امور خاص و منصوصه) را بیان کند.

هر اتهامی یا هر جرمی مستحق «قبر» نیست و متهم و مجرم را نمی‌توان راهی «قبر» کرد.

آیا با هیاهوی «عده‌ای» خاص که به بیان قرآن تشکیل یک «قوم» فکری و سیاسی را می‌دهند، جایز است که بدون توجیه عقلی و شرعی و صرفاً به اتکاء «اختیارات مبهم قانونی» آزادی افراد را به خطر انداخت و آنان را روانه «قبر» کرد.

پس کجاست آن هشدار خدای رحیم که فرمود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا، إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^۱ - هیاهو و جنجال و دشمن‌خوانی‌های یک قوم، شما را وادار به بی‌عدالتی نکند. عدالت پیشه کنید که راه نزدیک‌تر به تقوا است.

به یاد آورید که پیامبرگرمی اسلام (ص) (با نقل صحیح) فرموده است: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»^۲ - پروردگارم مرا به مدارای با مردم دستور داده است، همان گونه که به انجام ضروریات و فرائض مامور کرده است.

آیا خواسته‌هایی چون «زندانی کردن» نویسندگان و... در بیانات و اطلاعیه‌هایی که متأسفانه به نام تمام روحانیت کشور صادر می‌شود و یا خواستار «اعدام» کسانی شدن که طبق هیچ‌یک از معیارهای قانونی، شرعی و عرفی چنین استحقاقی ندارند و پخش مکرر آن از صدا و سیما، آیندهٔ تاریخ روحانیت، جمهوری اسلامی، تشیع و اسلام را تضمین می‌کند؟ آیا ورثهٔ انبیاء، میراث‌دار خلق نیکو و وظیفهٔ مداراتی او نیستند؟ آیا این عزیزان مسئولیت تمامی قضاوت‌هایی که در آیندهٔ تاریخ

صورت خواهد گرفت و رویکردهای اجتماعی ناشی از آن را تصور کرده‌اند و خود را برای پاسخگویی در برابر وجدان‌های بیدار و خداوند سبحان آماده می‌بینند؟

آباد کردن زندان‌ها از طریق تکثیر «زندانیان» به گونه‌ای «آباد کردن قبرستان‌ها» را به یاد می‌آورد که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی (ره) در سخنرانی ورودیه خویش در بهشت‌زهرا، به عنوان سند بی‌کفایتی نظام استبدادی سلطنتی به آن اشاره کردند. مبادا که عدم تحمل برخی افراد، نظام جمهوری اسلامی را متهم به بی‌کفایتی کند.

پس بیایید از روانه کردن اندیشمندان (ولو مخالف صد درصد) به «قبر زندان» پرهیز کنیم و به مخالفان «زندگی» را نوید دهیم و شیرینی تصمیم خویش را با شهد کلام و شعار «زنده باد مخالف من» بیازمائیم.

چه کسی متخصص است؟

۲۹ / خرداد / ۷۸

اخيراً توصیه‌هایی از سوی جناب آقای درّی نجف‌آبادی در مطبوعات منتشر شد که صرف‌نظر از گوینده آن، توصیه‌هایی به حق و پسندیده بود که بهترین آن «ناپسند بودن اظهارنظر غیرمتخصصان در امور تخصصی» است.

البته برخی حواشی بر این اصل افزوده بودند که جای پرسش و تردید است و لذا توضیحاتی را طلب می‌کند؛

۱ - آیا مقصود از «دانشگاه‌یانی که در مسائل دینی اظهارنظر می‌کنند» تنها دانشگاه‌یانی هستند که از نظر سیاسی در جبهه مخالف جبهه مرتبط با جناب آقای درّی قرار دارند یا شامل دوستان ایشان از قبیل «جامعه اسلامی مهندسان» و اعضاء «هیات‌های مولفه اسلامی» و امثال آن نیز می‌شود.

آیا ایشان احکام فوق‌العاده اسلامی و دینی برخی از دوستان غیرروحانی خود را نشنیده‌اند که هر روز در یک مساله با قاطعیت اظهارنظر می‌کنند و حکم مطابقت یا عدم مطابقت فلان اندیشه یا عمل با اسلام را صادر می‌کنند.

۲ - مقصود از مجتهدان حوزه ندیده و درس طلبگی نخوانده چه کسانی هستند؟ آیا منظور ایشان، آن دسته از مسئولان رده دوم روحانی را که سال‌های عمر خود را در کارهای اجرائی و مقامات رسمی گذرانده و قبل از انقلاب هم فرصت حضور در درس خارج فقه و اصول را نیافته‌اند و

یا عمرشان چنین اقتضائی نداشته است، شامل می شود؟ همان هایی که تصور کرده اند صرف گذر زمان و اشتغال به کار خدمت به مردم مسلمان (علاوه بر اجر اخروی) باعث ترقی درجات علمی به صورت اتوماتیک شده و همچون پایه های شغلی که بر اثر کثرت سنوات خدمتی افزایش می یابد، مراتب علمی هم افزایش یافته و مثلاً پانزده سال خدمت در نظام جمهوری اسلامی (بعد از اتمام لعین) اجتهاد آور می شود؟ یا صرفاً شامل حال مخالفین سیاسی ایشان می شود؟

۳ - اگر مقصود ایشان امثال حجت الاسلام والمسلمین کدیور هستند، در پاسخ عرض می کنم؛

الف) آقای کدیور و برخی همفکران ایشان سال ها در حوزه های علمی تحصیل کرده و آخرین پایه های تحصیلی رسمی حوزه علمی قم را با نمره قبولی پشت سر گذاشته اند (مدارک آن در حوزه علمی قم موجود است).
ب) ممتحنین حوزه علمی قم عمدتاً اعضاء جامعه مدرسین قم و شورای مدیریتی است که از نظر سیاسی سنخیت بیشتری با جناب آقای درّی دارند. (پس قبولی آنان سیاسی و با پارتنری بازی نبوده است)

ب) فی المثل جناب آقای کدیور، کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری را تدریس نموده و شاگردان ایشان در امتحانات عمومی حوزه قم نمره قبولی گرفته اند. اگر آخرین کتاب فقهی آخرین پایه تحصیلی رسمی (پایه دهم) بدون تدریس استاد برای طلاب قابل فهم است که باید این نظام آموزشی را تغییر داد و اگر چنین نیست (که نیست) قبولی شاگردان به منزله توانایی استاد در تدریس و تفهیم مطالب است و کسی که آخرین پایه تحصیلی حوزه را تدریس می کند باید یا مجتهد باشد یا لااقل طلبه ای درس خوانده و نه از قبیل آنچه ایشان در وصف بعضی ها آورده اند. (خدا نکند که گرایشات سیاسی معیار علمیّت یا عدم آن قرار گیرد.)

ت) مرحوم کاشف الغطاء سه مشخصه برای بررسی علمیّت افراد حوزه ها تعیین کرده است؛

۱ - تایید اساتید آن طلبه، در مورد فهم و درک مسائل علمی و توانایی های علمی او.

۲ - شاگردان فرد مورد نظر و توانایی آنان در فهم مسائل علمی.

۳ - آثار علمی و کتاب‌ها و رسانه‌های به‌جا مانده از او.

آقای کدیور و امثال او در هر سه مشخصه فوق‌واحد مراتب علمی والا و اهلّیت اظهارنظر در مسائل اسلامی هستند. داشتن دو یا سه حکم اجتهاد از اساتید مبرز حوزه علمیّه قم و آثار قلمی متعدد، در هر میدان و صحنه‌ای که منصفانه به مدعیات رسیدگی شود، می‌تواند تمیز مدعیان دروغین از مدعیان راستین و یا بی‌ادعاهای کم‌توقعی که سال‌هاست به خاطر خدا و حفظ مصالح ملت اسلام و روحانیت، حتی از جدال به حق بازمانده‌اند (چرا که دوستان کم‌تحمل آن را حمل بر دشمنی و عداوت می‌کنند) را فراهم کند.

۴ - برخی از دوستان راه کوتاه‌تری را پیشنهاد کرده‌اند و آن «مناظره» است. می‌توان در همه مسائل که از دید ایشان (آقادرّی) اظهارنظرهای نامطلوب صورت گرفته، از مجامع علمی و تخصصی تا محیط‌های عمومی را به داوری فراخواند.

موضوعاتی چون «تسامح و تساهل» و «مدارا» و «حسن تدبیر و سوء تدبیر» و «حکومت فردی و یا جمعی» و مساله «ولایت مطلقه فقیه و قرائت فراقانونی» و مساله «حکومت مردم بر سرنوشت خویش» و قضیه «خشونت و نسبت آن با دین» و مساله «عهد و وفای به آن و نسبت آن با قانون اساسی» و مساله «ارتداد» و مساله «آزادی بیان» و هر مساله دیگری مورد انتقاد ایشان است، می‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

۵ - از جناب آقای درّی که قبلاً سمت «وزیر اطلاعات» را داشته‌اند به عنوان یک متخصص اطلاعات و امنیت کشور می‌پرسم که قضیه قتل‌های سال گذشته (که در محدوده تخصصی ایشان اتفاق افتاده است) با چه انگیزه‌ای انجام گرفته و خصوصاً مساله ابهام در پرونده «پیروز دوانی» که هنوز از زنده بودن یا به قتل رسیدن او خبر رسمی منتشر نشده، اگر اطلاع خاصی دارند رفع ابهام نمایند تا ما غیرمتخصصان مجبور نباشیم اینهمه شایعه را بشنویم و هر روز به نحوی یادآور بیان مولی‌الموحّدین علی (ع) در قضیه «کشیدن خلخال یهودیه» باشیم.

بحث ارتداد

۱۶ / مرداد / ۷۸

بعد از پروژه قتل‌های زنجیره‌ای، بحث ارتداد در مطبوعات و محافل سیاسی، بیش از پیش مطرح شد و برخی افراد و جمعیت‌ها نسبت به آن توجه فوق‌العاده نشان دادند. مثلاً سوال دربارهٔ ثابت یا متغیر بودن حکم «ارث» و «دیه» را مصداق ارتداد دانستند و یا اخیراً نوشته‌ای در روزنامه صبح امروز، انگیزه ادعایی از سوی مدعی‌العموم شده است که تبعاتی مثل بازداشت و پرونده‌سازی را در پی داشته است.

چون ادعا می‌شود؛ «در مواردی که قانون سکوت کرده، نظریات امام خمینی (ره) ملاک عمل دستگاه‌های رسمی جمهوری اسلامی است» نظر مدعی‌العموم، قاضی دادگاه مطبوعات و همهٔ مسئولان قضایی کشور را به فتوای رهبر فقید انقلاب و رأی فقهی ایشان که همراه با استدلال در کتاب الطهارة، جلد سوم، صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ به چاپ رسیده است، جلب می‌کنم. ترجمهٔ آزاد آن چنین است؛

«آنچه در حقیقت اسلام معتبر است، به گونه‌ای که پذیرندهٔ آن را مسلمان می‌نامند، چیزی جز اصول سه‌گانه یا چهارگانه نیست که عبارتست از؛ ۱- اصل وجود خدا. ۲- یگانگی او. ۳- نبوت و پیامبری. ۴- و احتمالاً اعتقاد به آخرت و روز جزا.

بقیهٔ قواعد، عبارتست از احکام اسلام که هیچ دخالتی در ماهیت - اعتقاد به حقیقت - اسلام ندارد.

اگر فرض کنیم که کسی به اصول اعتقادی سه گانه (یا چهارگانه) فوق معتقد بوده ولی به خاطر برخی شبهات، به احکام اسلام، اعتقادی ندارد، چنین فردی باز هم مسلمان است. (به شرطی که عدم اعتقاد به احکام، منجر به انکار نبوت نشود).

البته نمی شود که هیچ حکمی از احکام را قبول نداشته باشیم و معتقد به نبوت هم باشیم ولی می شود به نبوت معتقد بود ولی بعضی از احکام ضروری یا غیر ضروری آن را (به خاطر برخی پرسش ها یا کج روی ها) قبول نداشت.

پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند که این احکام در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان های اخیر واجب نیستند، اهل دین، چنین انسانی را غیرمسلمان نمی شمردند بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل، هر کس شهادتین را بگوید، مسلمان است...

و عدل و انصاف حکم می کند که تصور کفر، برای عدم التزام به بعض احکام دین (به لحاظ اعتقادی) از جمله ادعاهایی است که نمی توان آن را پذیرفت و به همین جهت، شیخ انصاری (ره) هم بعد از تلاش و بررسی فراوان، به آن ملتزم نشده است.

۱ - امام (ره) در این کتاب استدلالی فقهی که با دست خود نگاشته اند، شدیداً به آنانی که «انکار ضروری دین» را سبب ارتداد می دانند معترض می شود و رسماً اعلام می کند که؛ «منکر وجوب نماز یا حج در این زمان، اگر تصور می کند که ضرورت وجوب این دو حکم مربوط به اوائل اسلام بوده و امروزه چنین ضرورتی باقی نیست». هر چند راه ناصوابی را در پیش گرفته و تصورش باطل است ولی «مرتد محسوب نمی شود».

این دید فقهی بنیانگذار جمهوری اسلامی (ره) را با آنچه که در برخی نشریات و گفته ها و ادعاها به چشم می خورد مقایسه کنیم و بعد به این

سوالات پاسخ دهیم که؛ «نظر چه کسی در دستگاه‌های قضایی جمهوری اسلامی مورد توجه و عمل قرار می‌گیرد؟ آیا پرسش از چند و چون عصمت انبیاء مصداق ارتداد است و پرسشگر مرتد شمرده می‌شود؟»

۲- برای محکوم کردن آنانی که می‌خواهیم محکوم‌شان کنیم و تصور کرده‌ایم که آنها دشمنانی هستند در لباس دوست، نباید به گونه‌ای عمل کنیم که دوستان حقیقی خود را به تردید افکنیم و خدای نخواستہ، از حدود الهی تجاوز کنیم. به خاطر داشته باشیم که هنوز بسیاری از متدینان، مقلد امام خمینی (ره) هستند و با مجوز بزرگان مراجع، از نظریات فقهی ایشان پیروی می‌کنند.

اگر جناب مدعی‌العموم تغییر مرجع داده‌اند، اشکالی ندارد ولی باید از متهمان ابتدا پرسند که آیا از تقلید امام (ره) برگشته‌اند یا خیر و آنگاه به این پرسش پاسخ دهند که؛ «دستگاه قضایی در این مساله اختلافی، می‌تواند حکم به ارتداد نویسنده‌ای بدهد که طبق نظر فقهی بنیانگذار این حکومت «مرتد» شمرده نمی‌شود؟!».

۳- بر فرض که آقایان ایازی، موسوی تبریزی، جنتانی، منتجب‌نیا و امثال ایشان، طلبه باشند و نه مجتهد، ولی قدر مسلم آن است که از جناب آقای قاضی^۱ و از جناب مدعی‌العموم، آشناتر به مبانی فقهی و نظریات فقهاء بزرگوار بوده و هستند و گواهی آنان برای اثبات «عدم ارتداد نویسنده نامه» کفایت می‌کند.

۴- به نظر می‌رسد که طبق تصور برآمده از شکایت مدعی‌العموم، طرح نظریات مرحوم شیخ صدوق و استادش درباره «سهوالتبی» در نشریات کشور، جرم محسوب گردد. اگر چنین است چرا مانع چاپ کتاب‌هایی چون «من لایحضره الفقیه» و «الاعتقادات*» (از جمله تالیفات شیخ صدوق (ره)) نشده و نمی‌شوند و اگر این رسم و راه صواب نیست،

نباید با طرح ادعاهایی از قبیل آنچه در مورد روزنامه صبح امروز کرده‌اند، مطبوعات را از طرح پرسش‌های اعتقادی بازدارند. قبلاً هم در مورد مباحث و سوالاتی که در روزنامه «زن» در مورد اختلاف «دیه» و «ارث» زن و مرد شده بود، در تریبون نماز جمعه و غیره، به ارتدادی بودن مباحث اشاره شده بود.

قطعاً سوال از ثبات و تغییر احکام دین خصوصاً در این موارد، سنگین‌تر از اعتقاد به تغییر وجوب نماز و حج که در بیان امام خمینی (ره) آمده است، نیست و امام (ره)، رسماً بر مسلمان بودن سائل و معتقد، حکم کرده است.

۵- اصولاً در مسائلی که اختلاف نظر بین فقهاء عظام وجود دارد، دستگاه قضایی نمی‌تواند با قاطعیت حکم صادر کند مگر اینکه در قوانین رسمی کشور، رسماً به عنوان جرم و کیفر مشخص، یاد شده باشد. مسأله ارتداد از جمله مسائلی است که در جهات مختلفه بحث، مبتلا به اختلاف نظر بین صاحب نظران است.

امید است این مختصر، چنان مفید باشد که مسئولان و مخاطبان را درخصوص این گونه مسائل راه بنماید و پیش از آن که به تحقیق و بررسی میزان فهم نویسنده بپردازند، به آنچه تحریر شد توجه کنند تا به توصیه امیرمومنان (ع) هم عمل شده باشد که؛ «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ».

دستگاه قضایی و لزوم بی طرفی و مدارا

خرداد، ۱۶ مرداد ۱۳۷۸^۱

فرو کوفت پیری پسر را به چوب
بگفت ای پدر بی گناهم مکوب
توان بر تو از جور مردم گریست
ولی چون تو جورم کنی چاره چیست؟
(کلیات سعدی ۳۲۷)

چندگاهی است که بخشی از ملت گرفتار رفتار دستگاه‌های قضایی کشور شده‌اند و بدون کمترین گذشت و بردباری و حتی بدون ارتکاب جرم، مبتلا به برداشت‌های غیر حقوقی شده و با خشونت زایدالوصفی محاکمه و محکوم و راهی زندان و متحمل انواع محرومیت‌ها می‌شوند. ناخودآگاه پرسشی ذهن آدمی را مشغول می‌کند که از این رفتارها باید به که شکایت برد و کدام دستگاه داور، وجود دارد که داد مقهوران را از قاهران بستاند و یا به ادعای آنان گوش فرا دهد و بی طرفانه داورى کند. افراد و نهادهای مدنی بسیاری در این گردونه قرار گرفته‌اند که مدعی و شاکی ایشان دستگاه‌های قضایی‌اند (قوه قضاییه یا دادگاه ویژه روحانیت) و خود مدعیان و شاکیان هم داور این میدان هستند و نتیجه قابل انتظار این

چرخه عجیب داوری، محکومیت بی چون و چرای متشاکی است. این روش داوری دو عیب عمده دارد.

اول آن که؛ به اعتبار دین و قضاوت اسلامی آسیب می‌رساند و یک چهره نامطلوب از مناسبات حقوقی را ترسیم می‌کند.

دوم آن که به ملت ایران و دانشمندان و فرهیختگان این سرز و بوم جسارت و توهینی روا می‌دارد که عزت و آبروی آنان را به تاراج می‌دهد چرا که در قضاوت بیگانگان «ملت را شایسته حاکمانی خواهند دانست که بر آنان اعمال قدرت می‌کند».

این فهم بیگانگان از سوی بزرگان دین هم تایید می‌شود که معصومان علیهم‌السلام فرموده‌اند: «کما تکنوا یولی علیکم^۱ - همان‌گونه که هستید و شایستگی دارید بر شما حکومت می‌شود».

آیا حق نداریم از متولیان قضاوت اسلامی طلب بی‌طرفی کنیم؟ آیا شرط اول عدالت در قضاوت، یکسان دیدن مدعی و مدعی علیه نیست؟ آیا قاضی یا دستگاه قضایی که پیشاپیش، صاحبان تفکری را به انواع اتهامات محکوم می‌کنند، حق نشستن در محکمه و قضاوت در مسائل اختلاقی را دارند؟

آیا ارزش دین و قضای اسلام از دستگاه‌های قضایی جمهوری اسلامی بالاتر نیست؟ چرا این ارزش بزرگ را آن‌گونه که باید، پاسداری نمی‌کنیم؟

مسئول این بی‌اعتمادی به دستگاه‌های قضایی (حتی اگر عده کمی از آحاد ملت بی‌اعتماد شده باشند) چه کسی یا کسانی بوده‌اند؟

عدالت در قضاء و حکومت، تعاریف روشنی در متون دینی دارد که ملاک‌های ظاهری آن برای عموم قابل درک است و نمی‌توان وجدان عمومی جامعه را با تایید و تنقیص متولیان، چندان تحت‌تاثیر قرار داد.

۱. کنز العمال، جلد ششم، حدیث شماره ۱۴۹۷۶.

بلکه عملکرد متولیان است که قضاوت عمومی در مورد رعایت یا عدم رعایت عدالت را شکل می دهد.

برخوردهای دوگانه با همفکران و مخالفان در اتهامات یکسان، نشستن مدعیان در جای داوران و امثال آن، بدون تردید بی اعتمادی به بار می آورد، خواه بازیگر این میدان چپ باشد یا راست، اصلاح طلب باشد یا محافظه کار و...

گمان می کنم که مجمع تشخیص مصلحت نظام در اولین فرصت باید سیاست قضایی کشور را به بحث و بررسی بگذارد و تا دیر نشده، این وهن و خسارت معنوی را از ساحت ملک و دین بزداید.

آیا آن بخش از آحاد ملت که صرفاً اندیشه ای جز مسئولان قضایی و یا حتی سایر مسئولان دارند و عملاً همه گونه التزام به قانون را در زندگی خود به نمایش گذاشته اند، باید در اضطراب و نگرانی خوش آمد یا بد آمد عده ای از آحاد ملت که از قضا در مقام قضاء قرار گرفته اند و بسیار کم تحمل و احتمالاً عصبانی هستند، بمانند و احساس بی پناهی کنند؟

مگر نفرموده اند که «آلة الرئاسة سعة الصدر: ابزار مدیریت، گشاده دلی است» و مگر نشنیده ایم که «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا».

آیا با مطبوعات و سیاسیون و روشنفکران دینی و دوستانان ملک و ملت که تنها جرمشان دگراندیشی است، در حد توصیه ای که برای رفتار با دشمنان شده است (یعنی مدارا) رفتار کرده ایم؟

به بهانه تبلیغ خشونت از بلندگوهای رسمی دین رحمت و محبت نه مسلک خشونت

خرداد، ۲۰ مرداد ۱۳۷۸^۱

شنیده بودیم که شدت اشتغال به علمی همچون ریاضی، فلسفه و منطق و بحث‌های صرفاً نظری، ممکن است آدمی را از واقعیات خارجی دور کند و احتمالاً انقطاعی برای اهل نظر حاصل شود. ولی به دنبال مصداق آن و پیدا کردن چنین مواردی نگشته بودیم، تا این‌که از حسن اتفاق، با برخی از مصداقی رویه‌رو شدیم.

چند صباحی است که برخی از اهل نظر، پای در میدان واقعیت‌های اجتماعی گذاشته و سیاسی شده‌اند و از باب رجوع به «اهل ذکر»، برخی مسئولان نهادهای اجتماعی دست به دامن ایشان شده‌اند تا پاسخی به سئوالات اعتقادی نسل جدید تهیه و ارائه کنند.

از بد حادثه کثرت اشتغال به علوم نظری که در سال‌های قبل از انقلاب و حتی بعد از آن، تمام وقت آقایان را پر کرده و فرصت سرکشی به میدان سیاست و اجتماع را کمتر برای ایشان فراهم کرده بود و اشتیاق جبران عقب‌ماندگی در این صحنه اخیر، آنان را به شتابی نامناسب با شأن علمی واداشته است به گونه‌ای که پاسخ پرسش‌ها را به گونه‌ای غیرمتعارف می‌دهند اکنون به برخی از این بدآموزی‌ها اشاره می‌کنم، باشد که

دلسوزان را منفعت رساند و در تصحیح روش همه ما مؤثر افتد.

۱. اصرار بر دینی بودن «خشونت ورزی» و دلیل آوردن از قرآن و سنت و حتی وقایع اجتماعی و تاریخی و تأکید بر غیردینی بودن تبلیغاتی که سعی می‌کند دین را «عاری از خشونت» جلوه دهند یکی از مهم‌ترین سوژه‌هاست. اما تلاش آنانی که متهم به تبلیغات غیردینی شده‌اند چیزی جز «نفی خشونت» از گفتار و عمل متدینان در مقابل انسان‌هایی که ظواهر قانونی را رعایت کرده و برای رسیدن به اهداف خویش از رفتارهای خشونت‌آمیز پرهیز می‌کنند، نیست.

این گروه تصور می‌کنند که دین خدا از حربه خشونت، صرفاً به صورت دفاعی و در آخرین مرحله تربیتی بهره می‌گیرد و چهره اصلی دین خدا در قالب «رحمت و رأفت و عطوفت و مهربانی» می‌گنجد.

این گروه می‌اندیشد که مستشرقان و برخی مدعیان دینداری (در طول تاریخ) چهره ناپسندی از دین خدا عرضه کرده‌اند که با روش و منش مؤکد قرآن و سنت مخالف و معارض است.

مگر در قرآن کریم نیامده است که (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَهِمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)^۱ این رحمت و ملاطفت و حسن خلق پیامبر اسلام (ص) بود که مردم را به دین خدا راغب کرد و اگر سخت‌گیر و سنگدل و بدزبان می‌بود، هیچ‌کس به این دین‌گرایش پیدا نمی‌کرد.

مگر در قرآن نیامده است «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» و مگر رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ نمایشی جز محبت و مهربانی و لطف نسبت به تمامی مخلوقات خدا و از جمله همه انسان‌هاست که از طرف مخالفان مورد انکار قرار گرفته است.

مگر در قرآن نخوانده‌ایم که «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و مگر همه پیروان

این پیامبر(ص) موظف به پیروی از الگویی جز او شده‌اند (لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) آیا خوی و خصلت با عظمت پیامبر اسلام(ص) چیزی جز خوشرویی با همه مخاطبان و مدارا و مروت با دوستان و دشمنان بوده است.

مگر پیامبرگرمی اسلام نفرموده است که: «أُمِرْتُ رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ - پروردگارم به من دستور مدارا با همه مردم را صادر کرده است همان‌گونه که دستور به تبلیغ رسالت داده است».

مگر امیر مؤمنان علی(ع) نفرموده است: «أَبْذُلُ لِأَخِيكَ دِمَكًا وَمَالَكَ وَلِعَدُوِّكَ عَدْلَكَ وَانْصَافَكَ وَلِلْعَامَّةِ بِشْرَكَ وَإِحْسَانَكَ»^۱ - در مقابل برادرت از خون و مالت بگذر و در مقابل دشمنت عدالت و انصاف خود را بذل کن و در مقابل همه مردم خوشرویی و بخشش و نیکوکاریت را عرضه کن» آیا خوشرویی، چیزی جز «لبخند زدن و تبسم کردن» است.

چرا این همه از «لبخند زدن» وحشت داریم؟ مگر کافی نبود رأی مردم به کسی که به گفته یکی از بزرگان، می‌خواست با «لبخند» از مردم رأی بگیرد و هرچند آن بزرگ، پیش از رأی‌گیری این کار را ناپسند شمرده بود و از مردم می‌خواست که گول لبخند را نخورند. ولی مردم از لبخند هراسی ندارند بلکه از چهره عبوس فرار می‌کنند و این، اقتضای طبیعت و سرشت آدمی است. مگر کسی می‌تواند انکار کند که اسلام «دین رحمت» است. مگر می‌شود انکار کرد که خدای سبحان آن است که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» و مگر معنی سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضبش چیزی جز غلبه رحمت بر غضب اوست و مگر قرآن کریم این مطلب را تأیید نکرده است (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ...) ^۲.

مگر خدای متعال نام دیگری جز «رحمن و رحیم» نداشته و ندارد؟

۱. بحار الانوار، ۷۷/۱۵۱، و در حدیث دیگر با سند صحیح آمده است: «امرنی ربی بمداراة الناس ما امرنی باداء الفرائض» کافی ۱۱۷/۲.

۲. طه / ۱۲۹، هود / ۱۱۰، یونس / ۱۹، فصلت / ۴۵.

چرا در اوائل سوره از این دو نام و صفت بهره گرفته و از غضب و قهر خود یادی نکرده است؟

هر مسلمانی چند نوبت در شبانه روز این نام‌های خداوندی را در نمازهای واجب خود تکرار می‌کند؟ مگر در سوره حمد مجدداً تکرار نکرده است که «رب العالمین» همان «الرحمن الرحیم» است که مالک روز قیامت است؟

طبق نظر فقهای شیعه در هر رکعت لا اقل سه نوبت می‌گوییم خدای سبحان «رحمن و رحیم» است و در تمامی نمازهای واجب یومیه ۳۰ مرتبه این صفات را تکرار می‌کنیم.

اثر تربیتی این تلقین چیزی جز رحمت الهی است که در قلب مؤمن تجلی می‌کند؟

بی‌گمان، آنانی که از پس سالیان دراز عمر خویش و نمازهای بی‌شمار واجب و مستحب، و ادعیه کثیره شامله بر این صفات جمال خداوندی، همچنان در مقابل خلق خدا بر طبل خشونت می‌کوبند و دین را با چند حکم کیفری و جزایی که از باب ناچاری و برای حیات اجتماعی، دست به تازیانه و شمشیر و تعزیز می‌برد، می‌شناسند و می‌شناسانند و آن‌همه محبت و عفو و برادری و انسان‌دوستی را کم‌رنگ جلوه می‌دهند، باید در تأثیر آموزه‌های دین در وجود خویش تردید کنند و از خدای عزوجل بخواهند که قلب آنان را نسبت به ارزش‌های دینی متمایل گرداند و آنها را از شهد بی‌بدیل دین بهره‌مند سازد.

هیچ قرینه‌ای بهتر از موضع‌گیری انسان در قبال دین خدا نمی‌تواند بیانگر تأثیرپذیری آدمی در مقابل معارف و آموزه‌های دین باشد و لذا فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي»^۱ - خداوند می‌فرماید من نزد گمان بنده مؤمنم هستم (هرچه به من گمان برد

من آنم)»...

امیرمؤمنان علی (ع) در نقد روش یکی از خلفای پیش از خود با اظهار رنج و غم فراوان می‌فرماید: «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلِمُهَا وَ يَخْشَنُ مَسْهَا...^۱» دین را در حوزه‌ای خشونت‌بار قرار داد که گفتارش سخت و خشن و رفتارش خشونت‌آمیز بود...». مگر علی (ع) نمی‌داند که احکام خشونت‌آمیز هم در اسلام داریم؟ چرا از قرار گرفتن دین در حوزه خشونت رنج می‌برد؟

مگر جمهوری اسلامی افتخار نمی‌کرد که می‌خواهد حکومت علوی را دوباره تجربه کند؟ چگونه می‌شود حکومت علوی باشد ولی سیاست مورد انتقاد علی (ع) در آن تشویق و تبلیغ شود؟ این ادعا با این گفتار متناقض نیست؟ و دانشمندانی که شتابزده به این روش‌ها رو آورده‌اند متوجه تناقض‌ها نیستند؟

اما القای شبهه‌ای که از ابهام‌گویی در مورد کلمه «ارهاب» در قرآن شده است، از جمله عجایب است.

«ارهاب» در کتاب‌های لغت به معنی «اخافه» آمده است و نه چیز دیگر و در قرآن کریم هم می‌خوانیم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...»^۲ که آرم سپاه پاسداران هم مزین به آن است و مقصود آیه این است که با استعداد قوا (از اسلحه تا نیروی انسانی) ترس در دل دشمن خدا و دشمنان خودتان ایجاد کنید.

حال چه کشف جدیدی از این کلمه شده است که می‌ترسند اگر آن را معنی کنند متهم به «تروریسم» شوند، خدا می‌داند! هر محقق می‌تواند با مراجعه به کتاب‌های لغت بفهمد که هیچ معنایی که مفید «تروریسم» باشد در این کلمه نیامده است. آنچه در مورد «تساهل و تسامح» و نفی آن بر قلم‌ها و زبان‌ها جاری شده است نیز ناشی از سیاسی شدن بحث و

۱. نهج البلاغه، خطبه سوم (معروف به شقشقیه).

۲. انفال / ۶۰.

موضع‌گیری‌های مقطعی جناحی است والا «دین حنیف» همان «شریعت سمحۀ سهله» است و روایات عدیده‌ای به آن تصریح کرده و مفاد آن به کرات در متن قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است.

انکار این حقیقت دینی و قرآنی، اگر سیاسی نباشد، از کم‌اطلاعی صاحبان بیان ناشی می‌شود و گرنه آنانی که با احادیث معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) انس گرفته‌اند و شب و روز خود را پس از قرآن با آن به سر می‌آورند می‌دانند که انکار آن، مثل انکار خورشید در وسط روز است.

اگر اهل معقول، اندکی از وقت خود را به علوم منقول اختصاص دهند و اشتغالات اجتماعی و علمی مزاحم و قتشان نشود، بهتر می‌توانند پاسخ پرسش‌های اعتقادی و یا مربوط به احکام الهی را بدهند چرا که جامعیت معقول و منقول آشنایی با مطالبات اجتماعی روز و داشتن مطالعات عمومی، در کنار هم توانایی اندیشمندان را بالا می‌برد و آداب سخن گفتن را به آدمی می‌آموزد.

از آنجا که طرح مسائلی از قبیل آنچه مورد نقد قرار گرفت، با نام دین صورت می‌گیرد و به تصور نویسنده این سطور چهره دین خدا را مخدوش می‌کند، به حکم وظیفه دینی از آنچه می‌دانستم، اندکی اظهار کردم تا قطعیت شنیده‌ها و خوانده‌ها را متزلزل کنیم و البته گمان نمی‌کنم که آنچه خود فهمیده‌ام «حق مطلق» است. بلکه بضاعت من چنین تصویری پیش چشم گذاشته است تا اهل تحقیق و تدین کدام اندیشه را محکم یابند و کدام را برگزینند. «اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه فبلغناه». یا ارحم الراحمین.

ابعاد تأثیر باند سعید امامی در سیاست‌های کشور

۷۸/۲۱ / مرداد

نقش وزارت اطلاعات و خصوصاً معاونت امنیت داخلی در تصمیم‌سازی‌های کشور، تاکنون نقشی فوق‌العاده و تقریباً صددرصدی بوده است. به گونه‌ای که میزان فهم و درک مسئولان و ماموران آن، از وقایع و افکار و افراد، مستقیماً مورد توجه و عمل مسئولان کشور از بالاترین رده‌ها تا پایین‌ترین آن، قرار می‌گرفته است.

گرچه اعتماد در این حد، شایسته هیچ انسانی که می‌تواند خطا کند نیست و نباید به هیچ انسانی (به جز معصومین) فرصت داد تا خود را «مالک الرقاب» دیگران بداند ولی مشکل وقتی لاینحل می‌شود که افرادی بدون شایستگی‌های حداقلی، در این سمت‌های حساس قرار می‌گیرند و سال‌های طولانی، مستقیم یا غیرمستقیم سیاستی را در پیش می‌گیرند که منافع بیگانگان را تأمین می‌کند و خسارت‌های غیرقابل جبرانی به ملک و ملت وارد می‌سازد.

داستان «سعید امامی، اسلامی» و دوستان همفکر و همراهش، شرح یک فاجعه سیاسی و انسانی است که کمتر کسی به ریشه‌های آن توجه کرده است. ریشه‌هایی که تا اعماق دستگاه‌های اداری، رقابت‌های جناحی و سیاسی، باور مسئولان، شکل‌گیری خودی و غیرخودی، جلوه‌گری مسائل به عنوان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، فرار مغزها، ضرر و زیان‌های اقتصادی کلان و خرد، جان و مال و آبروی انسان‌ها، میدان یافتن

متملقان، حذف دوستان به جرم انتقادهای دلسوزانه و پرونده‌سازی‌های مکارانه و صدها اثر درشت و ریز دیگر نفوذ کرده و جبران و جراحی آن را ناممکن کرده است. (البته راه حل هر مشکلی را می‌توان یافت به شرطی که پیشاپیش پل‌های بازگشت، خراب نشده باشند).

بسیار مشفقانه به برخی آثار و عواقب حضور «توطئه‌گران جنایت‌پیشه» و عوامل ایجاد این ناهنجاری بزرگ نظری بیافکنیم، تا راه حل این معما را پیدا کنیم؛

۱ - همه می‌دانیم که با اعتماد بی‌چون و چرایی که به گزارشات وزارت اطلاعات می‌شد و می‌شود، زمینه سوء استفاده و اعمال و القاء سیاست‌های خاص و حتی تصفیه حساب‌های مختلف فراهم است. ساده‌انگاری است که گمان کنیم هیچ‌کس به فکر سوء استفاده نمی‌افتد. گو اینکه برخی به تصور خدمت، خیانت می‌کنند (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) ولی طمع بدخواهان حتماً متوجه آن می‌شد و شد.

خدا می‌داند که در جواب استعلام‌های شورای نگهبان برای انتخابات مختلف چه پاسخ‌هایی داده شده و چه دوستانی را رنجور و افراد کم‌تحمّل‌تر را بی‌تفاوت کرده است و یا ملت را از چه افراد شایسته‌ای محروم و چه افراد ناتوانی را میدان‌دار کرده است و به گفته امیرمؤمنان به (تَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَاذِلِ) که یکی از دلایل سقوط حکومت‌هاست دست یازیده‌اند.

خدا می‌داند که چه انسان‌های خدومی از خدمت‌های اجتماعی در ارگان‌های اقتصادی و اجتماعی و اداری محروم شده‌اند و چه افراد ناکارآمدی عهده‌دار کارهای خدماتی شده و به نارضایتی عمومی کمک رسانده‌اند.

وقتی برای استخدام در هر ارگان دولتی و حکومتی به گونه‌ای نظر وزارت اطلاعات را دخیل می‌کنیم، شعاع تأثیرگذاری بی‌چون و چرایی را

فراهم می‌کنیم که با کوچکترین غفلت (همچون قضیه اخیر) تمامی دستگاه حکومتی از آن متأثر و همه راههای خدمت به روی دلسوزان واقعی بسته می‌شود و این جدال همیشگی نتیجه‌ای جز افزودن بر بی‌اعتمادی ملت به بار نخواهد آورد.

۲ - چه کسی می‌تواند تفرقه‌های ریشه‌داری که توسط منحرفین نفوذی در وزارت اطلاعات بین اقشار مختلف کشور پدید آمده را به زودی و به راحتی جبران کند.

اگر بپذیریم که دست ییگانه در این «مجموعه سرطانی» حضور داشته، آیا سیاست معروف «تفرقه بیانداز و حکومت کن» مورد عمل قرار نگرفته است؟ آیا این باند تبهکار در این یکی دو ساله، شکل گرفته یا ریشه در اعماق حضورشان داشته و ماموریت داشته‌اند؟ سخنانی که بزرگان راست و چپ بر زبان جاری کرده‌اند خبر از «نفوذ» این عوامل دارد. پس قصد و اراده حضور ایشان در وزارت اطلاعات، از ابتدا همین مقصدی بوده که علنی شده و اکنون در کوی و برزن همه از آن مطلع گشته‌اند.

اگر رویارویی جناح‌ها، مقصد تبهکاران بوده، آیا صحنه‌های حذف کاندیداهای یک جناح (با نظریات همین باند نفوذی در اطلاعات در پاسخ استعلام‌ها) مصداقی برای این رویارویی نیست؟ آیا بولتن‌نویسی‌های کذایی و خبرهای دروغی که اکثر آنها به خاطر عدم اطلاع صاحبان خبر، (سوزها) تکذیب هم نمی‌شوند، فکر و ذهن مسئولان کشور را نسبت به افراد موثر ملت مخدوش نمی‌کرد؟ ثمره این خدشه‌های حیثیتی چیزی جز فراهم شدن دشمنی‌ها به جای دوستی‌ها و حذف‌های به جای همکاری‌هاست؟ کدام رویارویی بالاتر از بدبینی مسئولان سیاسی، نظامی، انتظامی و امنیتی است و مگر برای آنانی که به دروغ هتک شده‌اند، رویی می‌ماند که در مقابل روی مسئولان قرار گیرد؟ چرا که مسئولان دفاتر مسئولان هم، فرصت ملاقات و رفع ابهامات را نمی‌دادند

و همه آنان هم خود را محق می‌دانستند و البته آتش بیار این معرکه، نیرویی بوده که امروز همه او را شناخته‌اند و او را غیر قابل اعتماد می‌خوانند.

آیا با روشن شدن مقاصد شوم این باند تبه‌کار، ذهن مسئولان هم بازسازی می‌شود؟

آیا با خدمتگزاری که این توطئه شوم را با جرأت و جسارت شروع به افشاء کرد یعنی «روزنامه سلام» و شخص آقای موسوی خوئینی، به دیده خدمتگزار نگریسته می‌شود یا او را متهم به دروغ و خیانت و تشویش اذهان عمومی می‌کنند؟

آیا با همه آنانی که در این رسوایی رسوایان نقش مهم و اساسی داشتند (روزنامه‌های مستقل و آزاد) به دید نیروهای دشمن نگریسته می‌شود یا دست دوستی و سپاسگزاری از جرأت و مقاومت در زیربار تهمت‌ها، به سوی‌شان دراز می‌شود؟

قطعاً این روش برخورد حذفی، هدف همه دشمنان ملت را تامین می‌کند و از جمله باند تبه‌کار امامی را، پس آنچه مورد توجه دوستان در دستگاه‌های قضایی واقع نشده است، آثار و پی‌آمدهای ریشه‌دار تلاش‌های این باند است که ناخودآگاه به دست برخی دوستان همچنان به ثمردهی و بهره‌رسانی به بدخواهان مشغول است.

۳- در عصر اطلاعات و ارتباطات، کانالیزه کردن اطلاعات و حذف ارتباطات، خصوصاً رسانه‌های عمومی غیردولتی، عین استقبال از خطر است. اگر مسئولان کشور امکان انحصار اطلاعاتی را در قوانین و آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها از بین نبرند و راههای مختلف برای نظارت بر دستگاه‌های اطلاعاتی را پیش‌بینی نکنند، قطعاً در گردونه باطل توطئه قرار می‌گیرند. تلاش بی‌وقفه دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی در همه دنیا، معطوف به کنترل اطلاعات است ولی عقلای قوم در همه جوامع با

و سواس کامل از این خطر پرهیز کرده و راه بی بازگشت مقابله با این خطر را در میدان دادن به رسانه‌های خبری عمومی و ملی جسته‌اند.

در کشور ما هم آنانی که با توجه و آگاهانه با آزادی مطبوعات مخالفت می‌کنند، در نهایت «نیت سوئی» دارند که در صدد اعمال آن، به میدان مبارزه با مطبوعات قدم گذاشته‌اند (مثل همین باند تبه‌کار) و بسیاری هستند که بدون چنین آگاهی و قصدی تحت تاثیر برخی عواطف و احساسات مذهبی و دینی به مخالفت می‌پردازند. امید است که منافع بی‌بدیل آزادی مطبوعات، در چشم این دوستان به اندازه حقیقی خود جلوه‌کند تا ضررهای اندک آن قابل تحمل گردد.

یکی از جنایات باند تبه‌کار امامی، سیاه جلوه دادن چهره مطبوعات و اصل آزادی مطبوعات، در طول دوران حضورشان در وزارت اطلاعات بوده است و عدم حضور روزنامه‌های مستقل و آزاد و یا اندک بودن آن در دوران قبل از دوم خرداد، ناشی از همین نگرش و تحلیل بوده است.

۴ - تشویق مسئولان کشور به کارهایی که آنان را در حد رقیب آحاد ملت پایین می‌آورد، از جمله تلاش‌های این باند تبه‌کار بود.

در اجرای همین طرح، وزارت اطلاعات نقش وزارت بازرگانی و حتی اتاق بازرگانی را بازی کرده و در صحنه عمل به تجارت روی می‌آورد. رقیب صنعتی تولیدگران کشور می‌شود و امثال آن.

می‌دانیم که در دنیای اقتصاد، سود بردن ملاک فعالیت‌ها و تلاش‌هاست که گاه به قیمت رقابت و ضرر رساندن به رقیب می‌انجامد. حال ملتی که ببیند، دستگاه امنیتی کشورش در صحنه تجارت به او خسارت می‌زند، چه حال و روزی پیدا می‌کند و آن وزارتخانه چه مایه اعتمادی را به دست می‌آورد.

این داستان درباره مسئولان و خانواده‌های آنان هم اتفاق می‌افتاد و هیچ هشدار جدی و تحلیل جامعه‌شناسانه یا روان‌شناسانه‌ای از سوی

دستگاه امنیتی داده نشد و یا لاقلاً بی‌گیری جدی به عمل نیامد چرا که «رطب خورده منع رطب چون کند». و البته برخی موارد دیگر هم هست که جای بحث آن در این مقوله نیست و در صورت لزوم می‌توان در یک بررسی همه‌جانبه به آن پرداخت.

۵- بزرگ‌نمایی کارهای بی‌ارزش و بی‌توجهی به مسائل اصلی یکی از هنرهای این باند بود. مثلاً یک انتقاد قابل تحمل را تبدیل به بحرانی بزرگ می‌کرد و در مقابل پدیده‌هایی همچون نارضایتی مردم، مطالبات اجتماعی و اخلاقی نسل جوان، موانع وحدت ملی، میزان تأثیر سیاست‌های اعمال شده در بخش‌های سیاسی و امنیتی و... در پایین‌ترین حد ممکن از توجه قرار می‌گرفت.

به گفته امیرمؤمنان علی (ع) به «تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ» پرداخته بودند که این روش هم منجر به سستی حکومت و سقوط آن می‌شود.

آثار این اشتباه در اصلی و فرعی کردن پدیده‌ها، از جمله در رفتار قوه قضاییه پدیدار می‌شد و می‌شود. یعنی دقت در عدالت، که اساسی‌ترین وظیفه دادگستران و داوران باید باشد به کناری می‌رود و همه همت آقایان و توجه ایشان جلب مطبوعاتی می‌شود که از دید آنان مخل نظام‌اند و باید طومارشان برچیده شود.

اگر جرایم مطبوعاتی واقعاً به عنوان جرائم مطبوعاتی مورد توجه قرار می‌گرفت اولاً هیچ تمایزی بین مطبوعات موافق و مخالف پدیدار نمی‌گشت (مثل آنچه در مورد خانه و توس اتفاق افتاد) و ثانیاً همه متهمان از کیفر و پاداش یکسانی بهره‌مند می‌شدند نه اینکه یک روزنامه تعطیل شود و روزنامه دیگر حتی توقیف نشود و حال آنکه اتهام یا جرم‌شان یکی است. (روزنامه سلام و کیهان).

از آنجا که قوه قضاییه و دادگاه ویژه روحانیت عمده‌ترین مصرف‌کننده

محصولات اطلاعاتی و امنیتی بودند، تاثیر فراوان این باند تبهکار در شکل‌گیری احکام قضایی جای تردید ندارد و به همین جهت بیشترین ضربه بعد از دستگاه‌های امنیتی، متوجه این دستگاه شد، هر چند دوستان در امر قضاء به آن بی‌توجهی نشان می‌دهند و شاید وقتی اقدام به ترمیم و تصحیح کنند که احتمالاً (خدای نخواست) برخی همدستان و همراهان سعید امامی را در بدنه دستگاه‌های قضایی بیابند.

۶ - تهییج و تحریک مسئولان و متدینان با اموری که برای آنان غیرقابل تحمل است و خبرسازی‌های دروغ و تهمت زدن و سعایت از افراد خدوم و پاک.

اینکه دامنه این بخش از فعالیت‌های سعید امامی و باند او تا کجا گسترده شده، امری است که مسئولان امر، بدون توجه به نتایج آن باید تحقیق و بررسی کنند و هر چه به دست می‌آید بدون تردید به آن ملتزم گردند و یا در صورت لزوم جبران، حتی‌المقدور جبران کنند ولی تردیدی نیست که کارهایی از قبیل کارناوال عصر عاشورا و یا مونتاژ عکس ریاست جمهوری در ایتالیا و امثال آن عبرت‌آموز است.

برای کسانی که به خود اجازه می‌دهند برای خراب کردن رقیب، همه ارزش‌های دینی و مقدسات مذهبی مردم را زیر پا بگذارند و یا برای ایجاد درگیری در کشور، انسان‌های بی‌گناه را در دل شب وحشیانه به قتل برسانند و حتی چهره‌های خدوم دو جناح را ترور کنند، این امکان وجود دارد که به کوی دانشگاه سبانه حمله کنند و بعد وانمود کنند که خود دانشجویان بوده‌اند.

برای آنان بسیار آسان است که مسجد را آتش بزنند و بعد بگویند «آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان مسجد و قرآن را آتش زده‌اند». آنها می‌توانند چادر از سر زنان بگیرند و بعد بگویند «طرفداران خاتمی چنین کرده‌اند» و فردا و فرداها هزاران جنایت و خیانت را مرتکب شوند و

بی‌گناهان را مسئول قلمداد کنند.

سخن با دوستانی است که با آتش لااقل ده ساله باند تبهکار امامی، امروز امثال نویسندهٔ این سطور را دشمن خود دانسته یا لااقل از «جناح ضد ارزش» یا «بی‌تفاوت» یا «تجدید نظر طلب» می‌دانند و می‌خوانند، که این دام گستردهٔ تبهکاران را بشناسیم و ابناء ملت را به جنایت و خیانت متهم نکنیم.

بیاید دوست هم باشیم و دوستانه خطاها را تذکر دهیم و برای تحکیم دوستی و برادری آحاد ملت بکوشیم. اگر قبول کرده‌ایم که دشمنان داخلی و خارجی در صدد تفرقه و درگیری جناح‌ها هستند، چرا رفتارمان را زمینه‌ساز وحدت قرار نمی‌دهیم. به این پیشنهادات فکر کنید؛

۱ - ترکیب تمام اجزاء حکومت را به گونه‌ای قرار دهیم که بوی تفرقه و تشّت از آن به مشام کسی نرسد. یعنی در امور انتصابی، محور همهٔ انتصابات و گزینش‌ها وحدت عملی باشد و هیچ‌کس خود را از این قاعده مستثنی نکند.

۲ - عفو عمومی اعلام شود تا آنانی که مجرم نبوده ولی مجازات شده‌اند و متهم نبوده ولی گرفتار شده‌اند به حق طبیعی خود برسند و آنانی که استحقاق کیفر داشته‌اند، رهین منت صاحبان حق قرار گیرند. این‌گونه است که آثار رفتار باندهای تبهکار را از دامان خود خواهیم زدود.

۳ - منافع ملی و دینی در همهٔ تصمیمات و رفتارها، ملاک اصلی باشد و قطعاً وحدت مبتنی بر این امور، همه جزئیات مورد نظر جناح‌ها را هم تامین خواهد کرد.

۴ - قانون اساسی که پیمان‌نامه و میثاق ملی ماست با همهٔ اجزاء و اصولش محور وحدت قرار گیرد.

۵ - همان‌طور که از قانون اساسی برمی‌آید، همهٔ ایرانیان، صاحب حق در حکومت جمهوری اسلامی هستند. پس شعار «ایران برای همه»

ایرانیان» که منافاتی با محوریت ایران در جهان اسلام ندارد، به عنوان یک اصل اساسی مورد نظر همه دست‌اندرکاران قرار گیرد.

۶- از آنجایی که اعتماد مطلق به هر دستگاهی، سبب فساد آن دستگاه می‌شود و وزارت محترم اطلاعات باید به دور از فساد و تباهی به این ملک و ملت خدمت کند، راههای نظارتی حکومتی (مثل مجلس) و غیرحکومتی (رسانه‌ها) به رسمیت شناخته شده و تقویت و تشویق گردد.

۷- در حقیقت «فرهنگ سیاسی» این مرز و بوم را بر دوستی و قانون‌مداری بنیان کنیم و با وسواس کامل از بروز دشمنی‌ها و قانون‌شکنی‌ها مانع شویم و این تلاش را در سایه نظام جمهوری اسلامی به تشکیلاتی منتهی کنیم که دیگران را آرزومند داشتن حکومتی اسلامی به شیوه ایران بیاییم.

این خواسته، دور از دسترس نیست اگر همگان بخواهند و از گذشته عبرت گرفته باشند (فاعتبروا یا اولی الابصار).

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام واهله و تذلل بها التفاف واهله و تجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك والقادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنيا والاخرة. برحمتك يا ارحم الراحمين.

گر تو قرآن بدین نمط خوانی

صبح امروز، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸^۱

می‌خواهم از سر دوستی و برادری به دانشمند گرامی، جناب آقای مصباح‌یزدی، تذکراتی بدهم، که خدای متعال فرموده است: «یادآوری کنید که مؤمنان را منفعت می‌رساند» و البته حضراتشان را اشارتی کافی است؛

۱. تبلیغ «خسونت‌ورزی» به نام دین، نه ایمان پیروان دین را تقویت می‌کند و نه رغبت غیرمؤمنی را به دین برمی‌انگیزد. آیا به قصد دفاع از عملکرد دوستان متدین، اساس ایمان به دین خدا را متزلزل کردن، کار پسندیده‌ای است؟

۲. سال‌های طولانی ممارست با حکمت متعالیه که از افتخارات آن جناب است، چگونه می‌تواند ثمراتی دور از حکمت عرضه کند؟ و شما را با برخی مستشرقان و بدخواهان اسلام که دین خدا را «خشن» و «دین شمشیر» معرفی کرده و می‌کنند همراه کند؟ قطعاً این امر زیننده جنابعالی نیست.

۳. آیا برای از میدان بدر کردن افراد و افکار رقیبان سیاسی، هتک حیثیت دین و انکار حقایق مبین، مجاز شمرده می‌شود؟ آیا همین بود

۱. روزنامه صبح امروز، ۲۳ مرداد ۷۸، سال دوم، شماره ۱۸۷، ص ۲.

میزان پای‌بندی به ارزش‌ها که رقیب را به عدم آن رجم می‌کردید؟ آیا این روش، همان روش ناپسندی که از سوی معصومان علیهم‌السلام پرهیز داده شده است (دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی قرار دادن و پروایی از صدمه رسیدن به دین نداشتن در جایی که دنیایشان را تأمین شده ببندد) نیست؟

۴. شیخ اجل سعدی شیرازی رحمه‌الله علیه آورده است که: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی بر او بگذشت. گفت: ترا مشاهر چندست. گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم. گفت: از بهر خدا بخوان. گر تو قرآن بدین نمط خوانی بیری رونق مسلمانی»^۱

۵. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در کتاب شریف مثنوی معنوی، آورده است:

یک مؤذن داشت بس آواز بد / در میان کافرستان بانگ زد
چند گفتندش مگو بانگ نماز / که شود جنگ و عداوت‌ها دراز
او ستیزه کرد و پس بی‌احتراز / گفت در کافرستان بانگ نماز
خلق خائف شد ز فتنه عامه‌ای / خود پیامد کافری با جامه‌ای
شمع و حلو^۲ با چنان جامه لطیف / هدیه آورد و پیامد چون الیف
پرس پرسان کین مؤذن، کو کجاست / که صلا و بانگ او راحت‌فراست
هین چه راحت بود زان آواز زشت؟ / گفت کاوازش فتاد اندر کنشت
دختری دارم لطیف و بس سنی / آرزو می‌بود او را مؤمنی
هیچ این سودا نمی‌رفت از سرش / پندها می‌داد چندین کافرش
در دل او مهر ایمان رسته بود / همچو مجمر بود این غم، من چو عود

در عذاب و درد و اشکنجه بدم / که بجنید سلسله او دم به دم
 هیچ چاره می ندانستم در آن / تا فرو خواند این مؤذن آن اذان
 گفت دختر: چیست این مکروه بانگ / که بگوشم آمد این دو چار دانگ
 من همه عمر این چنین آواز زشت / هیچ نشنیدم درین دیر و کنشت
 خواهرش گفتش که این بانگ اذان / هست اعلام و شعار مؤمنان
 باورش نامد پرسید از دگر / آن دگر هم گفت: آری ای پدر
 چون یقین گشتش رخ او زرد شد / از مسلمانی دل او سرد شد
 باز رستم من ز تشویش و عذاب / دوش خوش خفتم در آن بی خوف خواب
 راحت من بود از آواز او / هدیه آوردم به شکر، آن مرد کو؟
 چون بدیدش گفت ای هدیه پذیر / که مرا گشتی مجیر و دستگیر
 آنچه کردی با من از احسان و بر / بنده تو گشته ام من مستمر^۱
 ... از خدای سبحان می طلبم که سخنان برادر دینی و استاد حکمت و
 فلسفه، خدمتی به بیگانگان از دین نکرده باشد و آنان در غفلت
 بهره برداری از این غفلت ها باشند و دیگر بار سخنان غیر حکیمانه شنیده
 نشود. انه قریب مجیب.

نظام متعلق به هیچ فردی نیست هر قدر آن فرد بزرگ باشد

پیام هامون، ۲۵ مرداد ۱۳۷۸^۱

■ پیام هامون: جناب آقای قابل! با توجه به سخنانی که در هفته گذشته و قبل از ایراد خطبه‌های نماز جمعه مطرح شده است، نظر حضرت‌عالی در این مورد چیست و آیا دین مبین اسلام چنین نحوه برخوردی را می‌پذیرد و قبول دارد؟

□ اخیراً در مجامع مختلف از جمله در روزنامه‌ها و برخی از نشریات و همچنین از منابر رسمی‌ای مثل نماز جمعه بحث‌هایی در مورد خشونت و اینکه آیا اسلام با این خشونت‌ها سازگاری دارد یا ندارد مطرح شده است. اشکالاتی هم که برخی از مخالفین این بحث‌ها می‌گیرند، بیشتر پیرامون شیوه بحث‌ها است. یعنی معتقدند گاهی اوقات طرح مباحث به گونه‌ای است که در اذهان عمومی اینگونه شکل می‌گیرد که دین یک دین خشونت‌ورزی است و اسلام دینی است که خشونت را در مناسبات اجتماعی پذیرفته و به آن اهتمام می‌ورزد. در صورتی که ظاهراً اصل مباحثی که بعضی‌ها مطرح کرده‌اند و برخی نمونه‌های خشونت را هم نام برده‌اند برمی‌گردد به مجازات و کیفرهایی که در هر قانونی و در هر جایی از دنیا با یک مقدار تفاوت وجود دارد. شما هیچ جامعه‌ای را پیدا نمی‌کنید که برای افراد قانون‌شکن و متخلف مجازاتی را در نظر نگرفته باشد. از

مجازات‌های مالی و محرومیت از حقوق اجتماعی گرفته تا برخی از مجازات‌های بدنی، حبس و حتی در خیلی از کشورهای دنیا هم هنوز مجازات قتل هم وجود دارد.

داستان این نوع بحث برمی‌گردد به این که نحوه نگرش افراد به مسائل، باید نگرش صحیحی باشد و ما نباید طوری مباحث را مطرح کنیم افرادی که یک جلسه - دو جلسه پای صحبت‌های ما می‌نشینند و حرف‌های ما را گوش می‌کنند و در جلسات بعدی هم حضور ندارند، اینها خیال کنند آنچه را که شنیده‌اند همه حقیقت دین است و چون در مباحث اخیر بحث لزوم خشونت مطرح شده، پس اسلام یک دین خشنی است و مثل برخی از مستشرقان و افراد ناآشنا به مبانی دینی نتیجه‌گیری کنند که دین اسلام یک دین خشنی است.

یقین داریم که برخی از آقایان هم که قبل از خطبه‌های نماز جمعه صحبت کرده‌اند، آنها هم مقصد نهایی‌شان این نبوده که دین را به‌عنوان یک موجود خشن و یک پدیده خشونت‌بار مطرح بکنند.

آنها می‌خواستند در مقابل آنهایی که دعوت به رحمت و رأفت و دوستی و مودت می‌کنند بایستند و بگویند که نه آقا اینطوری هم نیست و ما در دین اسلام خشونت هم داریم.

بله، خشونت داریم اما خشونت در کجا و برای چه کسانی؟ آیا برای این که اسلام بسط پیدا کند، باید دست به شمشیر برد؟ آیا جنگ‌هایی که بعد از حضور پیغمبر (ص) انجام شده، همه آن جنگ‌ها با همه جزئیاتش می‌تواند مورد تأیید باشد؟ یا اینکه شما بعضی از مسائل را قبول می‌کنید، بعضی‌هایش را به‌عنوان انتقاد مطرح می‌کنید و می‌گویید این تصمیم، تصمیم درستی نبوده؟

حالا فرض هم بگیریم که شما همه آن رویدادها را تأیید بکنید. ما در شرایط واقعی جوامع آن روز، آنطور که باید و شاید تحلیل نکردیم. در تاریخ‌ها هم اگر بگردیم بعضی از این جزئیات را شاید پیدا بکنیم و

اختلاف نظر هم بین اهل تاریخ و علما هست. بعضی‌ها می‌گویند در فلان ماجرا مسلمانان به حمایت از مستضعفین و ستم‌دیدگان رفته‌اند و یک عده هم می‌گویند که نه، برای کشورگشایی رفته‌اند.

اگر برای کشورگشایی رفته‌اند و برای اینکه به اصطلاح خودشان اسلام را با شمشیر گسترش بدهند، قطعاً کار اشتباهی کرده‌اند و اسلام موافق این نیست. اما اگر برای این رفته‌اند که مردم را از تحت ظلم خارج کنند، این امری است بسیار پسندیده و نمی‌شود گفت که اسلام دین خشونت و شمشیر است.

اینجا باید گفت که اسلام دینی است که از ستم‌دیدگان و مظلومان حمایت می‌کند. کمک کردن به مظلوم عین حق است. امیرالمؤمنین هم می‌فرماید: «کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» کمک به مظلوم رساندن کاری است که همه جای عالم انجام می‌گیرد. اسم این هم خشونت نیست؛ بلکه منع از خشونت است. حالا اینها را اگر در جایگاه خودش مطرح کنیم، می‌فهمیم که خشونتی در دین اسلام نیست. این که مطرح می‌شود در مقابل رحماء بینهم، اشداء علی الکفار هست، در خود قرآن آمده با کدام کفار باید اینگونه برخورد کرد؟ آن کسانی که با شما برخورد کردند، تجاوز کردند، شما را از دیارتان اخراج کردند، به شما ظلم‌ها روا داشتند. و در یک کلام هرکس که ظلم کرده شما با او برخورد کنید. این، غیر از آن است که یک نفری که با شما کاری ندارد و فقط از لحاظ اعتقادی مثل شما نمی‌اندیشد را از حقوقش محروم کنید و بگویید که با او برخورد کنند. دستور اکید داریم که با اینگونه افراد باید با خوشی و مهربانی برخورد کرد و کوچکترین تعرضی به آنها روا نداشت. واقعاً بعید است از این آقایان عالم که عمرشان را صرف مسائل انسانی کرده‌اند، بیایند و در جو اجتماعی و هیجانات سیاسی دچار احساسات بشوند و توجه نکنند که آثار و عواقب گفته‌هایشان چیست! نحوه طرح مباحث اخیر صحیح نیست و مطالب به گونه‌ای مطرح می‌شود که به مخاطب اینگونه التقاء می‌شود که

گوینده و صاحب بیان مدعی است که اسلام دین خشنی است و قطعاً این مراد گوینده نیست و اگر کسی می‌فهمد، زبانی را که گوینده به کار گرفته وافی مقصود نیست، قطعاً باید به او تذکر بدهد تا از این کلمات بهره نگیرد.

■ طی دو سال گذشته روزنامه‌هایی همچون توس و جامعه و زن به اتهام اقدام علیه امنیت ملی یا تشویش اذهان عمومی توقیف شدند و از انتشار بازماندند، واقعاً صحبت‌های اخیر آقای مصباح‌یزدی به نوعی تشویش اذهان نیست که قوه قضاییه ایشان را تحت پیگرد قرار نمی‌دهد؟

□ بله، بسیاری از نویسندگان و گویندگان ما در این مدت از سوی قوه قضاییه متهم به اهانت به دین و مقدسات یا تشویش اذهان عمومی یا تحریک افراد به برخوردهای نامناسب شدند. این نویسندگان و نشریات محاکمه شدند و در بسیاری موارد محکوم و تعطیل شدند. این مسائل برای دستگاه قضایی خیلی مهم بوده است الان هم جا دارد که آن افراد به میدان بیایند و بگویند این‌گونه تبلیغ از دین که بسیاری از افراد اهل دین و حوزویان هم به آن واکنش نشان دادند، اینها را چرا به عنوان تشویش اذهان عمومی یا تبلیغ علیه دین یا علیه پیغمبر (ص) محسوب نمی‌کنند؟ و چرا دستگاه قضایی با این تخلفات برخورد نمی‌کند؟

البته چون مطمئنم و این امر برایم ثابت است که دستگاه قضایی ما کاملاً جناحی و سیاسی است و آن عدالتی که از دستگاه‌های قضایی در رسیدگی به تخلفات و بررسی مسائل انتظار می‌رود، رعایت نکرده و نمی‌کند، طبیعتاً این انتظار را از قوه قضاییه ندارم که با امثال آقای مصباح یا روزنامه کیهان یا هفته‌نامه صبح و یالثارات برخورد جدی یا برخورد مشابهی با برخوردهایی که با جناح مخالف اینها می‌کنند، داشته باشند. لذا هیچ توقعی از اینها ندارم و اگر یک روزی دادگری وجود داشته باشد

که بخواهد به دادی رسیدگی بکند، قطعاً یکی از مدعیان دستگاه‌های قضایی - اینکه می‌گویم دستگاه‌ها به این خاطر است که قوه قضاییه ما برخلاف قانون اساسی، یک دستگاه نیست و دادگاه ویژه روحانیت هم در کنار آن هست - من خواهم بود که از مجموعه این دستگاه‌های قضایی شکایت خواهم برد. خیلی‌ها در این مملکت هستند که اگر فرصتی به دستشان بیاید و مطمئن باشند که جایی به مسائلشان رسیدگی می‌کند، قطعاً شاکی قوه قضاییه خواهند شد و به همین لحاظ بنده هیچ توقع و انتظاری از این آقایان ندارم و حتی به نظرم می‌رسد که داشتن چنین توقعی یک مقدار دور از واقع باشد که دستگاه قضایی ما با افرادی مثل آقای مصباح‌یزدی برخورد بکند. ولی اگر جایی بخواهد به اتهامات عادلانه رسیدگی بشود و فرض هم این باشد که هرگونه بحث اینچینی که افراد کرده‌اند و مورد محاکمه قرار گرفته‌اند و مجازات شده‌اند، حق بوده باشد (تأکید می‌کنم اگر فرض بگیریم مجازات حق آن افراد بوده باشد)، قطعاً باید با امثال آقای مصباح هم برخورد صورت می‌گرفت چرا؟ چون کار این آقایان و سخن این آقایان به مراتب از صحبت‌های افرادی که تا به امروز محکوم شده‌اند سنگین‌تر بوده است. زیرا ظاهراً برداشت عمومی از حرف‌های ایشان این است که آقای مصباح دارد گروه‌ها را دعوت به خشونت می‌کند و کلماتی هم که ایشان به کار گرفته بعضاً همین معنا را دارد. اگرچه من دلم نمی‌خواهد باور کنم که یک انسان بعد از یک عمر تحقیق و تدریس و درک مسائل دینی، عالماً و عامداً بخواهد ضربه به دین بزند اما قطعاً ایشان ناخواسته با این بحث‌ها ضرباتی هم زده و بهانه‌هایی هم به دست دشمنان دین داده است و اگر اینها ملاک رسیدگی باشد، می‌شد حداقل رسیدگی کنند و از ایشان لااقل التزام بگیرند که دفعات بعد اینگونه دین خدا را هتک نکنند. به نظر من برخی از مباحث ایشان به هتک حرمت دین منجر شده است.

■ در هفته‌های قبل موضوع دادگاه روزنامه‌سلام و محکومیت آقای موسوی خوئینی‌ها را هم داشتیم. به نظر جناب‌عالی تبعات این نوع برخورد با چهره‌های خدومی که عمری را در خدمت نظام جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند، چیست؟

□ این قضیه برمی‌گردد به مسائل کلی که در کشور موجود است. لااقل بعد از افشای باند تبهکار سعید امامی در وزارت اطلاعات روشن شده که لااقل ده سال دستگاه امنیتی ما و به‌ویژه شخص سعید امامی در مقام معاونت آن وزارت، مشغول توطئه و برهم زدن مناسبات صحیح اجتماعی بوده است. این از بیانیه سازمان قضایی نیروهای مسلح و همچنین از ادعاهای سران جناح‌های سیاسی کشور برمی‌آید. وقتی اینها می‌گویند طرف نفوذی بوده یا مأمور بیگانه بوده، مشخص می‌کند که از همان ابتدا که آمده با این هدف آمده که نظام را دستخوش آشوب و تشنج کند. و الا معنا ندارد که بگویند او نفوذی بوده!

خب این فرد وارد دستگاه اطلاعاتی شده و از طرف دیگر هم نحوه اداره مملکت به این صورت بوده که تمام مراجع تصمیم‌گیری در کشور در مواردی که راجع به افراد می‌خواسته‌اند تصمیم‌گیری می‌کردند. صرف نظر از این مسائل برای تبیین وضعیت امنیت کشور، بولتن‌ها و گزارشات موضوعی هم وزارت اطلاعات داشته که این گزارشات را مستقیم به مسئولان عالیرتبه می‌داده تا آنها بخوانند. خب این فرد (سعید امامی) به عنوان معاون امنیتی وزارتخانه می‌توانسته به میل و دلخواه خودش و طی برنامه‌هایی که داشته، جهت‌دهی کند و خبرسازی کند و افراد مورد بحث هم که اغلب از اخبار مطلع نمی‌شدند تا اگر دروغ بود، اخبار دروغ را تکذیب کنند. او هم این حرف و حدیث‌های کذب را به مسئولین می‌داده و عملاً جهت‌گیری مسئولین نسبت به افراد تغییر می‌کرده. دوستان دشمن و دشمنان دوست جلوه می‌کردند. افراد بی تفاوت و ناتوانان توانمند و افراد توانا و خدوم به عنوان انسان‌های ناباب

معرفی می شدند. این روند در جای جای وضعیت کشور ما جاری بود؛ از انتخابات مجلس تا خبرگان و حتی انتخابات ریاست جمهوری و در صحنه های بعد از انتخابات دوم خرداد به چشم می خورد. ضمن اینکه این روال یک روال قانونی و عرف شده بود. یعنی هرگزینش و انتخابی منوط به استعلام از وزارت اطلاعات بود.

و این افراد چون می دانستند که هیچ کس هم در مورد نظریاتشان اما و اگری نمی گوید، هرچه می خواستند می گفتند. اما در شکل گیری این نظریه که مثلاً افرادی مثل آقای موسوی خوئینی ها انسان های غیرخودم یا خائن هستند، در شکل گیری این ذهنیت، لااقل برای برخی افراد این جامعه یا حداقل خاکستری شدن فضا برای امثال آقای خوئینی ها، قطعاً امثال سعید امامی ها نقش داشتند.

اگر آقای خوئینی ها سمت رسمی پیدا نمی کند، اگر برخی از این افراد در رده ایشان تأیید صلاحیت نمی شوند، یا اگر برخی ها به دادگاه ها کشیده می شوند، اینها همه با آن صحنه سازی ها و اطلاعات و داده هایی است که امثال سعید امامی و باند او به دستگاه های تصمیم گیری کشور داده اند یا زمینه سازی را برای روز مبادا کرده اند.

اگر این جهت را مورد توجه قرار دهیم، هیچ گاه تعجب نمی کنیم که آقای خوئینی هایی که تقریباً برای شروع افشای باند سعید امامی، قدم اول را در مطبوعات برداشت و قبل از بیانیه وزارت اطلاعات، اولین سرنخ ها را به صورت علنی داد که افرادی در داخل دستگاه امنیتی دست به این قتل ها زده اند، باید هم مورد انتقام این ها قرار می گرفتند. من نمی خواهم بگویم که دستگاه قضایی ما دارد این سناریو را اجرا می کند؛ ولی ناخواسته یقین دارم که هنوز تحت تأثیر برنامه ها و آثار و عواقب کارهای سعید امامی قرار دارد. اگر قبول داریم که سعید امامی برای به هم ریختن کشور و برای بدبین کردن جناح ها به هم و برای ایجاد ناامنی در کشور اقدام می کرده، امروز برخوردهایی که با آقای خوئینی ها یا امثال ایشان، قبل و بعد از او،

انجام گرفته یا انجام می‌گیرد، اینها قطعاً به ضرر وحدت جامعه و به نفع به‌هم‌ریزی جامعه و رویارویی جناح‌ها با هم خواهد بود و من تعجب می‌کنم که چطور مسئولان دستگاه قضایی متوجه این آثار و عواقب نیستند.

حالا اگر آقای خوئینی‌ها از حقوق اجتماعی خود محروم شود، بعضی‌ها مثل دبیر هیئت مؤتلفه می‌گویند که این را شما باید به منزله اوج عدالت اجتماعی بگیرید که یکی از دوستان امام را هم در نظام جمهوری اسلامی محاکمه می‌کنند، خوب ما فرض می‌گیریم که اینطور باشد. مگر امام (ره) دوستان دیگری نداشت که تخلفات رسمی داشته‌اند و هیچ‌گونه رسیدگی نشده. بحث بر سر تبعیض‌هاست. مردم عدالت را در هر شکل می‌پذیرند اما تبعیض را ناروا می‌دانند. وقتی افرادی جرم‌های بدتر از آنچه به آقای موسوی‌خوئینی‌ها نسبت می‌دهند، انجام داده‌اند و هیچ‌گونه مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، وقتی مردم این برخوردهای تبعیض‌آلود را می‌بینند، آن موقع است که سؤال می‌کنند چرا قوه قضاییه اینگونه برخورد می‌کند؟ وقتی آقای کرباسچی به‌خاطر برخی از مسائل مالی مورد سؤال و بعد هم محاکمه و بعد هم مجازات قرار می‌گیرد ولی افراد دیگری که رقم‌های درشت‌تر از آنچه به او نسبت می‌دهند دستکاری کرده‌اند و از آنها بهره‌گرفته‌اند، هیچ‌گونه سؤال و جوابی نمی‌شوند، اینجاست که مردم می‌پرسند این چه نوع عدالت و قضاوتی است؟

بحث ما بر سر همین برخوردهاست. والا اینکه فردی چون نزدیک به امام (ره) بوده، نباید وقتی تخلفی کرده به آن رسیدگی بشود، نخیر هیچ‌کس چنین چیزی نمی‌گوید، آقای خوئینی‌ها هم اگر تخلف کرد باید رسیدگی بشود؛ اما چه تخلفی؟ اینکه نامه سعید امامی را افشا کردند، این نشر اکاذیب یا تشویش اذهان عمومی است؟ آیا معنی این کار آن نیست که باید نظرات باند امامی در لفافه بماند و مردم نفهمند که او و باند منتسب به او چه تفکرات و دیدگاه‌هایی نسبت به مردم و مطبوعات و... دارد؟!

بعد هم این نوع برخوردها مگر به آقای خوئینی‌ها محدود می‌شود؟ مگر با برخی مراجع ما یا اندیشمندان ما مثل آقای کدیور به گونه دیگری رفتار کردند؟ مگر غیر از این است که جرم کدیور این بود که اسرار هویدا می‌کرد؟

من احتمال می‌دهم که هنوز باقی مانده باند امامی در برخی صحنه‌ها وجود دارند و آنها این میدان‌ها را شلوغ می‌کنند. خدا نیاورد ولی شاید بخشی از آن باند در دستگاه قضایی ما وجود داشته باشند، اینجاست که ما خیلی باید حساسیت‌هایمان را بیشتر بکنیم و به دفع آن ریشه‌ها همت بگذاریم.

عامل بسیاری از این رخدادها آن است که ما همه چیز را سیاسی کرده‌ایم، چیزهای مهمتر از بازی‌های سیاسی هم هست. دین یکی از آنهاست، نظام یکی از آنهاست. نظام متعلق به هیچ فردی نیست هر چقدر آن فرد بزرگ باشد. از امام که ما بزرگتر نداشتیم. اگر بنا بود امام عین نظام باشد که با رحلت امام (ره) و از میان رفتن ایشان، باید نظام هم متلاشی می‌شد؟ ولی این نظام می‌خواهد بماند ولو امام از دنیا برود؛ افکار امام که هست. بینش او که هست. پس دوام و بقای انقلاب به افراد بستگی ندارد. به افکار صحیح افراد بستگی دارد. این افکار ممکن است که شکل دهنده بخشی از نظام باشد. اما هیچ فردی نمی‌تواند خودش را معادل نظام قرار دهد. همانطور که هیچ فکری نمی‌تواند خودش را معادل نظام بداند.

قطعاً اگر این نوع کلان‌نگری داشته باشیم و مسائل ملی و عمومی را در حد مسائل جناحی تنزل ندهیم مشکلات حل خواهد شد.

حالا اگر آقایان فکر می‌کنند قضیه روزنامه سلام با تعطیل حل می‌شود! خب برای آقای خوئینی‌ها یا دوستان ایشان مشکل نیست. ولی این تفکر که هنوز خیال کنیم مطبوعات خطرند، ولی در دستگاه اطلاعاتی ما افرادی مثل امامی رشد کنند و هیچ‌گونه نظارتی بر عملکردشان نباشد، این تفکر، تفکر خطرناکی است.

اختلاف نظرهای علمی از نوع بازی‌های سیاسی نیست

خرداد، ۹ شهریور ۱۳۷۸^۱

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْإِخْتِلَافُ». اگر کسی که نمی‌داند سکوت کند، اختلاف برطرف می‌شود. و همو فرموده است: «الْأَنَاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا». مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند (یا دشمنی می‌کنند تا وقتی که در نادانی هستند). و اکنون نمونه‌هایی از تعصبات دینی برادرانی که از سرب‌بی‌اطلاعی به دشمنی با برادران دینی خود و صدور احکام شرعی آن‌چنانی! پرداخته‌اند ارائه می‌شود:

۱. «نویسنده... در خلال نوشته عاری از منطق و استدلال خود تنها به مواضع متفاوت دو نفر از عناصر مسئله‌دار نظیر آقای منتظری و دکتر سروش استناد کرده است. مواضعی که یا در حد بازی با لفظ است و یا انکار گستاخانه ضروریات دین»^۲.

۲. «در این میان قیافه کسانی بیشتر مضحک و دیدنی است که در لباس دین، ادعاهایی را بر زبان می‌رانند و بر کاغذ می‌نگارند که اساساً هیچ برهان و حجت دینی در آنها یافت نمی‌شود. اینان که طوطی‌صفت به

۱. روزنامه خرداد، ۹ شهریور ۷۸، سال دوم، شماره ۲۱۰، ص ۶.

۲. کیهان، یکشنبه ۷۸/۵/۲۴.

تکرار گفته‌ها و خواسته‌های اغیار و مخالفان دین مشغولند، لاجرم به جایی می‌رسند که حیثیت یک روحانی عالیقدر را لگدکوب می‌کنند»^۱.

۳. «این تفکر اسلام آمریکایی است که در اسلام خشونت وجود ندارد. در اسلام نه تنها اعمال خشونت علیه کفار و دشمنان اسلام واجب است، بلکه کشتن مرتدین و کسانی که منکر ضروریات دین می‌شوند نیز واجب است»^۲.

۴. «اجماع علمای اسلام اعم از خاصه و عامه بر این است که هر مسلمانی منکر ضروریات اسلام شود، مرتد شده و مرتد کافر است و باید کشته شود و این حکمی متخذ از قرآن و سنت است»^۳.

۵. «احکام قرآن و اسلام در مورد ارتداد روشن‌تر از آن است که اما و اگرهای چهارنفر طلبه و نیمه‌ملای عقده‌ای و مطرود که در زمان تصدی مسئولیت‌هایی در جمهوری اسلامی، ننگ و رسوایی آفریدند چیزی از وضوح آن بکاهد. کسانی که کمونیست هستند، کسانی که ملی‌گرا و لائیک هستند و مخالف اجرای احکام قصاص و سایر احکام اسلام می‌باشند، کسانی که به دنبال تحکیم روابط ایران و غرب بوده و به خاطر خشنودی غرب می‌خواهند جوانب دینی جمهوری اسلامی را کم‌رنگ کنند، یقیناً مرتدند»^۴.

۶. «نظریات آیت‌الله مصباح‌یزدی، فتوای شخصی نیست بلکه احکام تردیدناپذیر و مورد اجماع علمای اسلام است و کسی حق تردید در آن را ندارد. ایشان یک مجتهد مسلم هستند و حق دارند احکام دین را با وضوح و صلابت تمام بیان کنند»^۵.

۷. «در مورد خشونت، نظر اغلب نیروهای حزب‌اللهی و انقلابی این

۲. هفته‌نامه جبهه، ۷۸/۵/۲۳.

۴. جبهه، ۷۸/۵/۲۳.

۱. کیهان، ۷۸/۵/۲۴.

۳. جبهه، ۷۸/۵/۲۳.

۵. جبهه، ۷۸/۵/۲۳.

است که باید دشمنان نظام اسلامی و لیبرال‌ها و تجدید نظر طلبان در خوف و هرب و رعب به سر برند و همواره تمام هم آنها به جای آن که مصروف مبارزه با ملت ایران شود، معطوف به حفظ جانشان و پنهان کردن خود باشد. آنها هیچ حقی در نظام الهی ندارند و دشمن ایران، اسلام و انقلاب اسلامی‌اند و حتی صلاحیت اداره زن و بچه‌های خود را هم ندارند و این معامله‌ای است که پیامبر خدا با مرتدین انجام داده و هرکس پیرو پیغمبر است باید احکام اسلام را در مورد افراد مرتد و بیمار دل قبول داشته باشد»^۱.

این احکام به ظاهر دینی، در توضیح المسائل دو نشریه مدعی طرفداری از دین و ارزش‌های دینی و توسط نویسندگانی صادر شده است که حداقل اطلاعات فقهی را هم کسب نکرده‌اند.

از آنها نمی‌توان انتظار داشت که حرمت «فتوی دادن بدون آگاهی و علم» را بدانند ولی از بزرگانی که این آقایان به دفاع از ایشان قلم‌فرسایی کرده‌اند و آنانی که حرفشان در این دوستان ناآگاه مؤثر است انتظار می‌رود که از بیراهه خطرناکی که در کمین این عزیزان غافل قرار دارد آگاهشان کنند.

از آنجا که گمان می‌کنم بعضی تذکرات برای نویسندگان و خوانندگان دو نشریه یادشده مفید باشد به چند نکته اشاره می‌کنم:

۱. نسبت دادن «انکار گستاخانه ضروریات دین» حداقل به فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری خود گستاخی آشکاری است که از توهین نویسنده اطلاعات در سال ۵۶ نسبت به امام خمینی (ره) سنگین‌تر است و جا دارد که آدمی از این ماتم «استرجاع» کند.

اگر یک اهل نظر و منطق و آشنای به مبانی دینی و فقهی چنین ادعایی

می‌کرد، جا داشت که اندکی تأمل شود ولی یک غافل از موقعیت خود و متعددی به حریم فقه، که تنها هنرش حضور در یک نشریه خبری است، به خود اجازه می‌دهد که درباره احکام دین خدا اظهار نظر کند، آن‌هم درباره رأی و نظر یک فقیهی که امام امت (ره) فقه او را در قبل از انقلاب سنگین‌تر از بسیاری بزرگان معرفی کردند و عنوان «فقیه‌عالیقدر» را به ایشان دادند و دوست و دشمن نسبت به آشنایی او با مبانی دینی و توانایی او در استنباط احکام الهی، اقرار کرده و می‌کنند.

تعجب‌آور آن است که همین نویسنده به دفاع از «حیثیت یک روحانی عالیقدر» به آنانی که انتقادهایی نسبت به اظهارات آیت‌الله مصباح‌یزدی نموده‌اند، می‌تازد!! «رطب خورده منع رطب چون کند؟»

وقتی به این آسانی یک غیرمتخصص جاهل به احکام خدا، به یک متخصص زبردست احکام خدا اتهام «انکار ضروری دین» را متوجه می‌کند، حساب دیگران پاک است!

۲. در نمونه شماره (۲) تمامی پاسخ‌هایی که از سوی حوزویان به جناب آقای مصباح‌یزدی داده شده، با انگ «بدون برهان و حجت دینی» و «تکرار گفته‌ها و خواسته‌های مخالفان دین» از میدان رانده شده‌اند.

اگر آیات و روایاتی که حداقل این نگارنده در یادداشت روزنامه‌خرداد آورده‌ام و متذکر شده‌ام که تنها «مشتی است از بسیار» حجت دینی نیستند، پس چه چیزی نزد فقهای فقه‌ناشناسی (چون نویسندگان این دو جریده) حجیت دارد.

۳. جداً تأسف‌آور است که عزیزان مدعی عاشق حق و حقیقت و دلدادگان بنیانگذار جمهوری اسلامی، حتی از نظر فقهی امام خمینی (ره) اطلاع ندارند و بی‌مخابا می‌نویسند که «اجماع علمای اسلام بر این است که هر مسلمانی منکر ضروریات اسلام شود مرتد و کافر است و باید کشته شود». (نمونه ۴)

امام خمینی (ره) در کتاب الطهاره^۱ که کتاب استدلالی فقهی و نگاشته خود ایشان است مطلبی آورده اند که ترجمه آن اینگونه است:

«آنچه در حقیقت اسلام معتبر است به گونه ای که پذیرنده آن را مسلمان می نامند، چیزی جز اصول سه گانه (یا چهارگانه) نیست که عبارتست از: ۱- اصل وجود خدا ۲- یگانگی او ۳- نبوت و پیامبری ۴- و احتمالاً اعتقاد به آخرت و روز جزا.

بقیه قواعد عبارت است از احکام اسلام که هیچ دخالتی در اصل اعتقاد به اسلام» ندارد.

اگر فرض کنیم که کسی به اصول اعتقادی سه گانه (یا چهارگانه) فوق معتقد بوده ولی به خاطر برخی شبهات به احکام اسلام اعتقادی ندارد، چنین فردی، بازهم، مسلمان است (به شرطی که عدم اعتقاد به احکام، منجر به انکار نبوت نشود).

البته نمی شود کسی هیچ حکمی از احکام اسلام را قبول نداشته باشد و مع ذلک معتقد به نبوت باشد ولی می شود که به نبوت اعتقاد داشته باشد ولی بعضی از احکام ضروری یا غیر ضروری آن را (به خاطر برخی پرسش ها یا کج روی ها) قبول نداشته باشد.

پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند که نماز و حج در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان ما (زمان های اخیر) واجب نیستند، اهل دین چنین انسانی را «نامسلمان» نمی شمرند، بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل، هرکس شهادتین را بگوید مسلمان است...»
امام (ره) در آخر بحث چنین نگاشته اند: «والانصاف ان دعوی کون

الاسلام عبارۀ عن مجموع ما جاء به النبی (ص) و ترک الالتزام ببعضها بای نحو موجبا للکفر مما لا یمكن تصدیقها ولهذا ان الشیخ الاعظم لم یلتزم به بعد الکروالفر^۱ - عدل و انصاف حکم می کند که؛ ادعای این که اسلام عبارت است از مجموع آن چیزهایی که پیامبر (ص) از احکام و عقاید آورده به نحوی که عدم التزام به برخی از آنها (به هر دلیل که باشد) موجب کفر می شود، از جمله ادعاهایی است که نمی توان آن را پذیرفت و تصدیق کرد. و به همین جهت شیخ انصاری (ره) بعد از تلاش فراوان آن را نپذیرفته است».

می بینیم که امام خمینی (ره) می فرماید، حتی کسی که نماز یا حج را امروزه واجب نمی داند (و به خاطر برخی سئوالات یا اشتباهات به این تصور رسیده است) مسلمان است و مرتد محسوب نمی شود تا چه رسد به سایر ضروریات دین یا احکام غیر ضروری دین.

از طرفی امام (ره) اذعان می کند که شیخ انصاری هم موافق نظر ایشان است. حال نویسنده نشریه جبهه از کجا «اجماع علمای اسلام از عامه و خاصه» را بر این امر پیدا کرده است که امام خمینی (ره) و شیخ انصاری (ره) از آن اطلاع نداشته اند، آن هم اجماعی که با این شدت «حجت» باشد!

جالب تر آن که در نمونه ۶ رسماً حکم صادر کرده اند که: «مورد اجماع علمای اسلام است و کسی حق تردید در آن را ندارد». یعنی امام (ره) و شیخ انصاری (ره) که تردید کرده بلکه دقیقاً فتوای برخلاف داده اند، از این «دستور نشریه جبهه» تخلف کرده اند و احتمالاً باید تنبیه شوند و بنابر عنوان یادداشت که «حمله طرفداران اسلام آمریکایی به آیت الله مصباح یزدی» است، ناخواسته امام (ره) و شیخ انصاری را هم جزو

طرفداران اسلام آمریکایی گذاشته‌اند (العیاذ بالله).

برادرانه به این عزیزان (حتی اگر طلبه باشند) توصیه می‌کنم که پا را از گلیم خود فراتر نگذارید و در محدوده بحث‌های فنی و دقیق فقهی و کلامی وارد نشوید و تصور نکنید که اختلاف نظرهای علمی از نوع بازی‌های سیاسی است که احتیاج به رعب و پنهان کردن خود و حفظ جان داشته باشد.

۴. در نمونه ۵ مصادیقی برای «مرتد» معرفی شده‌اند که از نظر حقوقی می‌توانند علیه نشریه، اعلام جرم کنند و قطعاً از جنبه فقهی، بی‌اساس و نامربوط با عناوین فقهیه است و کاملاً برخلاف نظر امام خمینی (ره) و سایر فقهای موجود می‌باشد.

این‌گونه بی‌پروایی، نتیجه‌ای جز بی‌تقوایی و دوری از رحمت حق تعالی در پی نداشته و ندارد و بهتر است که افراد مؤثر در این دوستان غافل، هرچه زودتر جلوی این برداشت‌های «خوارچ‌گونه» از دین و احکام آن را بگیرند تا خدای نخواستہ فاجعه «قتل‌های زنجیره‌ای» مکرر نشود و بیش از این چهره نظام جمهوری اسلامی ملوک نگردد (علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد).

۵. در گزینه شماره ۶ آمده است: «ایشان یک مجتهد مسلم هستند و حق دارند احکام دین را با وضوح و صلابت تمام بیان کنند» این حکم مولوی که معلوم نیست با کدام ولایت شرعی از سوی نویسنده صادر شده است «اتفاقاً» حق است. ولی هر مجتهدی چنین حقی را از جانب شرع و عقل داشته و دارد و این حقی عمومی است که تبعیض‌بردار نیست. می‌ماند یک مطلب مهم و آن «تشخیص اجتهاد» است که حق نشریه جبهه نیست که خود را «معرف» مجتهدان قرار دهد. آنانی می‌توانند درباره اجتهاد مجتهدان و ملایی ملایان یا «نیمه‌ملایان» اظهار نظر کنند که خود صلاحیت علمی لازم را داشته باشند. برای رضای خدا این کار را

سیاسی نکنید و بگذارید مسئولان حوزه‌های علمیه از جنبه علمی، آن را ببینند تا خدای ناخواسته کم‌سوادهای موافق را برتر از باسوادهای مخالف معرفی نکنند.

۶. قانون اساسی که مبتنی بر آرای مجتهدان و مراجع وقت و از جمله حضرت امام خمینی (ره) نوشته شده، وظیفه دولت جمهوری اسلامی را ایجاد امنیت و آرامش و آسایش برای همه آحاد ملت می‌داند ولی برادران نشریه جبهه، به رأی خود و رأی امام (ره) و رأی همه مسئولان قبلی و فعلی نظام که در دو نوبت به این قانون اساسی داده شده پای‌بند نیستند و رسماً اعلام می‌کنند که درصدد ایجاد رعب و هراس برای برخی شهروندان کشور هستند.

این چیزی جز «نکث عهد» و «خودسری» نیست و عنوان «حزب الهی و انقلابی» ماهیت عمل بر ضد قانون را تغییر نمی‌دهد و البته عذاب اخروی و دنیوی آنانی که «پیمان‌شکنی» می‌کنند در روایات معتبره بسیاری وارد شده و امیدوارم که این دوستان پند برادرشان را بشنوند و مسیر خود را عوض کنند.

۷. از مسئولان نظام و بزرگان موجه‌تر و این برادران کم‌سن و سال و اکثراً جبهه‌نדיده و عاشق جبهه انتظار می‌رود که این نوشته‌ها و اظهارنظرها را نادیده نگیرند و بر کمی عددشان تکیه نکنند.

استدلال‌های ناپایدار این برادران را با دادن اطلاعات درست و راهنمایی‌های مسئولانه، تکمیل کنند و آرامش را به این عزیزان برگردانند تا در فضای آرام و مطمئن به کسب علم و تقوی و نظم و ترتیب توفیق یابند.

مدارا با حاکمان، جفا بر شهروندان

۱۶ / شهریور ۷۸

صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا...

... مبین به سیب زنخدان که چاه در راهست

کجا همی روی ایدل بدین شتاب کجا

«حافظ»

در قرآن کریم جمله ای است که می پرسد «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» - به کجا

می روید؟! - و هر کس با قرآن مأنوس است باید از خود پرسد؛ به کجا

می رویم؟

کدام مقصد را هدف گرفته ایم و چه ابزاری برای رسیدن به آن در نظر

گرفته ایم؟

رسیدن به جامعه ای دینی و انسانی که مقصد اعلام شده ما بوده است

آیا با مراعات حقوق یکدیگر تامین می شود یا با تعدی از حق؟ آیا با تحمل

و صبر جفاهای دوستان میسر می گردد یا با انتقام و کفر؟

کجاست جای دعوت قرآنی «وَأَنْ تَعْقُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى» و «وَأِنْ تَعْقُوا

و تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» که متدینان را به گذشت و

جوانمردی می خواند؟

در کجای قرآن فراخوان داده است که مثلاً «از مردم این گونه شکایت

کنید و این‌گونه شکایت خود را پی‌گیری کنید تا رقیب خود را منکوب و محکوم کنید؟». چرا به اسم احیاء امر به معروف و نهی از منکر و به جای «اصلاح بین الناس» این‌گونه عمل می‌کنیم؟! کدام معروف را به این شیوه ترویج می‌کنیم و کدام منکر را جلوگیری کرده‌ایم؟

آیا دستگاه قضایی ما بیکار مانده و هیچ پرونده‌ای برای رسیدگی ندارد که فراخوان شکایت و پرونده سازی می‌دهیم؟ آیا این کار خدمت به دستگاه قضایی و نظام جمهوری اسلامی است؟

زهرای مرضیه سلام‌الله علیها می‌فرماید: همسایه خوب کسی است که بر اذیت و آزار همسایگان خویش، صبر و تحمل ورزده آن کس که از آزار همسایه پرهیز می‌کند. یعنی پرهیز از آزار دیگران و وظیفه اولیه هر انسانی است ولی فضیلت از آن کسی است که بردبارانه، اذیت همسایگان را تحمل می‌کند.

صدیقه طاهره (س) می‌توانست توصیه کند که بروید و از همسایه بد شکایت کنید. ولی چنین توصیه‌ای نکرده و خلاف آن را ترویج کرده است.

چرا در توصیه‌ها و عملکردها از دعوت به مدارا و حلم و بردباری و گذشت و کرامت و تغافل و امثال اینها اثری نیست و در مقابل از شدت و کيفر و اصرار و اشاعه افشاگری تبلیغ می‌شود؟

چرا ذره‌بین به دست گرفته‌ایم تا کوچکترین خطای خطاکاران را ببینیم ولی خطاهای اخلاقی بزرگ و بزرگترین خطای اجتماعی خویش را نمی‌بینیم و یا از کنار آن با تغافل می‌گذریم؟

این چه اخلاقی است که قانون را برای محکومیت و التزام عملی شهروندان در قبال حاکمان می‌دانیم و اصولاً تصور نمی‌کنیم که روی دیگر قانون، التزام حاکمان در برابر شهروندان را ترسیم می‌کند؟

چرا در برابر کوچکترین تخلف شهروندان از قوانین رسمی کشور، انواع مجازات‌ها را اعمال می‌کنیم ولی به آسانی از پاسخگویی نسبت به

تخلفات اجزاء حاکمیت در برابر شهروندان، طفره می‌رویم؟
 قانون و حقوق قانونی، جاده دوطرفه‌ای است که رفتار متقابل
 شهروندان و حاکمان را دربر می‌گیرد، نه جاده یک‌طرفه‌ای که کیفیت
 محکومیت توده را ترسیم کند.

آیا فاصله این اخلاق را با تبلیغات قبل از پیروزی انقلاب درباره
 حکومت جمهوری اسلامی و کیفیت آن نمی‌بینیم؟ یا معتقد به جواز
 «تخلف از وعده» شده‌ایم؟

هیچ‌کس مجاز نیست که با رفتار یا گفتار خود به گونه‌ای عمل کند که
 شهروندان احساس غبن کنند. باید همه تلاش طرفداران نظام به گونه‌ای
 باشد که قلب مردم را نسبت به تعهدات قانونی حاکمیت در برابر خویش و
 التزام به آن، مطمئن سازد که این بزرگترین پشتوانه هر نظام و حکومتی
 است.

هر رفتاری که به این اطمینان خدشه وارد کند «نقض غرض» و حرکتی
 «ضد نظام» است و باید از آن جلوگیری شود، نه اینکه از بیان رفتارهای
 ناپسند و نقد آن در درون حاکمیت، ممانعت به عمل آید و مجازات
 درخور «عاملان» در مورد «بیان‌گران» اعمال شود.

تیر اندازد به سوی سایه او ترکشش خالی شود از جست و جو
 ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دوییدن در شکار سایه تفت
 سایه یزدان چو باشد دایه‌اش وارهاوند از خیال و سایه‌اش
 «مولوی»

درباره انکار ضروری دین

خرداد، ۱۸ شهریور ۱۳۷۸^۱

این روزها یکی از مباحث اجتماعی مسئله «انکار ضروری دین» است که از سوی نویسندگان و گویندگان مورد توجه قرار گرفته است. اظهارنظرهای کارشناسان در یک سوی میدان و مصداقیابی‌ها و حتی اظهارنظرهای غیرکارشناسانه افراد غیرمتخصص از سوی دیگر، به هم درآمیخته و راه بحث و گفت‌وگو را مسدود می‌کند.

در هر صورت برای آشنایی بیشتر با سیر اندیشه‌های فقهی بزرگان شیعه، چند نکته را متذکر می‌شوم تا اهل تحقیق را فایده‌تی رساند (انشاءالله تعالی):

۱. هرکس اصل وجود خداوند یا یگانگی او را انکار کند و یا نبوت را منکر شود، به اتفاق نظر همه عالمان دین، نامسلمان است و کافر شمرده می‌شود. یعنی از دیدگاه فقهی هر حکمی برای کافر وجود داشته باشد شامل چنین انسانی می‌شود.

۲. کسی که منکر اصل «معاد» باشد، از نظر بسیاری کافر محسوب می‌گردد. ولی برخی از فقها اعتقاد به معاد را جزء «ضروریات اعتقادی دین» شمرده و در صورتی که انکار آن به انکار توحید یا نبوت منجر شود، موجب کفر می‌دانند.

۳. برخی از فقها، عنوان «انکار ضروری دین» را به تنهایی عامل کفر شمرده‌اند و هیچ شرطی برای آن ذکر نکرده‌اند. که در بین فقهای معاصر

حضرات آیات عظام نجفی مرعشی در «حاشیه عروه» و سید محمد شیرازی در رساله «المسائل الاسلامیه» به آن فتوی داده‌اند.

۴. اکثر فقهای متقدم شیعه که به این بحث پرداخته‌اند از بحث تفصیلی پرهیز کرده و تنها به اختصار و مطابق متن برخی روایات یا مضمون آن اظهار نظر کرده‌اند که تشخیص حقیقت نظر ایشان را مشکل کرده است. تمسک به اطلاق نظر آن بزرگان در صورتی ممکن است که به روشنی دریابیم که آنان «در مقام بیان» بوده‌اند و «عدم اشتراط» مقصود اصلی ایشان بوده است، نه دوری از تفصیل و اطناب.

۵. برخی دیگر از فقها، انکار ضروری دین را به تنهایی عامل کفر نمی‌دانند بلکه آن را در صورتی موجب کفر می‌شمارند که منجر به انکار «اصل نبوت یا توحید» شود.

در بین فقهای معاصر، حضرات آیات عظام، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، سید محمود شاهرودی، سید احمد خوانساری، سید هادی میلانی، امام خمینی (ره)، سید ابوالقاسم خوئی، سید محمد رضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، شیخ محمد علی اراکی، شیخ حسینعلی منتظری، سید علی سیستانی و... این‌گونه فتوی داده‌اند.

۶. حضرت امام خمینی (ره) در بحث‌های تفصیلی خود در کتاب الطهاره^۱ به نقد و بررسی دو نظریه یاد شده درباره انکار ضروری دین پرداخته و در نهایت نظر خود را این‌گونه بیان می‌فرماید:

«آن چه در حقیقت اسلام معتبر است به گونه‌ای که پذیرنده آن را مسلمان می‌نامند چیزی جز اصول سه‌گانه یا (چهارگانه) نیست که عبارت است از: ۱- اصل وجود خدا ۲- یگانگی او ۳- نبوت و پیامبری ۴- و احتمالاً اعتقاد به روز جزا.

بقیه قواعد عبارت است از: احکام اسلام که هیچ دخالتی در اصل «اعتقاد به اسلام» ندارد.

اگر فرض کنیم که کسی به اصول اعتقادی سه گانه یا (چهارگانه) فوق معتقد بوده ولی به خاطر بعضی شبهات، به احکام اسلام، اعتقادی ندارد، چنین فردی باز هم مسلمان است (به شرطی که منجر به انکار نبوت نشود) البته نمی شود کسی هیچ حکمی از احکام اسلام را قبول نداشته باشد و مع ذلک معتقد به نبوت باشد ولی می شود که به نبوت اعتقاد داشته باشد اما بعضی از احکام ضروری یا غیر ضروری آن را قبول نداشته باشد (به خاطر برخی پرسش ها یا کج روی ها).

پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند که نماز و حج در اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان ما (زمان های اخیر) واجب نیستند، اهل دین چنین انسانی را «نامسلمان» نمی دانند بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل، هرکس شهادتین را بگوید، مسلمان است...».

امام خمینی (ره) در انتهای بحث چنین نگاشته اند: «والانصاف ان دعوی کون الاسلام عبارة عن مجموع ما جاء به النبی (ص) و ترک الالتزام ببعضها - بای نحو - موجبا للکفر مما لا یکن تصدیقها و لهذا ان الشیخ الاعظم لم یلتزم به بعد الکفر و الفر».

عدل و انصاف حکم می کند، ادعای این که اسلام عبارت است از مجموع آن چیزهایی که پیامبر (ص) از احکام و عقاید آورده به نحوی که عدم التزام به برخی از آنها (به هر دلیل که باشد) موجب کفر می شود، از جمله ادعاهایی است که نمی توان آن را پذیرفت. به همین جهت شیخ انصاری (ره) بعد از تلاش فراوان آن را نپذیرفته است.»

۷. گرچه از «حکم مرتد» در لسان فقهای متأخر به عنوان «حد ارتداد» یاد شده است ولی در کتب قدما می شیعه این حکم در کتاب الحدود نیامده است و اصولاً حدی درباره مرتد ذکر نشده است. ولی در «موانع ارث» یا «کتاب الطلاق» یا «کتاب الطهارة» مختصراً از آن یاد شده. شاید به همین معنی اشاره می کند کسی که می گوید: «انه قتل لکفره لاحدا فی حقه. این

حکم قتل به جهت کفر اوست نه حدی در حق منکر^۱.

۸. اگر حکم مرتد، از جهت این که مجازات های مقدر شرعی را «حد» می نامند، مشمول قواعد مربوط به حدود شرعی است، اندک شبهه ای در انطباق عناوین بر مصادیق یا سعه و ضیق نفس عنوان، مانع از اجرای حکم می شود و مشمول «قاعده درء» می گردد.

امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: «هرگاه در حد شرعی تردید وجود داشته باشد، آن حد جاری نمی شود. «إِذَا كَانَ فِي الْحَدِّ لَعَلٌّ أَوْ عَسَى، فَالْحَدُّ مُعْطَلٌ»^۲.

۹. بسیاری از فقهای بزرگ مدعی شده اند که «اگر کفر بعد از ایمان (ارتداد) ناشی از شبهه یا سؤال یا فتنه ای باشد که منکر، در آن قرار گرفته است، فرد منکر، کافر یا مرتد محسوب نمی شود».

مرحوم صاحب جواهر در جلد ششم (صفحه ۴۶) به این مطلب تصریح کرده و حتی نقل می کند که گفته شده «احتمال وقوع شبهه در حق منکر» مستلزم عدم حکم به کفر اوست.

۱۰. در بیان امام خمینی (ره) (گزینه ۶) تصریح شده بود که «اگر تصور شود نماز یا حج در زمان ما از وجوب اولیه شان ساقط شده اند و اکنون واجب نیستند، هر چند این تصور باطل است ولی موجب ارتداد و کفر نمی شود». می دانیم که اکثر بحث های اندیشمندان غیردینی، این نتیجه را القا می کنند که احکام دین، مربوط به زمان های مخصوص یا عصر نزول وحی بوده اند و در اعصار اخیر زمینه اجرا و طرح ندارند. حال اگر این تصور، ذهن متدینان را مشغول کرده و آنان را به نتایجی مطلوب برساند، قطعاً مصداق شبهه ای است که سبب انکار برخی احکام دین را فراهم کرده است ولی بنابر نظر مرحوم صاحب جواهر و امام خمینی (ره) چنین انسانی همچنان مسلمان است.

فراموش نکنیم که نماز ستون دین است و وقتی وجوب آن در این

۱. مغنی ابن قدامه ۸۱/۱۰.

۲. وسائل الشیعه، ۳۳۶/۱۸.

زمان‌ها انکار شود و موجب ارتداد نشود، سایر احکام اسلام جای خود را دارند و قطعاً موجب ارتداد نخواهد شد، بلکه باید با صبر و حوصله پاسخ هر شبهه‌ای را یافت و به پرسشگران هدیه کرد تا حق ظاهر گردد. به یاد آوریم که اسلام بر پنج چیز استوار شده است که دوتای آن نماز و حج است (بنی الاسلام علی خمس، علی الصلاه... والحج...) لازم است که در این مسئله بیش از پیش تدبر کنیم.

در خاتمه از همه کسانی که در باب مسائل دینی سخن یا پرسشی دارند، انتظار می‌رود که به دور از هیاهو و جنجال و با حفظ احترام اندیشه‌هایی که پیش انسان‌ها محترمند، به گرفتن پاسخ از مظان آن اقدام کنند و البته از حوزه‌های علوم دینی و مسئولان حکومتی انتظار بیشتری می‌رود که با سعه صدر و نگاهی عمیق‌تر به اوضاع فعلی جهان و ارتباطات گسترده فرهنگی و فکری، از پدید آمدن بحران‌های فکری و اجتماعی پیشگیری کنند. توانایی دین خدا در پاسخگویی به نیازهای فکری عصر حاضر قابل انکار نیست. بگذاریم با آرامش و اطمینان به این قدرت الهی، نسل نواندیش هرچه بیشتر بپرسد و نسل پخته حوزه و دانشگاه پاسخ درخور را بجوید و بگوید. ترساندن پرسشگران می‌تواند به این تصور دامن زند که «ترس از نداشتن پاسخ ما را به وادی تهدید کشانده است». ایمان داشته باشیم که دین خدای توانا، قادر است هرگونه پرسشی را با آرامش پاسخ گوید و ایمان و آسایش را برای بشریت به ارمغان آورد. انشاءالله تعالی.

دین خدا، دستان خود را برای فشردن دست خطاکارانی که نه از سر عمد و لجاجت که از سر قصور و غفلت به کج‌روی روی آورده‌اند دراز می‌کند و عفو خود را برای متعمدان و لجبازان در نظر گرفته است تا همگان در سایه محبت او به عاقبتی پر از سعادت امیدوار باشند.

سیاست و فلسفه

۲۸ / شهریور / ۷۸

خدا رحمتش کند که تئوری «حکمت و حکومت» را پرداخت و مورد هجوم قرار گرفت و هنوز در قید حیات بود که یک مدرس حکمت و فلسفه پا به میدان سیاست گذاشت، اما حکومت و سیاست را در اختیار «حکمت» قرار نداد بلکه «حکمت» را برای توجیه «حکومت و سیاست» استخدام کرد.

اگر نظریه پردازان «مدینه فاضله» و «حکمت و حکومت» این نمونه از تحقق نظریات خود را می توانستند به درستی تصور کنند، از طرح نظریات خود قطعاً منصرف می شدند.

تاکنون اما بحث‌های کلامی مهمی در قالب تلویح و تصریح به بیان آمده که اجمالاً در این یادداشت به آن می پردازم؛

۱ - تسامح و تساهل به معنی دو دستور رفتاری با کسانی که مطابق الگوهای پسندیده دین و شریعت در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی رفتار نمی کنند، از جمله دستورات اخلاقی و اجتماعی اسلام است و دلایل معتبر و کافی در شریعت مقدسه بر این امر موجود است.

دستوراتی چون تغافل، احتمال (تحمل کردن) رفق، مدارا، مروت، اخوت، لین، صبر، حلم و دستور کلی حسن خلق، از جمله اموری هستند

که به نحو عموم و خصوص مطلق یا من وجه، بسیاری از موارد انکار شده از سوی آقایان در باب تسامح و تساهل را، نقض کرده و تعمیم موارد تساهل و تسامح را در بسیاری موارد، تأمین می‌کنند. روشن است که تأکید شرع‌مبین بر این خصوصیات انسانی، الهی، قابل‌تردید و انکار نیست.

۲- نسبت دین و خشونت، که بحمدالله بعد از میدان‌داری دانشمندان دلسوز، اقرار به «اصل بودن رأفت و رحمت در زندگی دینی» فرمودند. ولی همچنان بر شیوه‌های غیرشرعی به اسم نظریات شرعی تأکید ورزیدند.

گمان می‌کردم که از سر غفلت و کمی مطالعه چنین احکام دور از مذاق شرع بر زبان جاری شده است ولی اصرار فراوان، خبر از نوعی تفکرات «خوارچ گونه» و عدم قبول روش‌های اهل عدل و روی‌آوری به مبانی اشعری قرون اولی، می‌داد که امیدوارم همه این لوازم، بدون توجه تحقق یافته باشند.

۳- در مسأله تکثر برداشت‌های دینی و اعتبار آن از دیدگاه دین، که اخیراً و با صراحت به نفی آن اقدام فرموده‌اند، فعلاً اشاره می‌کنم به اختلافات کلامی قمیین با مرحوم مفید که با اندک تاملی در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می‌توان گستره آن را دریافت.

اختلاف برداشت‌های اصحاب ائمه (ع) که در کتاب توحید صدوق، رجال کشی و کافی (جلد ۱/ ۱۰۰ تا ۱۰۸) تا حد تکفیر یکدیگر بروز و ظهور داشته و در باب عقاید و باورها شکاف‌های عمیقی را نشان می‌داد، نشانگر وجود اختلافات است و البته چون دست اصحاب به دامن معصومین علیهم‌السلام می‌رسید در نهایت اختلافات برطرف می‌شد ولی همین اختلافات در زمان غیبت کبری قابل حل نیست و باید تفاوت آراء را به رسمیت شناخت.

در تفسیر قرآن به داستانی که مرحوم آیت‌الله حکیم درباره تفاسیر مختلفه از یک آیه، توسط یکی از بزرگان، به گونه‌ای که این گونه‌های تفسیری در قریب سی روز، متفاوت از یکدیگر بیان شد و آن بزرگواران (شاگردان) هر روز بر تعجب‌شان می‌افزود،^۱ اشاره می‌کنم تا یادی از «هفتاد بطن قرآن» بشود و استعجاب نشود به گونه‌ای که فرموده‌اند: «گویی قرآن نیست و کتاب حافظ است که هر کس به ذوق خود آن را تفسیر کند»!!؟

در مسائل احکام از ضروریات (مثل جواز یا عدم جواز اجراء حدود در زمان غیبت) تا غیر آن، آن قدر اختلاف نظر بین فقها شیعه وجود دارد که کتاب «مختلف‌الشیعه» مرحوم علامه حلی فرصت نکرده است تا تمامی آنها را احصاء کند.

یکی شراب را نجس می‌داند و دیگری پاک. یکی اهل کتاب را نجس می‌خواند و دیگری پاک. یکی اصالة الحظری است و دیگری اصالة الاباحه‌ای و...

تنها در مورد مفهوم غنا، مرحوم امام خمینی، بیست و چهار نظریه از فقها شیعه نقل می‌کند که هر یک مبنایی دارند و فتوایی غیر از دیگری. ۴ - در روایت معتبره آمده است که؛ مصلحانی در هر قرن به کار زدودن تحریفات و اندیشه‌های خرافی و باطل و زیاده‌گویی‌های آنانی که درباره دین غلو می‌کنند، می‌پردازند و دین را از این آلودگی‌ها پاک می‌کنند.

(يُخْمَلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يُنْقَوْنَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ...) ^۲

اگر بنا باشد که برداشت‌های پیشینیان، کلاً در ردیف قرآن و سنت قرار

گیرد و راه‌های برداشت جدید مسدود شود باید به «انسداد باب اجتهاد» معتقد شویم و حال آنکه «اجتهاد مستمر» به معنی پذیرفتن اندیشه‌ها و نظریات روشمند، اما نوین صاحب نظران است.

پس نه تنها به کسانی که روشمندانه از دین قرائت‌های جدید ارائه می‌کنند نباید تو دهنی زد بلکه باید چنین کسانی را احترام کرد که شایسته احترامند. بسا که مجددین، قدرت علمی بیشتری از پیشینیان داشته باشند. (زَبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ).

۵ - صمیمانه توصیه می‌کنم که در این وادی، بدون مطالعه قدم گذاشته نشود، تا خدای نخواست، همه اعتبارهای علمی و اخلاقی فدای «سراب سیاست» نگردد. (الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ).

چندی پیش شاهد بودیم که همه اعتبار اخلاقی عزیزی به پای مقامی کم ارزش ریخت و امروز اعتبار علمی و فلسفی برادری دستخوش حوادثی می‌گردد که شایسته نیست.

به یاد آوریم که کسب این اعتبارات هزینه‌های گزافی از عمر و جوانی و مال و تلاش را در پی داشته و دارد. پس ارزان و آسان از دستش ندهیم. (انشاء الله تعالی)

مواضع دیروز عملکرد امروز

صبح امروز، ۱۳ مهر ۱۳۷۸

یادآوری وعده‌ها و اندیشه‌های گذشته و روش و منش پذیرفته شده از سوی حاکمان که به گونه‌های مختلف ترویج و تبلیغ گردیده و انتظاراتی را ایجاد کرده است می‌تواند در تصحیح روش‌ها و منش‌های امروزین آنان تأثیرگذار باشد.

یکی از خدمات نشریات مستقل و آزاد (از تعهدات خاص به حاکمان) پرداختن به این مقوله است تا گردوغبار نشسته بر اندیشه‌های تاریخی را برگیرند و بیانات گذشته مسئولان را که در حکم «عهد و پیمان» با ملت است به آنان گوشزد کنند.

برای مثال، اشاره‌ای می‌کنم به مواضع رسمی حزب جمهوری اسلامی که بنیانگذاران آن در گذشته و حال از مسئولان اصلی ورده اول نظام بوده و هستند.

در کتاب «مواضع ما» که بیانگر رسمی «مواضع و اصول برنامه‌های حزب جمهوری اسلامی» است، نظریات درخور توجهی درباره «آزادی عقیده و بیان» و «آزادی احزاب» بیان گردیده که می‌تواند به بسیاری از حرف و حدیث‌ها در باب «توسعه سیاسی» و مقولات یادشده پایان دهد. یادآوری این نکته که؛ رهبری فعلی نظام، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس مجلس، اکثریت اعضای هیأت مؤتلفه و گروه‌های

همسو، برخی از اعضای سابق شورای نگهبان، برخی قضات و دادستانها، برخی از اعضای مجمع روحانیون مبارز، کثیری از اعضای فعلی جامعه روحانیت مبارز تهران، میرحسین موسوی نخست‌وزیر دوران امام (ره) و بسیاری از وزرای سابق و لاحق، از بنیانگذاران و یا اعضای اصلی و صاحب نفوذ این حزب بوده‌اند.

شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی و شهید دکتر باهنر نیز دو دبیر کل متوفای حزب بودند و آیت‌الله خامنه‌ای سومین دبیر کل آن بوده‌اند.

هرچند در زمان حیات امام (ره) فعالیت‌های حزب تعطیل شد ولی هیچ‌گاه از این تعطیلی، تلقی انحلال نشد و جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای رفسنجانی رسماً انحلال حزب را انکار کردند.

به هر صورت، آنچه در کتاب «مواضع ما» منتشر شده، اندیشه‌های پذیرفته شده مجموعه افرادی است که عضویت در آن حزب را پذیرفته بودند و طبیعی است که اساس اندیشه تبلیغ شده، افکار و آرای بنیانگذاران آن بوده است و اینک به دو مقوله «آزادی بیان و عقیده» و «آزادی احزاب» از دیدگاه حزب جمهوری اسلامی، می‌پردازیم؛

۱. حزب جمهوری اسلامی معتقد است که؛ «اصل در زندگی انسان این است که آزاد بماند و این آزادی او محدود نگردد، مگر محدودیت‌هایی که اگر رعایت نشود به آزادی واقعی خود او یا آزادی دیگران لطمه زند.»^۱

و اما «آزادی عقیده امری است طبیعی (که اعتقاد و باور، اصولاً قابل تحمیل نیست). با زور و تهدید و اکراه یا تطمیع نمی‌توان عقیده‌ای را به دیگری منتقل ساخت یا از او سلب کرد (لا اکراه فی الدین...)... تنها بحث و استدلال، تجزیه و تحلیل و نظایر اینها است که می‌تواند وسیله ایجاد یا

سلب عقیده باشد»^۱

در باب آزادی بیان «نشر یکطرفه عقاید و افکار ضداسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ضلال و نشریات گمراه کننده جلوگیری می شود مگر آنکه با نشریاتی دگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل رسای این گونه عقاید و افکار ضداسلامی کمک کند. بحث ها و سخنرانی ها نیز چنین است»^۲

بنابراین اگر «نشریاتی دیگر» در کنار «نشریات گمراه کننده» منتشر شوند که به نقد و بررسی «افکار ضداسلامی» بپردازند، آن ممنوعیت برطرف شده و از نظر حزب جمهوری اسلامی انتشار آن بلامانع است. «از انتشار مطالب توهین آمیز به مقررات اسلام نیز جلوگیری می شود، زیرا هر جا ایمان است، عشق و علاقه و حساسیت نیز هست و جریحه دار کردن این عشق ها و علاقه های مقدس، آزاد نیست... همچنین نشر دروغ و تهمت و افترا و شایعه نیز گناه و ممنوع است و درخور کیفر و باید طبق ضوابط قانونی از آن جلوگیری شود»^۳

اگر این باورهای سابق «تعهد آور» باشند، امروز مشکلی درباره «قانون مطبوعات» و برخوردهای مستمر حذفی با آن ایجاد نمی شود. یعنی در تصویب و ترمیم قوانین مربوط به «آزادی بیان» اختلاف چندانی بین صاحبان قلم و بیان و ارباب حکومت پدید نمی آید و آرامش بیشتری تجربه خواهد شد.

۲. درباره احزاب اعتقاد حزب جمهوری اسلامی بر این است که «احزاب و جمعیت ها بر سه گونه اند، اسلامی، غیراسلامی (که در موضع ضدیت با اسلام نباشند) و ضداسلامی»^۴

و اما نظر تفصیلی حزب درباره هریک از انواع سه گانه یادشده به این

شرح است:

الف) «احزاب و سازمان‌ها و جمعیت‌های اسلامی که براساس بینش اسلامی با برنامه‌های گوناگون برای اجرای تعلیم اسلام و در راه عینیت بخشیدن به نظام اسلامی به وجود آیند، از آزادی کامل برخوردارند، به شرط آنکه همگی در راه صدق و راستی باشند و با یکدیگر مسابقه مثبت و سازنده داشته باشند و در تبلیغات و فعالیت‌های خود به انحراف از اخلاق متعالی اسلامی گرایش پیدا نکنند و گرنه از کارهای انحرافی آنها، طبق ضوابط قانونی که در بخش پیش از آن یاد کردیم باید جلوگیری شود.»^۱

ب) «احزاب و سازمان‌های غیراسلامی که زیربنای اسلامی ندارند ولی در موضع خصومت و رویارویی و ضدیت با اسلام نیستند، نیز با رعایت شرایط بالا آزادند و می‌توانند فعالیت کنند و وظیفه افراد و احزاب اسلامی است که با شیوه‌ای منطقی، ضعف مبانی آنها را برای عموم روشن کنند.»^۲

پ) «احزاب و جمعیت‌های ضداسلامی که اصولاً ایدئولوژی آنها نفی‌کننده اسلام است، اگر در موضع تخریب نباشند و صرفاً به تبلیغ اکتفا کنند، با رعایت شرایطی که در بخش تبلیغ گفتیم آزادند. همین احزاب اگر در موضع تخریب باشند ممنوعند و باید با قاطعیت، از کار آنها جلوگیری شود. ولی مبارزه مردم و سازمان‌ها و احزاب اسلامی، حتی با این نوع اخیر، باید در حد روشنگری‌های منطقی و سازنده، محدود شود و هر نوع اقدام خشونت‌آمیز برای جلوگیری از کارهای تخریبی آنها به وسیله افراد یا احزاب دیگر ممنوع است.»^۳

می‌بینیم که از نظر حزب جمهوری اسلامی، هیچ فرد یا گروهی حق اقدام خشونت‌آمیز علیه «کارهای تخریبی احزاب ضداسلامی» را هم

ندارد تا چه رسد به اقدام خشونت آمیز علیه گروه‌ها و احزاب «لائیک» و یا «اسلامی» از نوع لیبرالی آن و یا اقدام به خشونت ورزی علیه «گروه‌های اسلامی» و مثلاً انجمن‌های اسلامی دانشجویان و یا افراد مسلمان و بلکه مجتهدان دگراندیش حوزه و دانشگاه.

تنها شیوه پذیرفته شده از سوی حزب جمهوری اسلامی «برخورد منطقی» است که با روشنگری‌های منطقی و سازنده «ضعف مبانی آنها را برای عموم روشن کند».

یک مقایسه ساده بین آنچه گفته شد و آن چیزهایی که واقع می‌شود، می‌تواند ضرورت بازنگری در سیاستها را نمایان سازند. (ان شاء الله تعالی).

حزب جمهوری اسلامی مصرانه معتقد بود که؛ «جلوگیری قهرآمیز از کارهای خلاف و تخریبی این احزاب، باید صرفاً به وسیله نهادهای قانونی و حکومت، صورت گیرد. زیرا اگر افراد و نهادهای غیرحکومتی بخواهند با آنها برخورد قهرآمیز داشته باشند، کار به هرج و مرج خواهد کشید و این برخلاف مصلحت کل جامعه و برخلاف تعالیم اسلام است».^۱

توجه داشته باشید که «اعمال خشونت» از سوی نهادهای غیرحکومتی و افراد خودسر، «برخلاف مصلحت کل جامعه و برخلاف تعالیم اسلام» شناخته شده است.

با توجه به حضور بزرگانی چون آیت الله دکتربهشتی و حجت الاسلام والمسلمین دکترباهنر و آیت الله خامنه‌ای و حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و شهید آیت الله هاشمی نژاد و امثال ایشان که اکثراً افرادی صاحب نظر در مسائل اسلامی بودند اینگونه اعمال خلاف مصلحت و خلاف تعالیم اسلام شناخته شده و از آن پرهیز داده شده

است اکنون با چه تحلیلی ادعا می‌شود که برخی «دعوت به خشونت‌ها» مورد تأیید مقامات مسئول جمهوری اسلامی است؟ آیا بهتر نیست که هرکسی از اندیشه خود دفاع کند و مسئولان جمهوری اسلامی هم از «اختلاط اندیشه‌ها» پرهیز دهند تا به گفته حزب جمهوری اسلامی؛ «همگی در راه صدق و راستی باشند و با یکدیگر مسابقه مثبت و سازنده داشته باشند و در تبلیغات و فعالیت‌های خود به انحراف از اخلاق متعالی اسلامی گرایش پیدا نکنند»^۱

اگر اعمال خشونت بر خلاف تعالیم اسلام است، چرا برخی بزرگان، این انحراف از تعالیم و اخلاق متعالی اسلامی را به خشونت‌طلبان گوشزد نمی‌کنند و راه‌های سوءاستفاده را مسدود نمی‌سازند؟

آیا این انحراف، از انحراف برخی مطبوعات و سهل‌انگاری در چاپ و نشر برخی مسائل مهم‌تر نیست؟ البته برای تشفی خاطر آنانی که خشونت‌طلبی را با «غیرت دینی» اشتباه گرفته‌اند، این فراز از نوشته کتاب «مواضع ما» می‌تواند «مشکل‌گشا» باشد؛ «در مواردی که نهادهای قانونی مسئول، توانایی لازم را برای این نوع جلوگیری نداشته باشند یا در ایفای وظایف قانونی خود در برابر اعمال تخریبی یا تظاثر آن، کوتاهی کنند، افراد و سازمان‌های اسلامی، به حکم وظیفه عمومی امر به معروف و نهی از منکر، باید از مسئولان بخواهند که به وظایف قانونی خویش عمل کنند و آنها را در این راه یاری دهند و اگر این اقدام هم بی‌نتیجه بماند و نگران شوند که کارهای خلاف و تخریبی سازمانهای ضداسلامی، موجودیت و مصالح عالیه اسلام و امت اسلامی را تهدید می‌کند، همه افراد و احزاب و سازمان‌های مسلمان و متعهد، وظیفه دارند از رهبری، مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر، عمل نمایند. تا بدین ترتیب،

هم واجب مهم نگرانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج و خودسری کشانده نشوند.^۱

این دستورالعمل را با افاضات اخیر منتشره از خطیب قبل از خطبه‌های جمعه مقایسه کنید تا به تفاوت فاحش آن‌دو پی ببرید. یکی با تمام وجود از «هرج و مرج» دوری می‌گزیند و دیگری چیزی جز «هرج و مرج» را لازمه سخن خویش قرار نمی‌دهد.

«کسب تکلیف کردن» رسمی و «دستور مستقیم ولی امر» را که به صورت علنی و بدون واسطه ابلاغ می‌شود، در کجای توصیه‌های اخیر خطیب یادشده، می‌توان یافت و یا در کدام خشونت عملی تحقق یافته، می‌توان از آن سراغ گرفت؟ آیا دعوت به هرج و مرج جرم نیست؟ و اگر هست چرا رسیدگی نمی‌شود؟

باز هم بخوانیم: «احزاب و جمعیت‌های نوع دوم که زیربنای اسلامی ندارند ولی نه در موضع خصومت با اسلامند، نه انگیزه همکاری با جمهوری اسلامی دارند، از نظر ما، جمعیت‌های مجاز و قانونی هستند که حزب نسبت به آنها هیچ خصومتی ندارد و می‌کوشد تا با شیوه‌ای منطقی، با رعایت موازین اخلاق اسلامی، مواضع آنها را نقد کند.»^۲

حال منصفانه قضاوت کنیم که رفتار ما با گروه‌هایی از این نوع (حداقل به لحاظ تصور برخی افراد) مثل «نهضت آزادی» با رعایت موازین اخلاقی بوده یا خیر؟ و آیا آنان را قانونی و فعالیت‌شان را مجاز می‌دانیم؟ هرچند اعضای نهضت آزادی و مؤسسين آن، این گروه را مبتنی بر اعتقاد به اسلام، تأسیس کرده‌اند.

و بنابر آن باید جزء احزاب نوع اول محسوب گردد. در خاتمه این فراز قابل توجه است که؛ «با احزاب و جمعیت‌های نوع سوم در هر دو شکلش

در موضع مبارزه هستیم. در عین حال در این مبارزه هم باید همواره در خط صداقت و صراحت انقلابی باشیم و جلوی نفوذ شیوه‌های ضداسلامی را به میدان این نبرد حق با باطل بگیریم. مباد نورانیت اسلام عزیز در این مبارزه به ظلمت‌ها آلوده شود.^۱

اگر شیوه ضداسلامی «خشونت‌ورزی» حتی در نبرد با گروه‌های «ضداسلامی تخریب‌گر» سبب آلوده شدن «نورانیت دین» به «ظلمت» می‌شود و حزب جمهوری اسلامی تعهد می‌کند که از آن پرهیز کند، آیا اعضا و دوستان آن حزب و یا دوستان بنیانگذاران آن حزب، نباید دوستی را با التزام و تعهد به باورهای ایشان تحکیم بخشند و آیا در غیر این صورت ادعاهایی بدون واقعیت نخواهد بود؟

قطعاً با تعطیل شدن حزب جمهوری اسلامی، آن افکار و اندیشه‌ها تعطیل نشده و اگر تشکیلاتی به نام حزب فعلاً وجود ندارد ولی التزام به باورها و اندیشه‌های سابق امری پسندیده و تخلف از آن بدون مجوز عقلی و شرعی است.

امیدواری برای تصحیح روش منطبق با وعده‌های داده شده در اوایل پیروزی انقلاب، هنوز در جان ملت ایران جایگاه وسیعی به خود اختصاص داده و سرعت در انجام این آرزو مطلوب است، هرچند پس از ۲۰ سال، به نظر نمی‌رسد شتاب و سرعتی در کار باشد.

مبارزه مصلحانه تنها راه رهایی

عصر آزادگان، ۳ آبان ۱۳۷۸

■ عصر آزادگان: به نظر می‌رسد مفهوم مطلق انقلاب و خشونت نسبتی تلازمی با هم دارند. بنابر همین تصور پاره‌ای از گروه‌های سیاسی اعم از سنت‌گرا (فدائیان اسلام، مؤتلفه) و نوگرا (مجاهدین خلق، مجاهدین انقلاب) رفتارهایی خشونت‌آمیز برای تحول درپیش گرفتند. این تجربه را درنظر و عمل چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ از جنبه نظری همه انواع انقلاب تلازمی با خشونت ندارند. چرا که «دگرگونی وسیع» که مفهوم انقلاب است با اصلاح‌طلبی مستمر و مداوم هم قابل دسترسی است و می‌توان با استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت دگرگونی وسیعی در نهادهای اجتماعی ایجاد کرد و لااقل در مقام تصور هیچ‌گونه امتناعی ندارد که بدون خشونت تحقق انقلابی را مشاهده کرد.

مثلاً عبارت‌هایی چون انقلاب فرهنگی، تصویری کاملاً عاری از خشونت دارد.

اما از جنبه عملی معمولاً هر انقلابی با خشونت‌هایی همراه است. البته میزان بهره‌گیری از شیوه‌های خشونت‌آمیز در انقلاب‌های گوناگونی که در عالم اتفاق افتاده متفاوت بوده است. مثلاً یکی از انقلاب‌های جهان که با کمترین بهره‌گیری از شیوه‌های خشونت‌آمیز به پیروزی رسید انقلاب

اسلامی ایران است و یکی از شدیدترین انقلاب‌های دنیا انقلاب الجزایر بود که بیشترین بهره‌گیری از شیوه‌های خشونت‌آمیز را در پرونده خود دارد.

اما مبارزه مسلحانه علیه نظام‌های فاسد، امری است که کمتر مورد استقبال عموم قرار گرفت و معمولاً عده‌ای خاص در بررسی‌های اجتماعی - سیاسی خود به این نتیجه رسیده‌اند که برای تضعیف یک نظام فاسد باید از اقدام مسلحانه و ترور بهره گرفت و اصولاً طبع انسانها از اقدام به کشتن هم‌نوع ابا می‌کند. اقدام فدائیان اسلام و دیگران چه در قالب مذهبیون یا غیرمذهبیون ناشی از تحلیلی بود که تصور می‌کرد با اقدام‌های مسلحانه محدود می‌توان یک نظام قدرتمند و مؤید به تأیید خارجی را شکست داد.

البته نقش این مبارزات در تضعیف پایه‌های رژیم شاهنشاهی و توجه مردم به مفاسد حاکمان را انکار نمی‌کنیم. اما تصور پیروزی بر رژیم از طریق مبارزه مسلحانه، تصویری غیرواقعی بود و عملاً هم رژیم شاهی با قیام و حضور گسترده و مسالمت‌آمیز مردم شکست خورد.

■ روش مبارزه امام خمینی مبتنی بر خشونت نبود. به گونه‌ای که مجوزی از ایشان دال بر تأیید مبارزه مسلحانه وجود ندارد و حتی در انتهای ترین تهدید، از مسلح کردن مردم سخن می‌گفتند. به نظر شما نسبت روش امام خمینی و مبارزات مسلحانه چگونه بود؟

□ امام (ره) می‌دانست راه غلبه بر رژیم شاهنشاهی حضور و قیام عمومی است نه قیام مختصر چند نفری که با توجه به محدودیت‌های خاص تشکیلاتی عملاً به یک نحو تعارض با عمومی شدن قیام هم می‌انجامید.

بدترین این تشکیلات مربوط به سازمان مجاهدین خلق می‌شد که از

دیکتاتوری‌ترین روش‌ها بهره می‌گرفت. بنیانگذاران سازمان که از دل نهضت آزادی بیرون آمدند و مشی مصلحانه را برگزیدند هنوز پای‌بند روش‌های دموکراتیک بودند ولی از کودتای اپورتونیست‌ها در سازمان به بعد، روند استالینیستی تشدید شد و امروز شاهد عجیب‌ترین مناسبات تشکیلاتی در این سازمان هستیم.

کنترل شدید پلیسی بر اعضا و هواداران و مناسبات غیرفطری و محدودیت‌های بی‌شمار آنان و مطلق‌انگاری‌های خنده‌آور، یادآور مناسبات قرون وسطایی و دوران برده‌داری است.

در بحبوحه انقلاب هم این گروه‌ها تلاش کردند که شعارهای خود را به مردم تحمیل کنند و مثلاً شعار «تنها ره رهایی جنگ مصلحانه است» در راهپیمایی‌ها از سوی هواداران گروه‌هایی که مشی مبارزه مصلحانه را در پیش گرفته بودند، تکرار می‌شد.

اما روش رهبری انقلاب مبتنی بر قیام عمومی و راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز بود. امام به همین علت روش مبارزه مصلحانه را تأیید نمی‌کردند یا لااقل بر آن تأکیدی نمی‌ورزیدند حتی صریحاً در نجف فرموده بودند که این روش‌ها به جایی نمی‌رسد.

البته با توجه به پاکی برخی از افراد مبارز و مسلح و تأثیر گاه‌به‌گاه فشارهای عملیات اینگونه‌ای بر رژیم فاسد، کمک‌های مالی و معنوی به مذهبیون این گروه‌ها می‌کردند که نشان از جامع‌نگری حضرت امام (ره) داشت.

■ با وجود آنکه انقلاب ایران نسبت بسیار اندکی با خشونت داشت (آنگونه که گفته‌اند: انقلابی با روش مبارزه توده‌ای بود) پس از انقلاب، پتانسیل خشونت بسیار جلوه‌گر شد و گاه در روابط گروه‌ها خود را نشان داد. علت این وضعیت جدید چه بود؟

□ روزهای بعد از پیروزی انقلاب روزهای عجیبی بود. تئوری‌های شکست خورده به همان اندازه از انقلاب ایران متضرر شده بودند که رژیم سرنگون شده و توقعات گروه‌های شرکت‌کننده در انقلاب به قدری بود که با امکانات انقلاب سازگاری نداشت.

دعوت رهبری انقلاب مبنی بر تحویل سلاح‌ها به دولت از سوی گروه‌های مسلح که به شدت در روزهای ۱۹ تا ۲۲ به جمع‌آوری اسلحه اقدام کرده بودند، پذیرفته نشد و با مطرح کردن قضیه خلع سلاح مبارزان مشروطیت، عنوان می‌کردند که این توطئه‌ای برای به شکست کشاندن انقلاب است.

جریان درگیری‌های مسلحانه در کردستان دو روز پس از پیروزی انقلاب پدید آمد و سال‌ها ادامه یافت. حمایت مادی و معنوی از گروه‌های درگیر در کردستان از سوی گروه‌های مسلح و دفاع تبلیغاتی از ایشان، تقابل رسمی این گروه‌ها با رهبری انقلاب و دولت برآمده از آن را آشکار می‌کرد.

جریان خلق عرب در خوزستان و آشوب‌های گنبد و ترکمن صحرا و امثال آن که معمولاً مورد تأیید تبلیغاتی این گروه‌ها واقع می‌شد، انگیزه‌هایی بود تا مردم رسته از ستم شاهنشاهی صداقت نداشتن این گروه‌ها را احساس کنند و گاه به اقداماتی علیه این گروه‌ها متوسل شوند. در جریان عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری، سازمان مجاهدین خلق، جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را آغاز کرد و با ترورهای گسترده و از جمله فاجعه هفتم تیر (شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی و شهید محمد منتظری و عده‌ای از بزرگان انقلاب) و هشتم شهریور (شهادت رئیس جمهور رجایی و نخست‌وزیر باهنر) و ترورهای کور در کوچه و خیابان، مسئولان قضایی و سیاسی نظام را وادار به واکنش‌های شدید کرد تا امنیت را به کشور بازگردانند. اعدام آنانی که مبارزه مسلحانه را آغاز

کرده بودند و کثرت اعضا و هواداران سازمان و عملیات تروریستی ایشان، آمار اعدام‌ها را هم البته بالا می‌برد و این امر سبب شد که خشونت تجلی بیشتری پیدا کند.

به نظر من گروه‌هایی که پای‌بندی مذهبی نداشتند و به صورت تشکیلاتی معتقد بودند که «تنها ره رهایی جنگ مسلحانه است» از پیروزی مسالمت‌آمیز انقلاب رنج می‌بردند و اصرار فراوانی داشتند که ثابت کنند این انقلاب مطلوب ملت ایران نبوده است. لذا از روزهای آغازین انقلاب برای به بن‌بست کشاندن انقلاب کوشیدند. چهره‌های مؤثر این انقلاب همچون آیت‌الله مطهری را ترور کردند و روش خشونت‌آمیز را به انقلاب تحمیل کردند. در حقیقت می‌خواستند افتخار این انقلاب را که استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز بوده است، از این انقلاب بگیرند و با وادار کردن مسئولان انقلاب به خشونت، آنان را از اوج افتخار به زیر کشند. البته به کارگیری خشونت‌های قانونی اندک‌اندک تبدیل به خو و خصلت در برخی مسئولان قضایی و اطلاعاتی و حتی سیاسی شد و رفتارهایی خشونت‌آمیز به محدوده ممنوعه هم رسید.

روشنفکران، روحانیان و خشونت

عصر آزادگان، ۴ آبان ۱۳۷۸

■ در حالی که به نظر می‌رسد روحانیت ایران علی‌الاصول در پی سنت‌های رفتاری خود، چندان از روش‌های رادیکال استفاده نمی‌کند به نحو آشکاری طی سال‌های اخیر میان برخی از روحانیون و خشونت نسبتی برقرار شده است. این تناقض را چگونه علت‌یابی می‌کنید؟

□ روحانیت شیعه ایران در زمان‌های کوتاهی اقتدار لازم برای اعمال نظریات خویش را یافته که بی‌نظیرترین آن، انقلاب اسلامی ایران بوده است. (بهمن ۵۷) در دوران سربداران، علویان، صفویان و مشروطه‌خواهی اواخر دوره قاجاریه (و برخی موارد دیگر) فرصت‌هایی برای اقتدار روحانیت فراهم گردیده است و البته در همه این ادوار، رفتارهای خشن نیز به ثبت رسیده است.

به عبارت دیگر، در همه این زمانها، روحانیان به دو دسته تقسیم شده‌اند. روحانیت موافق حکومت و روحانیت مخالف حکومت که نسبت به ظلم و ستم و خشونت‌های غیرمنطقی حاکمان، موضعی متفاوت داشته‌اند.

تکفیر و تفسیق‌های مختلف در تاریخ روحانیان شیعه نشان از خشونت کلامی دیرپایی دارد. سکوت و گاه تأیید مظالم حکام خصوصاً در دوران صفویه که خونریزی‌های فراوانی در کشور و به اسم تقویت شیعه در پی

داشت، نشان از تأیید روش‌های خشونت‌آمیز از سوی برخی روحانیان شیعه داشت.

پس نسبت برقرار شده بین برخی روحانیان و خشونت امری مسبوق به سابقه است و لذا نزد آنان تناقضی پدید نمی‌آید تا آن را علت‌یابی کنند. و اما علت تقدیس خشونت از طرف برخی روحانیان درون حاکمیت چیز دیگری هم هست و آن عبارت است از مشکل اصلی همه آنانی که اقبال عمومی ملت خود را از دست می‌دهند، یعنی «ترس از دست دادن قدرت». مناسب می‌بینم که در همین جا اشاره‌ای بکنم به علت اقبال و ادبار مردم و توجه آن بخش از روحانیون و (غیرروحانیون) که نگران از دست دادن مناصب قدرت هستند را جلب کنم به علل اصلی که عبارتند از:

اول: عملکرد نامناسب به هنگام تصدی و بی‌توجهی به برداشت عمومی. این عارضه که اصحاب قدرت دچار آن گردیده‌اند گاه چنان بروز می‌کند که کمتر کسی نسبت به منفی بودن آن تردید می‌کند. مثلاً در قضیه «دور» نسبت به تأیید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان و یا در قضیه نظارت استصوابی آنچنان بی‌توجه به پدیده «دخالت ناظر در اجرا» می‌شوند که هر متوجهی را شگفت‌زده می‌کند، عملکرد قوه قضاییه در زمان تصدی رئیس سابق این قوه، عملاً قضاوت را در حد حربه‌ای کارآ برای یک جناح تنزل می‌دهد و به آنچه در افکار عمومی از این‌گونه رفتارها نقش می‌بندد کاملاً بی‌توجه می‌ماند.

دوم: برهم زدن هنجارهای اجتماعی، که یکی از خسارت‌بارترین پدیده‌ها در تاریخ انقلاب اسلامی بوده است. ناهنجاری‌های بسیاری که اکنون جامعه اسلامی ایران را دربر گرفته، برآیند سنت‌های ناپسندی است که توسط برخی حاکمان ابداع شده است.

رشد تملق و چاپلوسی ناشی از برخوردهای شدید با منتقدان دلسوز و ایجاد انواع محرومیت‌ها برای آنان است. وقتی برخلاف بیان امام صادق (ع) که با نقل صحیح فرموده است: «دوست‌داشتنی‌ترین مردم پیش

من آن کسی است که عیب‌های مرا به من می‌نمایاند» یا بیان امیرالمؤمنین علی، که فرمود: «دوست تو کسی است که راست می‌گوید نه آنکس که همه گفته‌های تو را تصدیق و تأیید می‌کند» هرکس که ما را تصدیق می‌کند را محترم می‌شماریم و به ناصح مشفق با دیده دشمن بین می‌نگریم، اسباب روی آوردن مردم به تملق و چاپلوسی را فراهم می‌کنیم.

وقتی یک نفر غیرمتخصص را در کاری تخصصی می‌گماریم، در حقیقت یک هنجار اجتماعی را که می‌گوید «کار را باید به کاردان سپرد» برهم زده‌ایم و باید بدانیم که سنت ارجاع کار به غیرمتخصص را پایه‌گذاری کرده‌ایم.

وقتی از تخلفات رسمی طرفداران خود که منجر به سلب حقوق دیگران شده، با توجه و از روی عمد چشم‌پوشی می‌کنیم و از خطا و سهو آنانی که به طرفداری شهره نیستند یا با برخی سیاست‌ها مخالفت هستند، به شدیدترین وجه بازخواست می‌کنیم در حقیقت جواز تبعیض در قضاوت و عمل و حکم غیر عادلانه را صادر کرده‌ایم.

وقتی برخلاف دستور پیامبرگرامی اسلام (ص) که فرمود: «پیران و بزرگان خود را احترام کنید» عزت بزرگان و استادان خود را می‌شکنیم و به آنان بی‌احترامی می‌کنیم باید منتظر باشیم که ملتی عزت‌شکن و متهتک پدید آید و اگر چنین شد، نباید جز خویشتن را ملامت کنیم.

وقتی ارزش علم را کمتر از برخی ارزش‌های دیگر دانستیم و واجد سایر ارزش‌ها و فاقد ارزش علم را صاحب حق ویژه در محدوده علم و تعلم کردیم باید منتظر باشیم که راه‌های غیرعلمی، جاذبه بیشتری پیدا کنند و بدعتی عجیب پدید آید که «علم تابعی از غیر علم باشد» مثلاً علم تابعی از قدرت باشد و هرکه واجد قدرت بیشتری باشد، مرتبه علمی بیشتری داشته باشد.

لازمه این سنخ نگرش به علم و دانشمند، فرار مغزها و دوری اهل علم و دانش از صاحبان قدرت می‌شود. چرا که اتهام کسب رتبه‌های علمی

بی اساس، آنان را به پرهیز و امی دارد که فرموده اند: «اتقوا مواضع التهم. از جایگاه های تهمت پرهیزید».

وقتی ریاکاران نه تنها منع نشوند بلکه از آنان تجلیل شود، آیا انتظار ثمری جز رشد ریاکاری را می توان داشت؟

وقتی عدالت برخی روحانیون با اعمالی از قبیل تهمت، دروغ، قضاوت ناحق، هتک حیثیت مؤمنان، تکفیر و تفسیق مؤمن، منع حقوق مؤمنان، نقض قانون اساسی به مثابه «عهد و میثاق ملی» و امثال آن (بسیاری از موارد جزو گناهان کبیره است) از بین نمی رود و گویی عدالتی از جنس «بتون آرمه» است و اصولاً سقوط از عدالت برای آنان ناممکن است، باید به پیشواز جامعه ای برویم که همه این صفات مذمومه را همچون صفات حسنه پنداشته و خود را به آن متخلق کند.

پس شیوع دروغ، غیبت، بهتان، افتراء، تکفیر و تفسیق، غصب حقوق دیگران، پیمان شکنی و بی توجهی به عهد، داوری های بیجا و شایعه پراکنی همه و همه تابعی از هنجارشکنی برخی حاکمان است که دیگران را هم به این سمت سوق داده است.

سوم: نگاه ارباب و رعیتی به مردم و خود را قیم آنان دانستن و تافته جدا بافته تصور کردن که برخلاف دستور خداوندی است که در توبیخ ملت یهود آورده است که «آنان عالمان دین خود را ارباب خویش قرار داده بودند».

انکار مناسبات ارباب و رعیتی در لفظ چیزی را حل نمی کند. وقتی که رفتار برخی حاکمان قیم مآبانه باشد و صد البته که این امر با فطرت انسانی در تضاد است [...]

اگر قبول کنیم که هیچ رعیتی از اینکه «آقابالاسر» داشته باشد، استقبال نمی کند و تلاش می کند که از وضعیت نامطلوب جدا شود خواهیم دانست که علت ادبار مردم فرار از مناسبات ارباب و رعیتی تحمیل شده بر آنان است و علت اقبال مردم به برخی روحانیون (مثل رئیس جمهوری)

اطمینانی است که به او دارند و می‌دانند که او خود را ارباب نمی‌داند و در تلاش برای انهدام مناسبات ارباب و رعیتی است (که عده‌ای اندک با کج‌اندیشی درصدد آن بوده‌اند).

انحصارطلبی هم بیماری ناشی از همین آفت است چرا که اربابان جز به آنانی که ارباب‌زاده هستند، میدان نمی‌دهند و هیچ رعیتی را نرسد که روزی ارباب شود.

این عوامل سبب رویگردانی مردم از صاحب‌منصبان می‌شوند و اگر می‌خواهیم که همیشه، اقبال عمومی را حفظ کنیم چاره‌ای جز تغییر رفتار و انتخاب رفتاری پسندیده نداریم.

اینکه بعد از علم به ادبار عمومی و رویگردانی مردم از برخی صاحب‌منصبان، متضرران، درصدد بهره‌گیری از رفتار خشونت‌آمیز برمی‌آیند چیزی جز پای فشاری بر رفتار ناپسند گذشته نیست. یعنی آنان هرگونه تغییر در منش و روش خویش را ممتنع می‌دانند و لذا چاره‌ای جز روی آوردن به خشونت برای وادار کردن مردم به تمکین نمی‌یابند.

تئوری پردازان خشونت و تقدیس آن از سوی برخی روحانیون، در حقیقت اقرار به رویگردانی مردم از اندیشه‌ها و منش و روش به کار گرفته شده از سوی دوستان ایشان است.

■ روشنفکران دینی نیز در سیر تاریخی خود (از مرحوم بازرگان تا دکتر شریعتی و از دکتر شریعتی تا دکتر سروش) سیری از روش‌های فرمیستی تا انقلابی‌گری و سپس اصلاح‌طلبی داشتند. علت این تحول را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ هر انسانی در ادوار مختلف زندگی تفاوت‌هایی را تجربه کرده است. دوران کودکی، دوران جوانی، دوران میانسالی و دوران پیری و هریک از این دوره‌ها اقتضاهایی دارد که با دوره دیگر قابل سنجش نیست. مثلاً در دوران جوانی که اوج غلیان احساسات و تفوق آن بر

محاسبه‌گری است و از طرفی اوج شهوات و قوای جسمانی، طبیعت آدمی اقتضای تحرک فوق‌العاده و شدت در انجام خواسته‌ها و سرعت برای دست‌یابی به اهداف و تهور را دارد که معمولاً دور از دوراندیشی و حزم و احتیاط دوران میانسالی و خصوصاً کهنسالی است.

از جنبه روانشناسانه، جوانی که خود را واجد همه‌گونه توانایی و قوت‌ها می‌داند، با پیرمردی که خود را در برآوردن نیازهای اولیه ناتوان می‌یابد در مقابل پدیده‌های مختلف به تصمیم واحدی نخواهد رسید. یکی به حضور باطراوت و متهورانه خود می‌اندیشد و دیگری به ناتوانی و حفظ موقعیت فعلی خویش می‌رسد.

مثلاً برای تغییرات اجتماعی سیاسی، جوان، مدعی انقلاب و تغییرات وسیع و همه‌جانبه می‌شود. چرا که خود را واجد قدرت رسیدن به همه اهداف و آرزوها می‌داند و معمولاً بلندپروازی‌های خاص دوران کودکی در وجود او باقیمانده است و پیر که چراغ عمر را روبه خاموشی می‌بیند با دوراندیشی بیشتر به حفظ وضع موجود که حداقل نیازهای او را واقعیت بخشیده است بسنده می‌کند و چون آرزوی چندانی برای او نمانده است اصولاً تغییرات وسیع و همه‌جانبه را تصور هم نمی‌کند تا چه رسد به تصدیق.

اصل این خاصیت انسانی در روشنفکر و غیرروشنفکر یکسان است. تنها در کمیت آرزوها و کیفیت آن‌ها روشنفکر بودن تأثیر می‌گذارد. یعنی برخی آرزوها را دست‌نیافتنی می‌شمارد و بعضی از آنها را آرزو نمی‌کند. اطلاع روشنفکر از سرنوشت اقوام و ملل چراغی است که حقیقت را به ذهن او تقریب می‌کند. فاصله جوان روشنفکر تا پیر روشنفکر کمتر از فاصله جوان و پیر غیرروشنفکر است ولی همین فاصله کفایت می‌کند که تحول مورد سؤال را علت‌یابی کنیم.

البته در این قاعده استثناهایی هم وجود دارد که نمونه آن در عصر حاضر مرحوم امام خمینی بودند که روحیه انقلابی خود را تا آخر حفظ کرده بودند.

یا جوانانی که در جوانی مثل پیرمردان باتجربه، عاقبت اندیش و محتاط بوده‌اند که نمونه آن امیرالمؤمنین (ع) در عصر بعد از پیامبر (ص) است. مطلب دیگر تأثیر عوامل اجتماعی بر روشنفکران ماست. مثلاً در قضیه ملی شدن نفت و بعد هم نخست‌وزیری مصدق، اصلاح‌طلبی مورد پذیرش عموم بود و پس از کودتا، کم‌کم انحصار راه پیروزی ملت در تکوین انقلاب مطرح شد و این رویکرد پس از شکست روش‌های اصلاح‌طلبانه امری نسبتاً طبیعی بود. البته امثال مرحوم بازرگان همواره در مسیر اصلاح‌طلبی باقی ماندند و پس از کشف این مطلب که ملت ایران عزم برچیدن بساط سلطنت را دارند با ملت هماهنگی کردند و این به معنی نفی روش اصلاح‌طلبانه نبود. یعنی عملاً سعی می‌کردند که اهداف انقلاب با روش‌های مسالمت‌آمیز تأمین شود و حتی المقدور از ضایعات طبیعی انقلاب کاسته شود.

انگیزه دیگر درخصوص تحولات فکر و منش و روش روشنفکران، میزان بهره‌گیری بیشتر آنان از آثار و اندیشه‌های جدید دانشمندان رشته‌های مختلف علمی است.

آدمی اگر تحصیل علم را در همه حال وظیفه خود بداند، از فرصت‌ها بهره می‌گیرد و روشن شدن مجهولات گاه آنقدر بنیانی و مهم است که تحول کلی در فکر و دیدگاه انسان پدید می‌آید.

لذا باید این تحولات تکاملی را پاس داشت و بهره لازم را از آن گرفت. تبدل نظر و رأی در حوزه‌های علمیه هم به فراوانی دیده می‌شود. حتی امام خمینی (ره) هم مواردی از احکام فقهی را در گذار زمان متحول یافته و به آن فتوا داده است.

ولی دوری گزیدن از روحیه قیم‌مآبی که وظیفه‌ای همگانی است و از جمله روشنفکران ما باید به آن متخلق شوند، راهی جز اصلاح‌طلبی را ظاهراً ترسیم نمی‌کند و شاید دلیل منتهی شدن فکر دانشمندان به اصلاح‌طلبی بهترین دلیل بر کمال این نظریه باشد.

دیده‌ای کز حقیقت گشاید

صبح امروز، ۸ آذر ۱۳۷۸

۱- کسی کز حقیقت خبردار باشد جهان را بر او چه مقدار باشد
جهان وزن جایی پدیدار آرد که در دیده او را پدیدار باشد
بلی دیده‌ای کز حقیقت گشاید جهان پیش او ذره کردار باشد
غم خود مخور تا ترا ذره ذره به صد وجه پیوسته غمخوار باشد
به جای تو چون اصل کارست باقی اگر تو نباشی بسی کار باشد
دیوان عطار ۲۱۰

۲ - «عبدالله نوری» نشان داد که حقیقتاً «بنده خدا» و «نوری در ظلمات بیم و هراس تاریک‌خانه‌های سیاست و فرهنگ و گرایش‌های جاهلانه نسبت به دین و مذهب» است. او بندگی خدا را با هیچ شرافت ظاهری ناشی از بندگی خدایگان تعویض نکرد و مصداق بارز «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» شد. او مصداق کریمه «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» شد و آیات الهی را در عمل خویش تجلی بخشید تا حقیقتاً «آیه‌الله» باشد، هر چند متصف به «حجت‌الاسلام» هم نشود بلکه مجرمی باشد به نام «عبدالله نوری».

۳ - سیاست‌های ریاست جمهوری به عنوان «اراده ملی» تحقق قانونی خویش را در دوم خرداد ۷۶ به همگان اعلام کرد.
تاکید ریاست جمهوری بر لزوم تبدیل مخالفان به موافقان با

عکس‌العمل جناحی روبه‌رو شد تا جایی که وزیر کشور در سال گذشته و معاون رئیس جمهور در ماه‌های قبل و رئیس شورای شهر تهران در روزهای گذشته و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در چند ساله گذشته تا به امروز را تبدیل به «مخالف انقلاب و امام و نظام» و برای مدت ۵ سال روانه زندان می‌کند و هیچ توجهی به عرف حقوقی و افکار عمومی نمی‌کند و نمی‌داند که بازتاب این گونه اعمال این است که تمامی کسانی که مناصب یاد شده را در اختیار نوری گذاشته‌اند «صلاحیت تشخیص فرد صالح برای آن مقام» را نداشته‌اند و فقط افراد این دستگاه و هیات منصفه عجیب و غریب آن، صلاحیت تشخیص صلاحیت شهروندان را دارند.

البته هنر تبدیل امثال خوئینی‌ها، بیات، کدیور و... به مخالف، تنها از عهدهٔ باهترین جناح راست و ارگان‌های رسمی و غیررسمی وابسته به آن برمی‌آید و جناح دوم خرداد در این زمینه کاملاً بی‌هنر است.

۴- اگر به کوی حقیقت قدم گذارد مرد

دگر به پا نرود ره به سر رود بی‌تاب

گرت چو موسی عمران مرید خضر شدی

یقین بدان که مسائل همی رسد به جواب

تو در وفای به عهدهت اگر صبور آیی

جدار کنز رفاقت نمی‌رسد به خراب

بیا به محفل انس نگار و خلوت دل

دمی بهل زجمالش ببین گرفته نقاب

کسی رسد به وصالش که پرکشد چو عقاب

نمی‌رسد به خیالش اسیر همچو ذباب

«اسیر خراسانی»

تا کی؟

صبح امروز، ۹ آذر ۱۳۷۸

محکومیت «عبدالله نوری» به پنج سال زندان (و یک سال زندان تبدیل شده به جریمه نقدی) پدیده‌ای عجیب و غریب نیست، بلکه امری منتظره و قابل پیش‌بینی بود که تحقق خارجی پیدا کرد.

دیرگاهی است که جمهوری اسلامی در این مسیر شیب‌دار قرار گرفته و گویی کنترل از دست همه خارج شده است. مسیری که دست‌اندرکاران آن تصور می‌کنند شاهراه انقلاب و اسلام است و مخالفان آن مدعی می‌شوند که انحراف و گمراهی است.

اصولاً پدیده‌هایی این‌گونه‌ای، محتاج صرف وقت برای کشف صحت و بطلان آن نیست چرا که بر فرض محق بودن حاکمان، نتیجه مطلوب آنان را تأمین نمی‌کند.

فرض کنیم که آیت‌الله منتظری، حجت‌الاسلام کدیور، حجت‌الاسلام نوری و امثال ایشان جرمی مرتکب شده باشند و حاکمیت بر آنان مسلط است. آیا حصر و حبس آنان حقوق حاکمیت را استیفا و تأمین می‌کند؟ و یا افکار عمومی همراهی می‌کند؟ عوامل شکل‌دهنده افکار عمومی شناخته شده است. عدالت و تبعیض، رفتار قانونی و غیرقانونی، رفتار جناحی و رفتار حق‌مدارانه و پدران، اموری هستند که وجدان عمومی را جهت می‌دهند.

وقتی می‌توان از کانال‌های قانونی مثل مجلس شورای اسلامی و براساس قانون اساسی، رفتار دستگاه شبه قضایی «دادگاه ویژه روحانیت» را در مصوبه‌ای کاملاً قانونی کرد، ولی مصرانه از این کار پرهیز می‌شود و وقتی می‌توان با گماردن افراد بی‌طرف در قضاوت تأمین امنیت روانی جامعه را نمود، ولی پرهیزکارانه از این کار استنکاف می‌شود، وقتی می‌توان به قوه قضاییه اعتماد کرد و دستگاه‌های شبه قضایی ایجاد نکرد. ولی به دلایل نامعلومی از این کار دوری گزیده می‌شود و گویی به قوه قضاییه اعتمادی نیست که نیاز به تشکیلات موازی احساس شده است و... باید بپذیریم که روش‌های متخذه نیازهای حاکمیت را نه تنها تأمین نمی‌کند که موانع بیشتری بر سر راه آن پدید می‌آورد.

امام خمینی (ره) در بیان ارزش نظام جمهوری اسلامی و بی‌ارزش بودن نظام سلطنتی بارها و بارها از روش مقایسه بین این سیستم بهره گرفته و ثابت می‌کردند که جمهوری اسلامی بهتر از نظام سلطنتی است و حقیقتاً هم چنین بود. ولی این مقایسه در اذهان عمومی مردم سال ۷۸ شکل دیگری پیدا کرده است.

چیزهایی که عمومیت یافته و فراوان شنیده می‌شود عبارتند از:

۱. مقایسه وضعیت اقتصادی قبل و بعد از انقلاب.

۲. مقایسه وضعیت اخلاقی اجتماعی قبل و بعد از انقلاب.

۳. مقایسه وضعیت سیاسی و فرهنگی این دو دوره.

شاید ده‌ها بار شنیده شده که جوانان تربیت یافته در زمان عدم تسلط حاکمیت دینی، آنقدر متدین و دین‌باور بودند که انقلاب اسلامی را آفریدند و هشت سال دفاع مقدس را اداره کردند ولی جوانان تربیت یافته در عهد حاکمیت دینی، حتی مورد اعتماد اکثریت حاکمان دینی قرار نمی‌گیرند و آمارهایی ارائه شده که گفتنی نیست. چه چیزی باعث شده که تأثیر حاکمیت دینی در جهت‌گیری مثبت جوانان، منفی است و آیا

بازنگری سیاست‌ها و روش‌ها ضروری نیست؟

نوری و کدیور و خوئینی‌ها از نسل جوان و میانسال جمهوری اسلامی محسوب می‌گردند و اگر ادعای دادگاه‌ویژه در مورد ایشان صحت دارد و این آقایان بر علیه نظام و امام حرکت کرده‌اند، چه عاملی سبب آن شده است؟ مگر تلاش‌های حداکثری درباره خاتمی و منحرف معرفی کردن او چیزی جز اقبال بیست‌میلیونی به او را در پی داشت و مگر عبدالله‌نوری با رأی بالاتر از برخی نمایندگان تهران در مجلس شورای اسلامی، به نمایندگی شورای شهر انتخاب نشد.

مگر آذری قمی و سروش و سحابی و امثال آنان از دست‌اندرکاران این نظام نبودند و مگر جنایت و یا خیانت مالی و سیاسی در زندگی آنان پدید آمد که مطرود شدند و از حقوق قانونی منع گردیدند.

مگر آیت‌الله منتظری و آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله صانعی و امثال ایشان از بزرگان این نظام نبودند که تنها به خاطر اندیشه‌هایی جز اندیشه حاکم هم‌اکنون نیز تحمل نمی‌شوند و یا حق این بزرگان در ابراز نظر از حق قاضی دادگاه ویژه کمتر است که او با مخالفان خود و با سلاح حکم قضایی تا زندان و حصر را در حق آنان رومی‌دارد ولی این بزرگان حق انتقاد از اقران و دوستان خود را ندارند و باید شاهد شعارهای «مرگ بر...» و «مرجع آمریکایی...» باشند.

تصور عمومی وقتی شکل می‌گیرد که اندیشه‌ها را در دادگاه بررسی می‌کنند و نه در دانشگاه (یا حوزه) و وقتی از ارائه «برهان» عاجز می‌شوند رقیب را روانه «زندان» می‌کنند.

در مقابل استدلال به استفاده از احساسات و تحریک عواطف می‌پردازند و متعصبانه بر مطالب غیرمستدل پای می‌فشارند.

حتی فرض کنیم که همه این آقایان مقصرند. چرا راه برخورد با مقصران را تنها در سخت‌گیری و انتقام جست‌وجو می‌کنند و از عفو و

اغماض و تغافل و مدارا و مروت و رفق و شرح صدر و صبر و تحمل و تواضع خبری نیست و یا آنقدر کم است که می‌توان آن را نادیده گرفت. مگر برخوردهای خشونت‌بار و مجازات‌های حداکثری (اشد مجازات) ثمری جز دوری مردم و اعتبار محکومان به‌بار آورده که مجدداً آن را می‌آزمایند و چرا نباید، گذشت‌ها حداکثری شود و مجازات‌ها حداقلی.

به سودان نگاه کنیم که با صادق‌المهدی و مخالفان دولت چگونه متحد می‌شوند. به عمان بیندیشیم که جنگجویان ظفار را چگونه جذب کرد. به رئیس‌جمهوری فعلی اندونزی نگاه کنیم که رقیب خود را چگونه تکریم می‌کند و یاد بگیریم که باید مخالفان را به موافقان تبدیل کنیم. تا کی بر طبل دشمنی باید کوبید. اینکه ملی‌گرا کافر است، ملی مذهبی مرتد است، دوم‌خردادی جایش زندان است و روزنامه‌ها باید یکی پس از دیگری تعطیل شود و... چرا جای خود را به تحمل مخالف و لب‌خند و عفو و آزادی مخالفان، از زندان محبس و زندان اختناق نمی‌دهد و دائماً ناامنی اجتماعی برای اندیشیدن ترویج می‌شود. به امید روزی که روح و جسم همه ما اصلاح شود و همه اصلاح طلب گردند.

دادگاه ویژه روحانیت، فرمان امام و قانون اساسی

فتح، ۲۷ آذر ۱۳۷۸^۱

۱. در تاریخ ۶۶/۳/۲۵ طی دو حکم جداگانه دادستان و قاضی شرع دادگاه ویژه روحانیت از سوی امام خمینی (ره) برگزیده شدند تا به جرایم «روحانی نمایان» رسیدگی کنند.

در یکی از این احکام آمده است: «بدیهی است که شورای عالی قضایی در زمینه صدور ابلاغ قضات دادگاه و دادسرا و تأمین نیرو و امکانات لازم، کمال مساعدت را خواهد نمود»^۲.

احاله امور پرسنلی و اداری و مالی این دستگاه به شورای عالی قضایی نشان از هدف امام (ره) مبنی بر حضور این دستگاه در مجموعه «قوه قضاییه» و تبعیت از قوانین رسمی کشور دارد. یعنی بنیانگذار جمهوری اسلامی قصد تشکیل دستگاه موازی با قوه قضاییه را نداشته‌اند بلکه آن را به مثابه شعبه‌ای از شعب قوه قضاییه در نظر گرفته‌اند. همان‌گونه که در سال ۵۹ به بعد با عنوان «دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی مستقر در حوزه علمیه قم» به عنوان شعبه‌ای از دادگاه انقلاب مصوب شورای انقلاب بود. ۲. آنچه در احکام دادستان و حاکم شرع مشترکاً آمده است،

۱. روزنامه فتح، ۲۷ آذر ۷۸، شماره ۷، ص ۷.

۲. صحیفه نور، ۹۷/۲۰.

مأموریت این بخش از قوه قضاییه را صرفاً در رسیدگی به اتهامات و جرائم «روحانی نمایان دین به دنیا فروش» قرار داده و رسیدگی به اتهامات غیرروحانیان، اصولاً از مأموریت این شعبه خارج بوده است.

۳. در تاریخ ۶۶/۱۰/۱۶ پس از یک اختلاف نظر بین مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور وقت در جهت فهم نظر امام درباره اختیارات حکومت اسلامی و استفسار رئیس جمهوری بعد از سخنرانی در نماز جمعه، حضرت امام خمینی (ره) بر معنای ولایت مطلقه فقیه به عنوان ولایتی «که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد» تأکید فرمودند از این تاریخ به بعد، عنوان «ولایت مطلقه فقیه» در فرهنگ سیاسی مملکت به صورت رسمی وارد شد.

۴. در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۷ طی نامه‌ای از حضرت امام خمینی (ره) به مسئولان مملکت، نهادی به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام پدید آمد تا: «در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد» با توجه به مشورت با کارشناسان، رأی این نهاد جدید مورد عمل قرار گیرد.^۱

۵. در اوایل آذرماه ۶۷ و پس از قریب یک سال از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، نمایندگان مجلس شورای اسلامی نسبت به عملکرد و نقش مجمع تشخیص مصلحت و مخالف بودن آن با قانون اساسی، معترض شدند و طی نامه‌ای به حضرت امام (ره) از ایشان خواستند که حقوق قانونی مجلس، طبق قانون اساسی استیفا شود.

حضرت امام (ره) در نامه‌ای به تاریخ ۶۷/۹/۷ خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی مرقوم فرمودند: «با سلام مطلبی که نوشته‌اید

کاملاً درست است. انشاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد. از تذکرات همه شما سپاسگزارم و به همه شما دعا می‌کنم»^۱.

درخصوص این نامه حضرت امام چند نکته قابل توجه است:

الف) ایشان هم، تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و عملکرد آن در تاریخ فوق را که به نظر نمایندگان مجلس شورای اسلامی خلاف قانون اساسی بوده، رسماً غیر قانونی دانسته‌اند و با بیان تأیید آمیز نظر نمایندگان مجلس، آن را پذیرفته و فرموده‌اند: آنچه نوشته‌اید، کاملاً درست است و تشکیل مجمع تشخیص مصلحت که برخلاف قانون اساسی بوده، به‌خاطر «ضرورت» هایی بوده که ناشی از وضعیت فوق‌العاده جنگی بوده است.

ب) درخصوص مجمع تشخیص مصلحت، می‌فرمایند: «مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی، سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد».

پ) تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، خصوصاً با وضعی که در عمل پیدا کرد (یعنی مستقل از قوه قضاییه شکل گرفت) و ظاهر قانونی آن تأمین نشد. از جمله چیزهایی بود که «در این سال‌ها انجام گرفته» بود (یعنی سال‌های جنگ) و در حقیقت برای رسیدگی به پرونده‌ای که ممکن بود تأثیرات منفی روحی بر مدافعان جبهه‌های نبرد و پشتیبانان آن بگذارد، این نهاد تأسیس شده بود.

احتمالاتی از قبیل اختلافات درونی در بین مسئولان رده اول کشور در زمان جنگ، بزرگ‌ترین پیروزی برای دشمن تلقی می‌شد و لذا باید با

ظرافت خاصی به پرونده «مهدی هاشمی» رسیدگی می‌شد. این برداشت حضرت امام(ره) و بسیاری از مسئولان وقت بود که منجر به تشکیل دادگاه ویژه شد.

ارتباط این مسئله با جنگ واضح‌تر از آن است که کسی تردید کند به ویژه که ماجرای سیدمهدی هاشمی دامن عده‌ای از نیروهای سپاه را نیز گرفته بود و لذا یکی از مصادیق مورد نظر حضرت امام(ره) که فرموده‌اند: «در تمامی زمینه‌ها»، مسئله دادگاه ویژه روحانیت بوده است که در زمینه قضایی صورت گرفته و برخلاف قانون اساسی بود.

ت) اصولاً برخی از طرفداران فعلی نظریه «ولایت مطلقه فقیه» هرگونه اقدام فراتر از قانون اساسی را «حق ولی فقیه» می‌شمارند. اگر چنین تصویری صحیح باشد، چرا حضرت امام(ره) که مبین نظریه «ولایت مطلقه» بوده‌اند پس از یک سال از طرح آن، رسماً اقدام خود در تشکیل مجمع تشخیص مصلحت را «خلاف قانون اساسی» دانسته‌اند و ضرورت جنگ را به عنوان دلیل یا علت این تخلف معرفی می‌کنند.

آیا نمی‌توانستند، بنویسند که: «چون ولی فقیه اختیارات فراقانونی دارد لذا تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام برخلاف قانون اساسی نیست و طبق اصل پنجم و پنجاه و هفتم این اقدام کاملاً قانونی بوده است؟»

چرا برخلاف تصور برخی از طرفداران امروزی «ولایت فقیه» نوشته‌اند که (خلاف قانون اساسی دانستن تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام)، «کاملاً درست است».

از نظر ماهوی، چه فرقی بین مجمع تشخیص مصلحت نظام، و دادگاه ویژه روحانیت به عنوان دو نهاد خارج از قانون اساسی هست؟ اگر یکی از آنها با نص حضرت امام خمینی(ره) خلاف قانون اساسی است، دیگری با کدام ملاک موافق قانون اساسی شمرده می‌شود؟

ث) البته برای قانونی شدن مجمع تشخیص مصلحت نظام، در تاریخ ۶۸/۲/۴ نامه‌ای از طرف امام(ره) به رئیس جمهوری وقت داده شد تا هیأتی برای بازنگری قانون اساسی تشکیل شود و یکی از مسائل مورد بحث را مسئله مجمع تشخیص مصلحت قرار دهد تا پس از رأی مردم به متن بازنگری شده قانون اساسی، جایگاه قانونی پیدا کند.

فاصله اقدام حضرت امام به قانونی کردن این نهاد از تصمیم ایشان در آذرماه ۶۷، مدتی قریب پنج ماه است. آیا اگر حضرت امام مدت بیشتری در قید حیات می ماندند. سایر زمینه‌ها را مورد توجه قرار نمی دادند تا جایگاه قانونی پیدا کرده و یا منحل شوند؟

ج) حضرت امام(ره) در تاریخ ۶۷/۱۰/۸ (یک ماه پس از تصمیم به بازگشت به قانون اساسی) در نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشته اند: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر گیرند... این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌ها است، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد».

امام(ره) در این فراز از نامه خود، محترمانه به شورای نگهبان می‌فرمایند که سخت‌گیری آنها باعث بن‌بست‌هایی می‌شود و «گره‌های کور قانونی» را پدید می‌آورد که امام(ره) را به عنوان رهبر نظام وادار به «نقض ظاهری قانون اساسی» می‌کند. توصیه ایشان به شورای نگهبان و سایر مسئولان این است که نگذارند کار به آنجا رسد که رهبری مملکت حتی برای «مصلحت نظام و اسلام» و «به نفع مردم و اسلام» وادار به نقض ظاهری قانون اساسی شود. پس «نقض ظاهری قانون اساسی» از دیدگاه امام نامطلوب است تا چه رسد «به نقض حقیقی قانون اساسی» که بنابر نظر حضرت امام، کاملاً ناشایست و حرام است، اما برخی مدعیان آن را

جایز می‌شمارند!!؟

چ) علت اصلی پرهیز امام از نقض قانون اساسی و تخلف از آن به عنوان ولی فقیه، حرمت اکیده «نقض پیمان» است. چرا که «وفای به عهد و پیمان» از ارکان دین و ایمان شمرده شده و «پیمان‌شکنی» از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.

وقتی مردم در سه مرحله انتخاب خبرگان برای نوشتن قانون اساسی، رأی مستقیم برای رفراندوم قانون اساسی و رأی مجدد بر قانون اساسی بازنگری شده، قانون اساسی را تصویب کرده و به عنوان «پیمان و میثاق ملی» از سوی مسئولان و مردم پذیرفته شده است، هیچ‌کس و از جمله ولی فقیه نمی‌تواند آن را نقض کند، مگر مضطر شود. چرا که «ضرورت‌ها، امور ناپسند را مباح و جایز می‌گرداند» و موارد نقض شده در زمان حیات امام خمینی (ره) با ضرورت «جنگ و وضعیت فوق‌العاده اوایل انقلاب» مجاز شده است.

ولی همه اهل دانش می‌دانند که «الضرورات تنقذ بقدرها: ضرورت‌ها اندازه‌گیری می‌شود با مقدار رفع ضرورت» و به زبان ساده‌تر، برای فرار از وضعیت اضطراری، تنها به اندازه رفع حالت اضطراری حق استفاده از موارد ممنوعه داده می‌شود. مثلاً اگر بقای حیات فردی منوط به خوردن مردار شود، تنها به اندازه نیاز ضروری و جلوگیری از مردن، می‌توان از مردار استفاده کرد، نه این که سیر و پر خوردن جایز شود.

ح) اکنون نیز نهادهای بیرون از قانون اساسی (یا قوانین ناشی از آن) برای بقا محتاج ضرورت و اضطرار هستند و اگر ضرورتی برای بقای آنها نباشد، هیچ توجیه شرعی برای تخلف از قانون اساسی نمی‌ماند و بهتر است خارج از هیجانات سیاسی، مسئولان امر به فکر قانونی کردن موارد ضروری باشند تا مقاصد قابل دسترسی به طرق قانونی، گرفتار

چرخه‌های خارج از قانون نشود.^۱

مثلاً با اختصاص یک یا چند شعبه از دادگاه‌های عمومی دادگستری (به صورت عملی) برای ارجاع پرونده‌های روحانیان و رعایت سنخیت بین متهم و دادیار، بازپرس، منشی و قاضی از جهت دانش و آشنایی با محیط زندگی او، می‌توان تمام مقاصد قانونی و منطقی برای تشکیل دادگاه‌ویژه را تأمین کرد و ضمناً به قانون اساسی و قوانین رسمی کشور پای‌بند ماند.

خ) اصرار بر فراقانون بودن ولی فقیه، اجتهاد در مقابل نص است و گویی طرفداران این نظریه اصرار می‌کنند که حضرت امام خمینی (ره) نمی‌دانستند که «ولی فقیه می‌تواند فراقانون باشد» و لذا ضمن تأیید نظر نمایندگان مجلس از آنان به‌خاطر تذکراتشان سپاسگزاری کرده‌اند!!!
یقیناً هیچ‌کس راضی به تداعی چنین جسارتی به ساحت امام خمینی (ره) نیست و راه دوری گزیدن از آن، با دوری گزیدن از قرائت «فراقانونی» ممکن می‌شود.

نتیجه تصمیم حضرت امام (ره) چیزی جز بیان صریح ایشان نیست که: «همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم» و روشن است که وجه صدور این فرمان درباره عملکرد خودشان به عنوان «ولی فقیه» بوده پس همه مسئولان و آحاد ملت و حتی رهبری باید طبق قانون اساسی عمل کنند و اقداماتی مثل تشکیل نهادهای خارج از قانون (مجمع تشخیص مصلحت در آن زمان) را به مثابه مخالفت با قانون اساسی تلقی کنیم چرا که این تصویری است که حضرت امام (ره) آن را «کاملاً درست» دانسته‌اند.

اگر ضروریاتی هست با ذکر مورد آن به مردم موقتاً بودن آن را اعلام کنیم تا خدای نخواست «میثاق ملی» که اکنون «عهدی شرعی» است، مخدوش نشود.

۱. مجلس پنجم در سال ۷۹ طی ماده واحده‌ای ضرورت دادگاه ویژه را تصویب کرد.

دفع «غیر خودی» یا «خود» زنی^۱

فتح، دوشنبه ۴ بهمن ۷۸

در کتاب فارسی دوره ابتدایی داستانی درباره «دوستان نادان» تحریر شده که حقیقتاً پندآموز است. دو مخلوق خدا با تفاوت‌های ذاتی و عرضی از نظر دانش و ارزش، آفریننده آن صحنه عبرت‌آموز هستند.

حال اگر نفس آدمی که بیش از هر مخلوقی به خویشتن خویش محبت و دوستی دارد گرفتار نادانی در دوستی شود، چه حوادثی پدید می‌آید که عبرت‌آموز دیگران باشد؟!

تصور کنیم که مگسی مزاحم ما شود، دوست ما سنگ بزرگی بردارد تا دفع مزاحم کند و برای این مقصود نیکو، آن را با شدت بر سر ما بکوبد و نیت او هم کشتن مگس باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟!

مگس از روی غریزه و توانایی تشخیص خطر، معمولاً از هجوم دشمنانش در امان می‌ماند و قبل از مواجهه پرکشیده و فرار می‌کند و احتمالاً در جای دیگری از بدن فرود می‌آید و سر بی‌دفاع ماست که با سنگ درشت انتخابی خویشتن کوبیده می‌شود.

اگر پس از کوبیده شدن سنگ بر سر، هنوز نایی باقی باشد، سنگ

بی مروت مجدداً قصد جان مگس نشسته بر زانو و یا هرجای دیگر را می کند و در عرض چند دقیقه، بدنی خونین و کوفته و احتمالاً شکسته، برای ما می ماند و معلوم نیست که مگس مزاحم این بار بر زخم به جای مانده نشیند و درصدد تکثیر نسل یا ایجاد بیماری برنیاید.

این «خودزنی» در صحنه زندگی اجتماعی، نزدیک بیست سال است که ادامه یافته است و «خودبزرگ» اول انقلاب و حتی قبل از پیروزی بهمن ۵۷، آنقدر کوفته شده که در نظر بعضی در یک گروه یا دسته تنگ نظر که مورد استقبال کمتر از ده درصد ملت قرار نگرفته خلاصه شده است.

حلقه خودی ۹۸/۲ درصدی رای دهندگان به نظام جمهوری اسلامی، امروز از جانب انحصارطلبان تنگ نظر به حداقل خود رسیده و در نهایت امر (یعنی پس از به میدان کشیدن همه مقدسات دینی و ملی) چیزی در حد ۲۰ درصد را به حمایت خود می کشاند.

تردیدی نیست که مگس هایی برای مزاحمت در طول بیست سال گذشته حضور داشته اند ولی میزان مگس کشی های متخصصان به کارگیری «د.د.ت» معلوم نیست بلکه «معلوم العدم» است. یعنی مگس ها با زرنگی «جاخالی» داده اند و این بدن آزرده ملت است که مضروب و مصدوم شده است.

حافظه ملت ایران بایگانی بزرگی از پرونده های حذف و محرومیت و حبس و حصر و تبعید «خودی های بیش از ۹۸ درصدی» است و هنر سنگ کوبیدن های برخی دوستان، تکثیر کمتر از ۲ درصد به اضعاف مضاعفه است و عقل اقتضا می کند که چنین «سعی» ناپسندی را «مشکور» ندانیم و پس از ۲۰ سال مانع این دلسوزی های «شکننده» و «کوبنده اتحاد ملت» شویم.

کدام عقل سلیمی می پذیرد که در طول ۲۰ سال، جمعیت مخالفان را

بیست برابر کنیم (اگر بیشتر نباشند) و خود در عمل به این تکثیر و «تکسیر» اقرار کنیم و از انتخاب مردم دچار وحشت و هراس شویم؟! اگر مدعی ای وجود دارد که هراس و وحشت از رای مردم را نمی‌پذیرد او را به یک تجربه بی‌خرج و منت فرا می‌خوانیم و می‌خواهیم که به یکی از آخرین اعضا کوبیده شده به «سنگ دوستی» یعنی «عبدالله نوری» اجازه حضور در انتخابات داده شود تا قضاوت حقیقی و واقعی مردم را شاهد باشیم و هر یک از ما، از ماحصل رای او، تصور خویش را اصلاح کنیم، (خوش بود گر محک تجربه آید به بیان....).

این حداقل کاری است که می‌تواند مدعی صادق را شناسایی کرده و انشاءالله تعالی تصحیح روش و رفتار را در پی داشته باشد.

اخلاق اجتماعی

مشارکت، ۵/ بهمن ۱۳۷۸

بحث «انصاف» در فرهنگ دینی به عنوان مفهوم عرفی «عدالت» که ریشه در واقعیت امر عدالت دارد از سوی رهبران دینی مورد تاکید قرار گرفته است (الْعَدْلُ إِنْصَافٌ)^۱.

در بحث حق و مسئولیت انسان، بالاترین و والاترین هدف زندگی دنیایی «عدالت» است یعنی رعایت انصاف و انصاف نیز عرفی‌ترین و وجدانی‌ترین مفهوم را دارد. (آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند و هر چه برای خویش می‌پسندی برای دیگران بخواه)

در بحث اخلاقی اما، خروج از مرحله انصاف و عدالت به نحو سیر صعودی و نه نزولی امری مبارک و متعالی است مثلاً در بخش حقوق مادی، ایثار وجود و در بخش جزایی عفو و گذشت و نیکی کردن در مقابل بدی‌ها و در مقام رعایت آداب اجتماعی، کم توقعی و بلکه تحمل بی‌وفایی‌ها و بی‌ادبی‌ها (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)^۲ در ردیف کمالات و فضائل قرار می‌گیرند و کمبود در این خصوصیات نشان نقص است.

یکی از ضروری‌ترین خصلت‌ها برای حاضران صحنه سیاست و اجتماع، رسیدن به کمال وجودی و کنترل امیال و توقعات از دوستان

هم فکر و همراه است «تا درخت دوستی» به بار نشیند.
 امام صادق (ع) در این باب توصیه می‌کند که «لَيْسَ مِنَ الْإِنصَافِ مُطَالَبَةُ الْإِخْوَانِ بِالْإِنصَافِ^۱، منصفانه نیست که از برادران رعایت انصاف خواسته شود».

گرچه «مراعات انصاف» امری لازم و عین عدالت است ولی سختی رسیدن به عدالت در فرهنگ و رفتار، از دید اهل نظر پنهان نمی‌ماند و انسان مطلع و آگاه از دشواری رعایت عدل و انصاف، برای برادر دینی خود این دشواری را نمی‌پسندد و ایثارگرانه توقع خویش را پایین می‌آورد تا جایی که بی‌وفایی و جفای دوستان را تحمل می‌کند و از آنان نمی‌رنجد. گرچه طرف مقابل باید خود را ملزم به رعایت انصاف بداند ولی او هم باید از برادر دینی‌اش توقع عفو و اغماض و گذشت و ایثار را نداشته باشد، چرا که چنین انتظاری با توجه به سختی مطلوب، منصفانه نیست. «جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت».

تصور نشود که این دعوت به خروج صعودی از «عدل و انصاف» مجوز تعطیل «جاده اصلی» را صادر می‌کند و فرع را به جای اصل می‌نشانند. چرا که دعوت به نادیده گرفتن «حق فردی» از سوی خود فرد، در حقیقت «اعمال حق» است و معلوم است که شرط عقلی کلی آن است که در مظان طغیان و سرکشی نباید از حق فردی گذشت چرا که طاغوت سرکش را متجری می‌کند و میدان حق‌کشی را گسترش می‌دهد.

مؤکداً یادآوری می‌شود که داستان در «حقوق اخوان» و مناسبات دوستان و برادران و هموطنان است و نه مناسبات قدرتمندان و ضعیفان. صحبت از رعایت همدیقان است نه مراتب مختلفه صحنه قدرت و اجتماع.

تصور و تصدیق در انتخابات

۱۰/ بهمن / ۱۳۷۸

انتخابات مجلس در ایران اسلامی همیشه با مشکلاتی خاص رودررو قرار گرفته است. این مشکلات در سه حوزه انتخاب کنندگان، انتخاب شونده‌گان و مسئولین حکومتی (از اجرا و نظارت) چهره می‌نماید.

۱ - انتخاب کنندگان هم در تصور و هم در تصدیق دچار مشکل هستند. تصور می‌کنند که نماینده مجلس به جای تمامی مسئولان اجرایی تصمیم می‌گیرد و لذا حل همه مشکلات اجرایی خود را از او می‌خواهند. تصور می‌کنند که معیار موفقیت و توجه نماینده به وظایف قانونی، در میزان خدماتی است که به حوزه انتخابیه‌اش می‌رساند و یا در دفعاتی است که به زوایای جغرافیایی منطقه‌اش سرکشی می‌کند و اصولاً نقش اصلی او و خود را در قانون‌گذاری و تصمیمات کلان مملکتی (که البته شامل رعایت حال مردم حوزه انتخابیه به عنوان بخشی از ملت و مملکت می‌شود) به یاد نمی‌آورند و یا آن را بسیار کوچک می‌شمارند.

در مقام انتخاب، معیارهایی چون دوری و نزدیکی به مراکز قدرت، قومیت، تقدس‌های اجتماعی صرف و امثال آن انگیزه استقبال ایشان قرار می‌گیرد و کمتر به توانایی‌های علمی و تخصص‌های لازم برای مرکز قانون‌گذاری توجه می‌کنند و تاکنون بیشتر به تبلیغات بدون برنامه افراد خو گرفته و از آن متأثر شده‌اند. حال آنکه لازم و ضروری است که برنامه‌های نامزدها که با پرس و جوی حضوری اهل فن می‌تواند واقعی یا

غیر واقعی بودن آن روشن شود، باید ملاک استقبال و توجه مردم باشد تا مطلوبات واقعی مردم در ضمن انتخابات برای مسئولان کشور روشن شده و یا تاکید شود.

البته با خدمتگزاری رسانه‌های مردمی، رشد و آگاهی و شفافیت مواضع گروه‌ها و افراد در این دوره بیش از دوره‌های گذشته است و امید به تشکیل مجلس برآمده از برنامه‌های انتخاباتی، تقویت شده است.

۲- انتخاب شوندگان یا نامزدها همیشه دچار توهمی ناشی از «محبت ذاتی» به خویشان گردیده‌اند و جز اندکی از بسیار، به تصدیق تصورات قبل از رأی‌گیری نایل نمی‌گردند.

این محبت به خویش، سراسر مذبوم نیست بلکه در بخش غیر واقعی‌اش مورد نکوهش است و آن کس که مجموعه تصوراتش تصدیق نمی‌شود (حتی اگر منتخب مردم هم قرار گیرد) باید برای آینده، درسی واقعی گرفته باشد و فاصله واقعیت تا تصور را برای بار دیگر تجربه نکند.

برخی از نامزدها شانس خود را در انتخابات شوراها آزموده‌اند و گاه به میزان یکصدم رأی مورد نیاز برای راهیابی به مجلس، نصیب‌شان گردیده ولی با قاطعیت خود را واجد شرط اقبال مردم و صاحب رأی آنان می‌دانند. عجیب‌تر آنکه برخی گروه‌های سیاسی، چشم خود را بر این واقعیت‌ها بسته‌اند و در حقیقت خود و طرفدارانشان را به راه شکست خورده‌ای می‌کشانند که قبلاً تجربه کرده‌اند. (مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ التَّدَامَةُ).

مشکل دیگر حضور مدعیانی است که هیچ برنامه مشخصی برای مشکلات سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی مردم و کشور ندارند و با کمال بی‌مبالاتی حضور در مجلس را به منزله مسابقه دوی همگانی فرض کرده‌اند که با تکیه بر احساسات، بخت خویش را برای پیروزی شخصی بیازمایند.

امروز حضور آنانی که طرح و برنامه مدوئی برای برون رفتن از وضع نابسامان اقتصاد و فرهنگ و امنیت اجتماعی و رسیدن به رشد و توسعه همه جانبه (که در گرو توسعه عمیق سیاسی است) ندارند، در صحنه نامزدی انتخابات مجلس، بی‌اعتنایی به مطلوبات ملی و ارزش‌های دینی است و بر ملت شریف ایران است که خارج از تعلقات قومی و یا خانوادگی، تنها به برنامه‌ها توجه کنند و به طرفداران و صاحبان برنامه‌ها رای دهند.

اگر نمایندگان پنج دوره سابق، خود صاحب برنامه می‌بودند و این ضرورت را در قانون انتخابات می‌گنجاندند که شرط نامزدی، ارائه یک برنامه بود و وظیفه ناظران، کشف ارتباط برنامه با ارائه‌کننده آن، امروز در این جایگاه نصیحت، محتاج پندهای بدیهی و یادآوری نکات واضح و روشن نبودیم.

۳- مسئولان حکومتی چه در بخش نظارت و چه در بخش اجرا نباید کوچکترین ممانعتی از حق انتخاب مردم به عمل آورند. هر چند سوابق امر خلاف این مطلوب را تداعی می‌کند.

عده‌ای از نامزدها که همه‌گونه تخلف انتخاباتی را برای خود جایز می‌شمارند و تمامی مراکز حکومتی انتخاباتی را از آن خود می‌دانند، به گونه‌ای تهدیدآمیز سخن می‌گویند که گویی هم اکنون رای مردم را با خود دارند و از هم اکنون به عنوان نماینده ایشان سخن می‌گویند.

این لسان تهدید به گونه‌ای است که اگر نام آنها از صندوق رای بیرون نیاید و در حقیقت، «قلم به‌دستان» روز ۲۹ بهمن (که روزنامه‌ها تعطیل است و روزنامه‌نگاران قلم در دست نمی‌گیرند) نام آنان را در برگه‌های رای ننویسند، گویا به منزله شکست انقلاب اسلامی است و لذا باید به هر نحو ممکن از این امر جلوگیری شود!!!

هشدار جدی به مسئولان امر انتخابات این است که این تهدیدها را بی‌پاسخ نگذارند و جلوی تشنج‌آفرینی متکلمان را بگیرند تا با آرامش مردم، انتخابی حقیقی صورت گیرد و هر کس منتخب مردم شد، به حسن

ظن مردم توجه کند و آن کس که برگزیده نشد متواضعانه کرنش کند و رای مردم را بپذیرد.

البته در دوره‌های گذشته، کثرت رد صلاحیت شدگان به گونه‌ای بود که انتخابات دو مرحله‌ای را تداعی می‌کرد که مرحله اول آن را هیات‌های نظارتی انجام می‌دادند و آتش «نیم‌پز» آنان را در مرحله دوم، مردم باید می‌پختند.

یا در بخش اجرایی تخلفات آشکاری از قبیل قرائت نشدن رای نامزدهای تایید صلاحیت شده و حتی گرفتن اجباری نامه انصراف در نیمه دوم روز رای‌گیری و یا در نیمه شب پس از رای‌گیری، صورت وقوع پیدا کرد که به خاطر عدم وجود فضای مطبوعاتی آزاد و مستقل و یا عدم توجه جدی از سوی اندک رسانه‌های مستقل وقت، به خوبی مورد دقت و بررسی قرار نگرفت و بحمدالله با فعال‌تر شدن بخش نظارتی غیردولتی (احزاب و مطبوعات) در این دوره امکان هرگونه تخلفی از مسئولان امر به شدت تقلیل یافته است.

عزم دولت ملی خاتمی نیز دغدغه‌ها را به حداقل ممکن رسانده و انشاءالله تعالی شاهد تحقق «مجلس عصاۃ فضایل ملت» خواهیم بود. آنچه هنوز اتفاق نیافتاده و طلایه آن شیرینی شهد حضور ملت را در ذائقه‌ها تداعی می‌کند، لشکر ۳۵ تا ۴۰ میلیونی «قلم به دستان ۲۹ بهمن» است که به امید خدای متعال «بسیج» می‌شوند تا آرزوی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران را از «بسیج ۲۰ میلیونی» به «بسیج ۴۰ میلیونی» ارتقاء بخشند و چهره‌ای «مصلحانه» از «انقلاب اسلامی» به همه مردم جهان بنمایانند تا دین و حکومت دینی ملکوک خشونت‌طلبی خشونت‌طلبان نگردد و رحمت و رأفت، مروت و مدارا و همزیستی عادلانه و مسالمت‌آمیز با همه انانی که انسانی می‌اندیشند و می‌زیند به عنوان اهداف دنیایی دین خدا جلوه کند (انشاءالله تعالی).

قلم به‌دستان ۲۹ بهمن

۱۶/ بهمن/ ۷۸

روز بیست و نهم بهمن روز تجلی ارادهٔ مردم و ظهور «حق انتخاب» آنان است. مردم به بخشی از حق حاکمیت خویش که در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی به آن تصریح شده و در اصل پنجاه و هفتم تاکید گردیده، تحقق می‌بخشند و در حقیقت «عید احقاق حق» است. عیدی که در بهمن ۵۷ آفریده است و در بهمن ۷۸ آن را باز تولید می‌کند.

لشکر ۳۵ تا ۴۰ میلیونی «قلم به‌دستان» با سلاح «قلم» رأی خود را در مورد آنچه «قلم به‌دستان مزدور!!» و یا بهره‌مند از «چمدان دلار رئیس سیا!!» و امثال این نام‌های عجیب و غریب و صفات عجیب‌تر!! نوشته و به اطلاع مردم رسانده و بر آن به مدت دو سال و اندی پای فشرده‌اند و دربارهٔ تصورات مخالفان مطبوعات مستقل و آزاد، به صندوق‌های رأی می‌سپارند.

«قلم به‌دستان» ۲۹ بهمن، داوری خود در مورد؛ توسعهٔ سیاسی، زندانی شدن کدیور و نوری و امثال آنان، و پی‌گیری پروندهٔ قتل‌ها و حادثهٔ کوی دانشگاه و حصر مرجعیت و حبس و محرومیت‌های غیرقابل شمارش اصلاح‌طلبان و رفتار مقتدرانی که مباشر یا مدافع پیشامدهایی از این گونه بوده‌اند را با صراحت اعلام خواهند کرد.

مردم می‌دانند که نه امکان راهپیمایی و اجتماع مسالمت‌آمیز میلیونی

برای اصلاح طلبان وجود دارد (چرا که با هجوم گروه فشار مواجه می شود) و نه فرصت همه پرسی برای روشن شدن «رای مردم» در مسائل اختلافی پدید آمده است. بنابراین تنها راه مسالمت آمیزی که می ماند، حضور همگانی و مسالمت آمیز «قلم به دستان» در پای صندوق های رای است تا حماسه ای برتر از دوم خرداد آفریده شود.

این صحنه ابراز نظر ملی را با فراخوانی به گستره همه ایران و با تبلیغی همگانی تحقق بخشیم. هر کدام از ما از هموطنان و همسایگان و خویشان و دوستان بخواهیم که در محدوده خود به تبلیغ حضور پرداخته و با آرامش کامل هر چه را می پسندند ابراز کنند.

برنامه ها و افراد معرفی شده از سوی گروه ها و یا حاضران در صحنه نامزدی نمایندگی را به دقت مورد بررسی قرار داده و آزادانه و متعهدانه به گزینشی درخور شأن ملت ایران اقدام کنیم.

از کلان نگری و حفظ منافع ملی (بخاطر پست و مقام شخصی و یا بهره مندی های فردی) فراموش نکنیم و بگذاریم صاحبان اندیشه و برنامه، در مجلس ششم حضور به هم رسانند تا همه آحاد ملت بهره مند شوند.

بافت اجتماعی کشور البته به گونه ای است که قطعاً همه گونه اندیشه ای در مجلس حضور پیدا خواهد کرد و اصراًً مجلس یکدست، نه مطلوب است و نه مفید و هیچ تردیدی نیست که مجلس یکدست پدید نخواهد آمد. لذا دغدغه انحصار در مجلس ششم وجود نخواهد داشت.

آنچه لازم و ضروری است، تعادل حقیقی بین نمایندگان منتخب مجلس ششم و گرایش های سیاسی اجتماعی ملت است. اگر درصدهای متعادل فراهم آید و آن کس که ۲۰ درصد گرایش ملت را نمایندگی می کند واجد ۲۰ درصد کرسی های مجلس شود و دیگری هم به اندازه وزن اجتماعی خود صاحب کرسی شود مشکلی پدید نمی آید ولی عدم

تعدادل بر مشکلات عدیده کشور خواهد افزود.

از منتخبان ملت هم انتظار می‌رود که مردانه و شجاعانه همانی باشند که امروز تبلیغ می‌کنند و از تعویض مسیرهای غیرمعارف که منجر به تصادم خسارت‌بار بین مردم و نماینده ایشان می‌شود شدیداً پرهیز کنند. بهتر است نماینده صاحب‌گرایش «راست» جوانمردانه بر اصول راستگرایی استوار بماند و نماینده دارای‌گرایش «چپ» رادمردانه بر اصول چپگرایی پای فشارد.

به یاد داشته باشیم که «خدعه و نیرنگ» و «غش مؤمنین» هم اخلاقاً و هم شرعاً مجاز نیست و انشاءالله شاهد چنین امری نباشیم.

از خدای «مقلب القلوب والابصار و مدبر اللیل والنهار و محول الحول والاحوال» می‌خواهیم که در عید ۲۹ بهمن ۷۸ قلوب مردم ایران را به آنچه صلاح و فلاح او را تدارک کند راهنمایی کند و «حول حالنا الی احسن الحال» را به وجه اکمل برای ایران اسلامی فراهم سازد. انه قریب مجیب.

نامه‌ای به یک دوست

۱۷/ بهمن ۷۸

۱ - دوست گرامی، جناب اکبر آقای گنجی در یادداشت «فقر و مسکنت نظریه اعتدال» کوششی کم‌نظیر برای نامشخص بودن «حد اعتدال» کرده‌اند که در جای خود ارزشمند است چرا که نشان از «ابتناء رفتار بر مبانی نظری» دارد.

۲ - اعتدال یا رفتار عادلانه، مطلوبی فطری است که با سرشت آدمی عجین است و از جمله بدیهی‌ترین و وجدانی‌ترین مفهوماست. اگر تردیدی در این قضیه داشته باشیم می‌توانیم به فرهنگ و ادبیات جهان نظر کنیم و تاریخ را ورق بزنیم تا به روشنی ببینیم که ستمگرترین آدمیان و مستبدترین سیاستمداران و شدیدترین مخالفان عدالت و اعتدال، تلاش کرده و می‌کنند تا لباس عدالت را براندام رفتار خویش بپوشانند تا چه رسد به مدافعان و عدالت‌پیشه‌گان.

فطری‌ترین معنی عدالت «انصاف» است. همان که امیرالمومنین (ع) فرمود: «أَنْ تُحِبَّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَنْ تُكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا - برای دیگران چیزی را بپسندی که برای خود می‌پسندی و آنچه خود نمی‌پسندی برای دیگران نخواهی».

۳ - نشانی‌هایی از احزاب و مطبوعات و افراد آورده‌اند که همه نشان از مطلوبیت اعتدال داده‌اند. می‌گویم: «خود شما نیز در این نوشته به دنبال اعتدال و رفتار عادلانه می‌گردید».

اصولاً نقد و انتقاد برای تبیین سازگاری یا ناسازگاری متن با واقعیت

مورد نظر است. شما آقای جلالی پور را نقد می‌کنید که به مسائلی پرداخته که با واقعیت اجتماعی یا نظری تطابق ندارد. یا دیگری را نقد می‌کنید که واژه‌هایی درشت به کار برده و مخاطب خویش را درخور «تیمارستان» دانسته است. معنی این نقد ملیح آن است که از حیطة انصاف دور شده و عدالت در تصور و اعتدال در تصدیق را فراموش کرده است.

پس شما هم به دنبال «اعتدال در نقد» می‌گردید. چیزی که مستقدان شما هم از شما انتظار داشته و دارند.

۴ - فرموده‌اید: «کل نظریه اعتدال بدون هیچ گونه دلیل عقلی یا تجربی است» ممکن است مقصود شما را از دلیل تجربی به درستی دریافت نکرده باشم ولی تاکید عمومی بشر بر عدالت و توجیه رفتار خویش به رفتار عادلانه، آیا در حد یک «استقراء ناقص» نیست تا به عنوان «دلیل تجربی» از سوی آن دوست گرامی پذیرفته شود.

۵ - پرسیده‌اند: «دوستانی که یادداشت عالیجناب سرخ‌پوش را تند می‌خوانند باید روشن کنند که با کدام بخش از آن مقاله مساله دارند. هدف؟ یا روش‌های رسیدن به مقصود؟»

عرض می‌کنم، اعتدال و دعوت به رفتار عادلانه در نقد دیگران، از نوع «روش» است که به علت اهمیت راه رسیدن به مطلوب حقیقی بشر در دنیا (عدالت) در اندازه‌های هدف ظاهر شده و ارزشی بیش از یک وسیله ساده را پیدا کرده است.

تردید نیست که روش رسیدن به مقصود، برای اصلاح طلبان به گونه‌ای نیست که بتوان از هر وسیله‌ای بهره گرفت بلکه ابزار خاص خود را می‌طلبد. اصلاح طلبی با ابزار غیرمصلحانه ممکن نیست. مبارزه با خشونت طلبی نباید با استفاده از روش‌های خشونت آمیز صورت گیرد چرا که چیزی جز تایید خشونت را در پی ندارد.

بهره‌گیری شما از «واژه‌های درشت» در نوشته‌ها، تایید ضمنی درشت‌گویی‌های خشونت طلبان را دربر دارد و البته اظهار تفاوت در اهداف مشکل‌گشا نخواهد بود.

اگر حق و باطل از یک حربه بهره گیرند چگونه می‌توان آن دو را از هم

باز شناخت. اگر خشونت طلب و اصلاح طلب از کلمات «آزار دهنده» رقیب» بهره گیرند چگونه باید به تفارت آنان پی برد. بیان حقایق را از مردم دریغ نکنید ولی به گونه‌ای اظهار کنید که لباس باطل براندامش پوشانده نشود.

بزرگترین ارزش را در قالبی ناپسند عرضه کردن موجب تنفر می‌گردد و بی‌ارزش‌ترین پدیده را در قالبی پسندیده عرضه کردن باعث توجه می‌شود.

وقتی نقد هاشمی رفسنجانی با بهره‌گیری از واژه‌هایی زیبا و دلنشین و متعارف و معهود بیان شود، هم تاثیر لازم در ایشان خواهد داشت و هم شخص ثالث را متاثر خواهد کرد چرا که زیبایی و دلنشینی کاری جز این نمی‌کند ولی بهره‌گیری از واژه‌های نامانوس که انتقاد شونده را در موضع تحریک و تصور توهین قرار دهد و دوستان را در احساس تندى یا توهین دچار تردید کند، از تاثیر سخن می‌کاهد و مطلوب ناقد محترم را تامین نمی‌کند.

۶ - «مصلحت» در اصطلاح اهل دانش چیزی جز «تناسب» نیست و اصولاً بین «حق» و «مصلحت» تعارض و تباین ذاتی نیست. «تعارض عرضی» یا «تزامم» مربوط به بسترهای بیرونی، سبب تفاوت این دو مقوله می‌شود.

در حقیقت «مصلحت» به معنی توجه به بستر زمانی و مکانی «حق» است. همان که بزرگان فرموده‌اند: «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.» و درباره «حق» صرف‌نظر از «مصلحت» باید گفت: «بهره بشری است صرف‌نظر از زمان و مکان و تعلقات شخصی صاحبانش».

به عبارت دیگر؛ یک «حق» در عالم طبیعت برای انسان در نظر گرفته نشده بلکه «حقوقی» برای او قرار داده‌اند که همه‌گونه بستگی به قوانین طبیعی دیگر را دارد.

حق بهره‌مندی از «آزادی بیان» به معنی مجاز بودن «توهین نسبت به دیگران» نیست. حق بهره‌مندی از آزادی رفتار به معنی جواز آلوده کردن محیط زیست و سلب حقوق طبیعت و سایر مخلوقات نیست و حق بهره

بردن از آزادی عمل به معنی جواز انهدام خویش و مثلاً انتحار نیست و... «مصلحت» یعنی برقرار کردن تناسب میان حقوق آدمیان و به این جهت همه آدمیان «مصلحت‌اندیش» اند نهایتاً در تشخیص مصالح دچار اشتباه گردیده و مشکلاتی را پدید می‌آورند.

ممکن است که منتقدان «گنجی» راه صواب را گم کرده باشند و به جای انتقاد از روش‌های به کار گرفته شده از جانب او، اهداف او را نقد کرده باشند ولی در خیرخواهی ایشان تردیدی نمی‌توان داشت. آنها می‌خواهند تناسب بین «داده‌ها» و «مقتضیات زمان» رعایت شود. آنها معتقد به «خودسانسوری» نباید باشند و نیستند.

تصور نمی‌کنم که رصدکننده «عالیجنابان سرخ و خاکستری» تردیدی در لزوم رتبه‌بندی علمی در درک و فهم روابط سیاسی اجتماعی بین افراد جامعه داشته باشد. ایشان می‌داند که «آنچه ابوذر می‌دانست اگر مقدار می‌دانست نمی‌پذیرفت و آنچه سلمان می‌دانست برای ابوذر قابل درک نبود».

اگر در این تاریخ تردیدی باشد، شکی نیست که حقایق پیچیده ریاضی و فیزیک و شیمی و یا علوم انسانی را نمی‌توان به آن کس که مراتب پیشین علمی را نگذرانده عرضه کرد و از او انتظار درک و فهم مسائل را داشت. من می‌دانم که سینه «گنجی» همچون «گنجی بزرگ» لبریز از اسرار تاریکخانه‌های اشباح است ولی تاکنون همه آن را برای افشاء به «مصلحت» ندیده است و این همان «حقیقت بزرگی» است که «اکبر» و «علی اکبر»ها را در برخی رفتارهای ناخوشایند برای اهل اطلاع (یا برخی از خیرخواهان) مورد نقد قرار داده است.

ولی «صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند» و باید از «گنج متحرک» جبهه اصلاح‌طلبی (و سایر گنج‌های سایر جناح‌ها) خواست که در مقابل انتقادهای صبور و حلیم باشند و حقیقتاً روح انتقادپذیری را در خود تقویت کنند، حتی اگر برخی نقدها منصفانه نباشد.

خلاصه سخن آنکه «مصلحت» و «حقیقت» قسیم حقیقی یکدیگر نیستند بلکه دو حیثیت مجزا از یک عنوان هستند. «مصلحت» یعنی «حق»

در میدان وجود که همهٔ نقص و کمال‌های انسانی را و عوارض و طواری دنیای ممکنات را با خود دارد و می‌خواهد حق بماند.

«حق» یعنی ماهیتی که بیان‌کنندهٔ حقایق و اعتباریاتی است که در عالم خارج «ما به ازائی» دارد و یا صرفاً اعتباری محض‌اند.

خود سانسوری هم از «گنجی» بسیار برده «رنج» انتظار نمی‌رود و از هر کس که دل در گرو حقیقت دارد ولی مصلحت‌اندیشی از او هم انتظار می‌رود و انتظار بزرگتر آن است که «حقایق را در لباس واژه‌هایی زیبا و دلنشین‌تر از گذشته عرضه کند تا خدای ناخواسته تأثیر معکوس نداشته باشد». انشاءالله تعالی.

۷- رفتار دوستان به لحاظ دوستی باید مورد توجه باشد و ما باید پیشگام صحنه‌های اخلاقی اجتماعی باشیم تا سخن ما در دیگران موثر افتد.

اگر «اهداء کنندهٔ عیوب خود را» محبوب‌ترین مردم دیدیم و مؤبدان خود را چندان میدان ندادیم که همیشه ما را ستایش کنند می‌توانیم داعیه اصلاح‌طلبی را در خود باور کنیم.

اصلاح‌طلبان باید در «جهادی اکبر» از ادبیات گفتاری و نوشتاری خویش شدیداً خشونت‌زدایی کنند و خطاب خویش را با هر مخاطبی، آنچنان نرم و دلنشین کنند که مخاطبان را تحت تأثیر قرار دهند و فرصت عکس‌العمل‌های درشت را از آنان سلب کنند.

مرحلهٔ گذار از «فرهنگ خشونت بار» به فرهنگ «همزیستی مهربانانه» و تحمل و تغافل، محتاج مدیریتی است هنرمندانه که بار مسئولیت آن بر عهدهٔ مدعیان اصلاح‌طلبی گذاشته شده و باید با ظرافت‌های خاص «مدیریت بحران» از آن گذر کرد. به همین جهت وظیفهٔ ملی و دینی همهٔ روشنفکران و نویسندگان است که با مشورت کامل و با رفتار مناسب (در حد توان عمومی مردم) راهکارهای گذار را شناسایی و در گفتار و کردار آن را تبلیغ کنند. (موفق باشید)

برهان ثف

۷۸/ بهمن / ۲۰

«مردم ایران از اکثریت حاکمان خویش سبقت گرفته‌اند» این جمله‌ای است که می‌توان در همهٔ زمینه‌ها تجربه کرد و حقیقتی است که تردیدی در آن راه نداشته و واقعیتی است که به سادگی چهره می‌نماید.

«صبر و تحمل» مردم از قدرتمندان فوق‌العاده بیشتر بوده به گونه‌ای که هر گونه «سلب حقوق» را در این بیست و یک سال تحمل کرده و همچنان به مسئولیت‌های خویش در قبال قوانین و قدرتمندان پای‌بند هستند.

همیشه در صحنه‌های مختلف حضور داشته و کمتر به اعتراض و استنکاف روی آورده‌اند. پس در «تعهد و مسئولیت‌پذیری» نیز از قدرتمندانی که به تعهدات خویش پای‌بند نبوده و علیرغم قسم یاد کردن برای حمایت از قانون و حقوق ملت، راه حمایت از «قدرت و حکومت» را در برابر حقوق ملت پیموده‌اند و یا در مقام قضاء، حقوق حاکمان را بر حقوق مردم ترجیح داده‌اند، برتری دارند و این اتفاقی نامناسب است چرا که مدیران جامعه باید در این فضایل جلوتر از مردم باشند.

اصولاً صاحبان مناصب حکومتی با توجه به شروط و فضایی گزینش می‌شوند که معمولاً در بین آحاد ملت تجمع آن فضایل به برخی افراد اختصاص پیدا می‌کند و لذا هر چه مقام و منصب بالاتر باشد شرایط سخت‌تر و سنگین‌تر می‌شود.

این مساله در انتخابات مستقیم از سوی مردم یا انتصابات هم لازم‌الرعاية است و معمولاً در همه جوامع بشری مراعات می‌شود. حال

اگر متصدیان امور از بسیاری افراد جامعه عقب‌تر باشند و مردم عادی در فضایل لازمه برای مناصب قدرت بر متصدیان سبقت گرفته باشند اتفاقی ناهنجار خواهد بود. چرا که «ترجیح مرجوح» و «تقدیم مفضل» تحقق یافته و عتاب عقل و عقلاء شامل حال آن جامعه می‌شود که «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» - شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟» و البته خسارت‌های عمده‌ای را در پی دارد.

اگر ادعاهای برخی مقتدران در یک ماه اخیر را مورد بررسی قرار دهیم که مثلاً فرموده‌اند: «امروز سراسر کشور در قبضه روحانیت است» و بدانیم که این سخن درباره‌ی یک «کاریکاتور انتقادی» و تحصن گروهی از طلاب و روحانیون قم و یکی دو شهرستان دیگر بیان شده، بیشتر متوجه مطلب می‌شویم.

روحانیتی که افتخارش تحصیل «فقه جعفری» است، در متن بزرگترین دانشگاهش یعنی قم، عده‌ای به میدان می‌آیند که به مردم صبور «تابع فقه جعفری» درس «بی‌صبری» و «عدم تحمل» می‌دهند و به ایشان می‌آموزند که برای رسیدن به مقاصد «فراقانونی» می‌توان «تحصن» کرد و به اصطلاح مسئولان ناهماهنگ با گرایش‌های جناحی خویش را «تحت فشار» قرار داد تا میدان را خالی کنند.

وجود «روحانیت منتقد» آرزوی دین و مذهب است ولی اگر انتقاد با «بی‌صبری و عدم تحمل» همراه گردد «خشونت» را در پی می‌آورد که حقیقتاً مطلوب دین و مذهب نیست. (یا لا اقل «مطلوب اولی» دین و مذهب نیست).

«روحانیت منتقد» باید دلی در یابی داشته باشد و حلمی حسنی (ع) که «انتقاد از خویش» را در اولویت قرار دهد و به اصطلاح انتقادپذیر باشد و خود و برداشت‌های خود را در موضعی «فرانقد» قرار ندهد که اصولاً «فقه شیعه» با «تخطئه» عجین است نه با «تصویب» و «خود و باورهای خود را عین حقیقت دانستن».

آن دسته از روحانیانی که تحمل‌شان اندک است باید بدانند که در

موضع «وارث پیامبر (ص)» نشستن و نیابت امام (ع) را داشتن بدون «حلم و مدارا» نه میسور است و نه مشروع چرا که فرموده اند: «أَلَّهُ الرِّيَاسَةَ سَعَةً الصَّدْرِ - گشاده دلی ابزار ریاست است» و «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي رَبِّي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ^۱ - پروردگارم به من دستور مدارای با مردم را داده به همان گونه که انجام فرائض را از من خواسته است» و راه رسیدن به این حلم و صبر، تمرین و تلقین بردباری است. که فرموده اند: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ - اگر بردبار نیستی تلاش کن که مثل بردباران رفتار کنی».

«عدالت» در داوری و نگرش نسبت به «حوادث واقعه» انتظار دیگری است که از شاگردان امام صادق (ع) می رود. چرا در مقابل اهانت های گذشته و حال نسبت به سایر روحانیان و مراجع تقلید، چنین واکنش هایی انجام نگرفته است. آیا اهانت به مراجع تقلید اهمیت بیشتری دارد یا اهانت به فردی مادون ایشان؟ آیا در بحث «ترتب» یکی از مثال های شایع این نیست که حفظ جان نبی یا وصی یا افراد ارزشمندتر از نظر دینی نسبت به سایرین، در اولویت باب تزاحم قرار دارد (و هکذا الاقرب فالاقرب)؟

به یاد آوریم که این داوری ها در کارنامه هر یک از ما ثبت می شود و آیندگان درباره ما قضاوت خواهند کرد که ملاک، آیا مطلق «عدالت» بوده یا «حُب و بغض شخصی»؟ ولذا در مقام دوگانگی در داوری، همیشه این این احتمالات در اذهان تداعی می شود و هیچ کس استثنا نمی شود.

بسیاید صبر و تحمل در راه عقیده و پذیرش انواع سختی ها و محرومیت ها برای بیان «انتقادات آرام» را از آیت الله منتظری و صدها نفری که همچون کدیور و نوری در حبس و حصر و محرومیت های گوناگون از حقوق اجتماعی به سر می برند بیاموزیم که با پشتوانه کمترین برهان و دلیل، همه هستی ایشان مورد تعرض قرار گرفته ولی آرام و «مطمئن به ایمان» حتی از به دل گرفتن «کینه رقیبان» پرهیز می کنند و خیر

و صلاح آنان را همچنان گوشزد می‌کنند تا شاید «گوش شنوایی» بشنود و «عیب‌های متعدد» را برطرف کند.

هنر آن است که «روحانیان منتقد» در انتقادات خود عادلانه داوری کنند و دوست و رقیب برایشان فرقی نکنند و البته انتظار نشنیدن و بی‌توجهی و حتی اهانت و محرومیت را داشته باشند و تحمل کنند.

مرحوم شهید مطهری می‌فرماید: «روحانیون از انتقاد پرهیز دارند. هر وقت یک روحانی بخواهد در این زمینه‌ها حتی در مورد رسوم و عادات عوامانه انتقاد کند ناراحت می‌شوند و با تأسف می‌گویند: اینها ضرر دارد و فوراً می‌گویند: این حرف‌ها تف سربالاست.

من این منطق را، منطق «تف» می‌نامم و نام دلیل آنها را «برهان تف» گذاشته‌ام. آنچه که دیده می‌شود این است که اینها دلیلی جز «دلیل تف» ندارند. اینها نمی‌دانند انتقاد، اصلاح و رفع عیوب است. اگر عیوب دستگاهی انتقاد نشود، امید اصلاح در آن نیست و اگر اصلاح نشد مانند پیکر بیماری که بیماری‌اش معالجه نشود، آن بیماری آن پیکر را از پا درخواهد آورد.»^۱

آیا حصر مراجع تقلید و حبس ده‌ها نفر چون کدیور و نوری به خاطر انتقادات وارد یا ناوارد آنان، به استناد چیزی جز «برهان تف» بوده و مصداقی برای کلام علامه مطهری (ره) نیست؟

مطلب شهید مطهری را در کنار بیان امام صادق (ع) (در روایتی با نقل صحیح) می‌گذارم که فرمود: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي - دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من کسی است که عیب‌های مرا به من هدیه کرده و بنمایاند». و امیدوارم که در تصور و روش همه حوزویان، دانشگاهیان، حاکمان و ملت این کلام حکیمانه صادق آل محمد (ص) تأثیر گذارد و دل‌ها را به هم نزدیک‌تر کند «انه قریب مجیب».

تغییر موضع محافظه کاران

فتح، ۱۲ اسفند ۱۳۷۸

روزنامه رسالت و روزنامه جمهوری اسلامی و برخی افراد معتبر جناح راست در تحلیلی تناقض آمیز اعلام کرده اند که ۱۲ میلیون نفر از کسانی که حق شرکت در انتخابات مجلس ششم را داشته اند، به خاطر مخالفت با سیاست های موجود فرهنگی و سیاسی و دلسرد شدن از جهت کم رنگ شدن ارزش ها، از شرکت در انتخابات اخیر امتناع ورزیده اند.

این تحلیل از این جهت تناقض آمیز است که چگونه می شود افراد مؤمن و متعهد به انقلاب و اسلام، (آن هم از نوعی که با معیارهای جناح راستی، خودی محسوب می شوند، برخلاف تعهدات شرعی خود مثل لزوم تقلید از مراجع و دستور ایشان، لزوم پذیرش امر رهبری و...) از حضور در صحنه انتخابات امتناع ورزیده اند و با این وجود، همچنان مؤمن به انقلاب و نظام شمرده می شوند!!

پیش از این، در پرسش نامه شورای نگهبان برای احراز التزام به نظام و اسلام و ولایت فقیه، حضور و عدم حضور در انتخابات معیاری برای «خودی و غیرخودی» به شمار آمده بود و روزنامه ها و افراد وابسته به جناح راست شدیداً از چنین تفاسیری دفاع می کردند. حال چه شده است که به فاصله چند روز معیارها تغییر کرده است؟!

پرسش دیگر آن است که کدام آمار رسمی باعث اطمینان آقایان جناح راستی و احراز اعتقاد و ایمان امتناع کنندگان شده است و دلیل آن را هم به همین سرعت کشف کردند که نارضایتی از سیاست های دولت خاتمی و دوستان ایشان و یا رفتار اصلاح طلبان بوده است؟

این «علم غیب» از کجا به آقایان منتقل شده است که چنین با اطمینان اظهار نظر می‌کنند؟

اگر مقصود ضرورت رسیدگی به علل عدم شرکت ۱۲ میلیون نفر اخیر است (که بسیار هم ضروری است) چرا فقط در انتخابات مجلس ششم، چنین توجهی جلب شده است، در صورتی که کمتر از ۳۰ درصد صاحبان رأی است و چرا به عدم شرکت ۲۲ میلیون نفر (۵۳ درصد) صاحبان رأی در انتخابات مجلس خبرگان توجهی نشد و نمی‌شود؟ چرا آقایان معتبر جناح راست با اطلاعیه‌های خود، حضور ۴۷ درصدی و عدم حضور ۵۳ درصدی را به عنوان «حضور چشمگیر ملت ایران» تبریک گفتند و حضور ۷۰ درصدی و عدم حضور ۳۰ درصدی امروز را با دغدغه خاطر از رنجش ملت ایران از رفتارهای دولت به تحلیل نشسته‌اند؟!

آیا این دلسوزی از سر صدق و صفاست (که انشاءالله چنین است) یا مراد و مقصود آقایان، تنها کاستن از شوق پیروزمندان است؟

بهتر است از اول پیروزی بهمن ۵۷ تا بهمن ۷۸ علل عدم حضور درصدهای مختلف ملت را جویا شویم تا معلوم شود که امتناع‌کنندگان از شرکت در صحنه‌های انتخاباتی به حاکمان خود بی‌اعتماد شده‌اند و هرگاه که زمینه‌های مشارکت خود را فراهم دیده و آثار مثبت آن را تجربه کرده‌اند مشتاقانه حضور را پررنگ‌تر کرده‌اند.

امتناع‌کنندگان نه آن مؤمنانی که آقایان تصور کرده‌اند هستند و نه غیرمتعهد به نظام و دین هستند بلکه متعهدان و مؤمنانی از نسل نواندیش هستند که «تکلیف شرعی» را جایگزین «حق قانونی» خود نمی‌کنند و همیشه حضور و عدم حضور را «حق» خود می‌دانند و این قصور را موجب «ارتداد» یا خروج از دایره ایمان نمی‌دانند، ولی مجدانه سعادت دین و کشور را می‌خواهند و تنها به رفتار قیم‌مآبانه تمکین نمی‌کنند و البته شدیداً بدبین شده و گرفتار «توهم توطئه» هستند و حتی صداقت خاتمی و اصلاح‌طلبان هم آنان را از تردید و بی‌اعتمادی خارج نکرده است (و امید است که خارج شوند).

چرا به جای پیدا کردن علل اصلی بی‌اعتمادی مردم مثل نظارت

استصوابی و قلع و قمع مخالفان فکری در انتخابات خبرگان که ۵۳ درصد مردم را از شرکت در انتخابات بازداشت، (آن هم پس از حضور ۳۰ میلیونی در خرداد ۷۶) سراغ احتمالات بعیده که اتفاقاً قرائن فراوانی علیه آن وجود دارد، رفته اند و آدرس ناصحیح می دهند؟!

آیا سری به جلسات پرسش و پاسخ نامزدهای نمایندگی مجلس ششم زده اند تا بدانند یک پای اصلی پرسش ها درباره سیاست مجلس ششم در مورد رفع حصر از آیت الله منتظری بوده است و آن قدر این سؤال تکرار می شد که مجری و سخنران را کلافه می کرد؟!

آیا رأی به منسوبان کدیور و نوری آن هم در ردیف های دوم و سوم تهران به معنی استیضاح قوای شبه قضایی نیست و آیا رأی عدم اعتمادی [به رفتارهای حذفی] روشن تر از این سراغ دارید؟

آیا انتخاب نمایندگان مثل بورقانی که مجری اصلاحات در بخش مطبوعات بوده و یا دست اندرکاران مطبوعات اصلاح طلب، رأی عدم اعتماد به دادگاه مطبوعات و سیاست های مطبوعاتی قوه قضاییه و حامیان جناح راستی آنها نیست؟

آیا دست اندرکاران و متهمان پرونده کوی دانشگاه از سوی دادگاه انقلاب، در گزینش مردم رأی نیاوردند و اگر جواب مثبت است، این امر به معنی استیضاح عملکرد دادگاه انقلاب در این خصوص نیست؟

بیانیه «حماسه ملی ۲۹ بهمن» را باور کنیم که به مراتب روشن تر از «دوم خرداد» پیام خود را به گوش آنانی که از درک پیام دوم خرداد طفره رفتند، رساند و به «افراد»ی که میزگرد «تقویم خشونت ورزی» را در پاسخ پیروزی عظیم اصلاح طلبان برپا داشتند، میدان ندهیم تا فضای سالم و آرام «اصلاح طلبی» را مخدوش کنند و فریاد رسای ملت را که با تأسی به رسول اکرم (ص) گفت و می گوید «الیوم یوم الرحمة» به شعار جاهلیت مدار «الیوم یوم الملحمة» مبدل نگردانند.

امید است این بار مسیر آزموده پس از دوم خرداد، از سوی شکست خوردگان رقابت سیاسی تجربه نشود، چرا که حکیمان گفته اند، «من جرب المجرب، حلت به الندامة»: آزموده را آزمودن، خطاست.

خشونت سیاسی و تفکر سنتی

عصرما، ۱۸ اسفند ۱۳۷۸^۱

■ از نظر شما، خشونت سیاسی در جوامع اسلامی ریشه در کدام عامل دارد؟

□ هر انسان متدینی قبل از این که متدین باشد انسان است. انسان‌ها به لحاظ خوی و خصلت بعضاً کم‌تحمل و تنگ‌نظر و ناپردبارند و به لحاظ خصوصیت‌ها و زمینه‌های روانشناختی خوی و خصلت خشن بر آنها غالب می‌شود همین افراد هنگامی که سراغ دین می‌آیند با توجه به ویژگی‌های روانشناختی خود دین را هم به رنگ شخصیت خود می‌فهمند و عرضه می‌کنند.

از سوی دیگر برخی نه به جهت تمایلات روانشناختی خشونت‌گرایانه بلکه به علت تنبلی فکری و آسوده کردن خیال خود به دنبال مضامین آرامش‌بخش در متون دینی که متضمن و مستلزم هیچ‌گونه درشتی و غلظتی نیست می‌گردند و آنها را پررنگ می‌کنند.

برعکس این دسته، دسته نخست نیز در متون دینی مضامینی را جستجو می‌کنند که بیشتر با روحیات ستیزه‌جو و خشن خودشان سازگار است. پس بخشی از خشونت‌گرایی سیاسی در میان مسلمانان به ویژگی‌های روانشناختی افراد بازمی‌گردد و لزوماً مبتنی بر رویکردهای

نظری نیست.

■ پس به زعم شما خشونت سیاسی در جوامع اسلامی بیش از آن که انگیزه‌های معرفتی داشته باشد ناشی از انگیزه‌های غیر معرفتی است؟

□ بله. در بُعد خارجی این‌گونه است ولی بعضی از دانشمندان با همین پیش‌زمینه‌های شخصیتی که نمی‌توانند خود را چندان از آن جدا کنند، به محدوده نظر هم که می‌رسند، تحت تأثیر سجایا و خصوصیت‌های اخلاقی خود قرار می‌گیرند. نمی‌خواهم بگویم که اصلاً ممکن نیست که این چنین فردی در مقام دیگر، خود را از آن پیش‌زمینه‌های شخصیتی تخلیه کند و تغییری در او حاصل شود. چرا، این ممکن است، ولی در واقعیت امر معمولاً این‌طور است که افراد به سراغ هرچه که می‌روند و من جمله متون دینی خصلت‌های شخصیتی ایشان در ماحصل کار آنها تأثیر خواهند داشت. از همین رو است که بخشی از زمینه‌های خشونت‌گرایی در جوامع اسلامی را ناشی از خصلت‌ها و عوامل غیر معرفتی می‌دانم. و اصلاً دلیلی نداریم که برای خشونت همیشه در جستجوی عوامل فکری و معرفتی باشیم.

■ آیا تأثیرپذیری فهم دینی از ویژگی‌های شخصیتی مفسر گریزناپذیر است؟
□ خیر. گریزناپذیر نیست.

■ آیا علی‌العموم این‌طور است؟

□ تقریباً اکثریت این‌طورند. آنهایی هم که تغییری در خوی و خصلت ماقبل دینی آنها حاصل نمی‌شود انسان‌های والایی هستند که خود را با میزان باورها و حقیقت‌هایی که کشف می‌کنند منطبق می‌کنند. اما در طول

تاریخ اسلام، اسلام براساس پیش‌زمینه‌های روان‌شناختی و شرایط اجتماعی فهم شده است، متأسفانه کم‌اند عالمانی که از سر تحقیق سعی کنند فارغ از ویژگی‌های شخصیتی و فضای غالب اجتماعی دین را عرضه کنند.

امیرالمؤمنین (ع) در عبارتی می‌فرماید «إِذَا خُلِيَ عَنَانُ الْعَقْلِ وَلَمْ يُحْبَسْ عَلَى هَوَى نَفْسٍ أَوْ عَادَةٍ دِينٍ أَوْ عَصِيَّةٍ لِسَلَفٍ وَرَدَ بِصَاحِبِهِ عَلَى النَّجَاةِ» (اگر عقل محبوس هوای نفس، عادت دینی و تعصب بر دستاوردهای پیشینیان نمی‌گشت، صاحب خود را به نجات رهنمون می‌شد).^۱

انسان اگر که بخواهد با پدیده‌ای مواجهه معقول داشته باشد باید بتواند عقل خود را از سه بند رها کند نخست از نفس یعنی تعلقات و شهواتی که در هر انسان هست، دوم عادات دینی. مثلاً همان که کفار از آن با عنوان «انا وجدنا آباءنا» (یا آنچه از پدرانشان به آنها به ارث رسیده بود و بر آن حجتی نداشتند) یاد می‌کردند].

با این که دعوت دین، دعوت به تحقیق است شما کمتر در عالم، دین تحقیقی سراغ دارید. خشونت در زندگی در کنار رفتارهای مسالمت‌جویانه همزاد بشر بوده است، هابیلی هست و قاییلی است. قایل به جهت سرکشی غرایزش در برخورد با برادر خشونت را پیشه می‌کند و هابیل در مقابل می‌گوید اگر تو قصد قتل من را کرده باشی من این کار را انجام نمی‌دهم. یعنی از همان ابتدای زندگی بشر که حتی تشریعی هم وجود نداشته این تقابل سرکشی و خویشتن‌داری وجود داشته است. شما نمونه چنین رفتارهایی را هم پیش از اسلام می‌بینید و هم بعد از آن، فرهنگ اعراب اساساً فرهنگ ستیزه‌جویی و جنگ‌جویی بوده است. آن که با جنگ خو گرفته ادبیاتش هم جنگی است و حتی مناسبات

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید جلد ۲۰ صفحه ۳۴۳، حکمت ۹۰۵.

خانوادگی وی هم براساس همان خوی و خصلت جنگجویانه شکل می‌گیرد. اما جامعه‌ای که بیشتر در صلح زیسته اعضای آن به همان شرایط خو می‌گیرند و برای آنها سخت است که حتی در برخورد با عینیت‌های خشن رویکرد دیگری را پیش گیرند. یا مثلاً ملتی که به حق در مقطعی خاص از زندگی خود درگیر انقلاب بوده‌اند شاید خو گرفتن آنها با وضعیت ثبات و شرایطی که باید نظام جدیدی تأسیس کرده و آن را از خود دانسته و مردم و حکام با زبان دیگری با هم سخن بگویند سخت باشد.

اصولاً ترک عادت امری دشوار است و یکی از موانع مهم دینداری همین عادات متنوعی است که در میان اقشار و طبقات و ملل مختلف وجود دارد و به راحتی هم زایل شدنی نیست. دوگانگی در رفتار بشر وقتی متدین به دینی می‌شود در تدین آنها هم تأثیر می‌گذارد و لذا قابل انتظار است که در میان مسلمین هم هر دو شیوه را شاهد باشیم. ما در صدر اسلام افرادی را داشتیم که از لعنت کردن ظالمین هم ابا داشتند. خواجه‌ربیع از عبّاد است می‌گویند وقتی پس از شهادت امام حسین نزد او سخنی راجع به یزید گفتند و او ناخودآگاه یزید را لعنت کرد بعد استغفار کرد که چرا کسی را که ولو به حسب ظاهر مسلمان است لعنت می‌گوید. البته من نمی‌خواهم این نحوه برخورد را تأیید کنم بلکه می‌خواهم عرض کنم که در فضای دینی سنتی ما نحله‌هایی بوده‌اند که حتی به نحو افراطی مخالف خشونت کلامی بوده‌اند و لذا شاهی است بر این مدعی که رابطه ضروری میان آن چه به آن، تفکر سنتی می‌گویند با خشونت‌گرایی موجود نیست.

■ با توجه به صحبت‌هایی که شما داشتید این طور برداشت کرده که شما منشأ خشونت را در درجه نخست یک امر معرفتی نمی‌دانید. خوب شاید مناسب‌تر بود که ما این را در اول بحث مطرح می‌کردیم که اساساً

تعریف جناب‌عالی از خشونت چیست؟

□ آنچه من از واژه خشونت می‌فهمم ناظر به امور و پدیده‌های غیرطبیعی و نامناسب است. مثلاً در حیطه کنش‌های سیاسی، خشونت، کنش‌ها یا واکنش‌هایی است که نامناسب باشد. اگر این کنش‌ها برهم زننده تعادل بوده و یا زمینه‌ساز آن باشد، خشونت است اما اگر این‌گونه نباشد اسم آن خشونت نیست ولو واجد شدت و درشتی باشد. مثلاً در بحث مجازات‌ها اگر کسی جرمی را مرتکب شد و برای آن مجازاتی در نظر گرفته شد، در صورتی که مجازات به اندازه جرم باشد مصداق خشونت نیست حالا این اندازه را چه کسی تعیین می‌کند، فعلاً موضوع بحث ما نیست اما در پراکنش عرض کنم که معمولاً همه اینها در شریعت ما به وجدان بشری و فطرت او ارجاع داده شده است. تعادل در مجازات، در گرو آن است که فرد بتواند انطباقی بین جرم و مجازات ببیند. مثلاً اگر کسی آدم کشته است اگر بگوییم در مقابل آدم کشتن حیات وی را از او بگیریم، این کار دور از عقل نیست. یا مثلاً اگر مالی را از کسی غصب کرده است مال باخته به میزانی که از مال او برداشته شده از مال غاصب بردارد.

■ به این ترتیب خشونت سیاسی خلاف حقوق اساسی عمل کردن است.

□ یکی از معانی عدل «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» (حق هر صاحب حقی را دادن) دانسته شده یا «وَضْعُ كُلِّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ» (قرار دادن هر چیز در موضعش) به این معنی برداشت شما صحیح است.

■ که این موضع (در تعریف عدالت)، موضع طبیعی شیء است؟

□ بله عقل فطری و ماقبل دینی کاشف سرشت و طبیعت امور و به تبع آن حقوق طبیعی است. وقتی می‌گوییم دین فطری است یعنی دین منطبق با فطرت انسان است یعنی خدا که خالق انسان است به مخلوق خود و

نقائص و کمالات او علم دارد و لذا تمامی دستورات وی به آدمی براساس توان او و در جهت دست‌یابی وی به کمال خود است. پس اگر شدت و درشتی در جهت احقاق حق و ایجاد یا حفظ نظم و تعادل جامعه و طبیعت باشد، خشونت نخواهد بود. خداوند می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ یعنی اگر اعدام به جهت قصاص قتل و یا گسترانیدن فساد از سوی متهم باشد امری طبیعی است و طبع بشر آن را می‌پذیرد کما این که الآن در برخی از مناطق دنیا که روزگاری حکم اعدام را لغو کرده بودند اکنون به این حکم بازگشته‌اند.

■ یعنی به نظر شما این احکام از آن حیث که تعادل طبیعی را از نو برقرار می‌کنند نمی‌توانند از مصادیق خشونت به‌شمار روند؟

□ بله در هر جامعه‌ای کفرهایی را برای برخی اعمال مجرمانه در نظر می‌گیرند که صرف نظر از آن که جنبه بازدارندگی دارند برای حفظ تعادل جامعه به کار می‌روند.

بسیاری از احکام که در شرایع و نیز در قوانین بشری آمده‌اند برای حفظ هنجارها، حفظ همبستگی و قوام جامعه و نهایتاً حفظ حقوق فردی در درون آن جامعه است و نهایتاً حقوق فردی را هدف قرار داده‌اند هنگامی که حقوق افراد در تزاخم یا یکدیگر قرار می‌گیرد باید مکانیزمی پیش‌بینی شود تا تزاخم مزبور مرتفع شود. اگر قوانین رعایت نشوند همان می‌شود که قرآن فرموده: «لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ...»^۲ به‌هر حال خشونت ناظر به کنش‌هایی است که برهم زننده تعادل و نظم جامعه است و لذا به هر کنش دیگری که این‌گونه نباشد نمی‌توان خشونت گفت.

و لذا کیفر اساساً خشونت نیست. اتفاقاً خشونت در زبان ائمه ما نیز به

همین معنا به کار رفته است. مگر امیرالمؤمنین از احکام قصاص و مجازات ما مطلع نبودند پس چطور در مقام نقد خلیفه دوم می فرماید که: «وَجَعَلَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كُلُّهَا وَ يَخْشَنُ مَسْهَا...»^۱

قرار دادن دین در حوزه خشن، در صورتی که دین در اصل حائز حوزه خشنی باشد، عیب نیست. و لذا مشخص می شود که حوزه خشونت اساساً حوزه دین نیست. به همین جهت امام (ع) در جایی می فرماید که «لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْقَرْ وَ مَقْلُوباً» یعنی دین قلب ماهیت شده است.

البته می توان تسامح در تعبیر را پذیرفت و مکافات ها و مجازات های شرع را خشونت نام نهاد. ولی اگر بخواهیم معنای حقیقی خشونت را در نظر بگیریم دیگر نمی توان گفت که دین واجد عناصر خشن است. خشونت امر غیر فطری و خارج فطرت است و دین فطری هیچ گاه انسان را به غیر فطرت امر نمی کند چون امر به ظلم است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»^۲.

■ اما به هر حال برخی احکام دینی ما واجد غلظت و شدت هستند.
□ بله! شدت عمل در مقابل کسانی که در جهت برهم زدن نظم اجتماع عمل شدید انجام می دهند آن هم به اندازه و به قاعده وجود دارد.

■ تعادل طبیعی که جنابعالی گفتید با عقل مستقل از وحی هم قابل کشف است یا آن که صرفاً گزاره های وحیانی می توانند از آنها خبر دهند.

□ در اصل به وسیله عقل قابل درک است اما از آنجا که موانع غیر عقلانی بسیاری همچون غرایز و تأثیرپذیری های محیطی و... در مقابل عقل بشری موجود است دین برای رفع این موانع به عرصه می آید

۱. نهج البلاغة، خطبة سوم (معروف به شفشقیة).

۲. نحل / ۹۰.

این که در قرآن می‌خوانیم «لِيَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱ از جنبه‌ای ناظر به زنجیرهایی است که مانع از حرکت آزاد عقل بودند. اصلاً چرا اسلام به دوران قبل از خود عنوان جاهلیت می‌دهد. شما در روایت امام صادق(ع) دارید که عقل و جهل را در مقابل هم قرار می‌دهد اگر آن نظم پیشین نظام جاهلی است نظم اسلامی، نظم عقلانی است. و لذا در جای جای قرآن می‌توان ارجاع به عقل را دید آن هم عقل فطری یعنی عقلی که همه دارند یا به تعبیر امام صادق(ع) «حجت بالغه آن است که عالم با علم خود آن را درک کند و جاهل به معنای کسی که علم ندارد هم بتواند آن را بفهمد». مسائل عقلی را لازم نیست کسی مدرسه رفته باشد و علم آموخته باشد تا بفهمد. همه می‌فهمند که ظلم بد است. همه می‌دانند که دروغ گفتن بد است. اینها امور فطری است که بشر اعم از درس خوانده و درس ناخوانده بر روی آنها توافق دارند. «فَطَرَهُ اللَّهُ إِلَهًا وَ قَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» و «قَالَ لَهُمَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا».

■ استنباط من از فرمایشات شما این است که عقل فطری عقلی است که مبتنی بر ارزش‌های عام و جهان‌شمول دآوری می‌کند.

□ صرفاً محدود به ارزش‌ها نیست بلکه بُعد شناختی هم دارد به تعبیر دقیق‌تر و بهتر عقلی است مبتنی بر ارزش‌ها و بدیهیات اولیه که فرد در آنها شک نمی‌کند مواضعی هم که برایش موهوم است با محاسبه و تفکر خود از اثر پی به مؤثر می‌برد. حالا کسی که تحصیل می‌کند ممکن است افق‌های جدیدی را ببیند ولی حجت بالغه صرف نظر از این افق‌های جدید است. یعنی همان واقعیتی که همه با هر توانی می‌توانند بفهمند. یعنی مجموعه بشری که خداوند با همه ضعفش خلق کرده است، می‌تواند آن را درک کند.

■ پس حجت بالغه امر غریبی نیست و همان عقل مشترک و همگانی است که همه از آن برخوردارند. یعنی همان عقلی که مبتنی بر بدیهیات اولیه و اصول و قواعد منطق صوری عمل می‌کند و قادر به کشف عالم واقع است به این ترتیب اگر بخواهیم تا این جای بحث جمع‌بندی به‌دست داده باشیم، حضرتعالی معتقدید چنین عقلی اگر قائل به این شد که یک ویژگی، ویژگی طبیعی انسان است، ما حکم به این می‌کنیم که این طبیعت را باید حدود و ثغورش را محترم شمرد و از آن تجاوز نکرد. یعنی بحث ما با مدعیان خشن بودن احکامی مثل اعدام و... از حیث حوزه دین‌پژوهی خارج می‌شود و به یک حوزه کاملاً فلسفی و انسان‌شناختی می‌رود. و دیگر از موضع دینی محاجه و مجادله نمی‌کنیم بلکه از یک حیث از حوزه ماقبل دینی با او بحث خواهیم کرد. اگرچه نظریات انسان‌شناختی ماقبل دینی ما در یک دور هرمنوتیکی با انسان‌شناختی قرآنی قرار گرفته و تصحیح می‌شوند.

□ بله به‌خاطر درک خاص ما از طبیعت انسانی است که در بحث حقوق بشر، آنچه را که حقوق آدمی خوانده و خلاف فطرت است نمی‌توانیم بپذیریم در بسیاری از موارد فطرت مخصّص می‌شود. شهوت جنسی برای ازدیاد نسل است. ضمن این که اطفاء شهوت هم باید بشود. شماروشی دارید که همه مطلوب را تحصیل می‌کند. یک روشی دارید که اطفاء شهوت می‌کند ولی ممکن است همه مطلوب را تحصیل نکند. همان‌طور که به‌غیر از بعضی موارد در حیوانات هم این‌طور است که اکتفاء جنس نر به جنس نر نمی‌شود. جنس نر معمولاً با جنس ماده است. ما باید گاهی اوقات از طبیعت هم درس بگیریم. این که در بعضی آموزه‌های اخلاقی ما هست که فلان چیز را از فلان حیوان یاد بگیرید اشاره به همین است که اگر می‌خواهی فطرت را کشف کنی پس در حیوانات دقت کن چون فطرت انسان مخالف با بقیه طبیعت نیست و مجموعه طبیعت

مجموعه‌ای هماهنگ است. ما در احکام شرع، احکامی داریم که رابطه انسان با طبیعت را بیان می‌کند. یعنی معلوم می‌شود در آنجا هم باید تعادل وجود داشته باشد.

■ و طبیعت هم حقوقی دارد.

□ بله. شما نمی‌توانید جنگل‌ها را هدر دهید یا آب را در اختیار شخص خود قرار دهید. همه حیطه‌ها در نگاه اسلام تحت شمول و نظم و قاعده‌ای است. یکی از ادله ما بر وجود خدا برهان نظم است. این را که ما از تکوین گرفته‌ایم، در تشریع هم می‌آوریم و می‌گوییم شریعت هم باید منظم باشد. اگر این‌گونه باشد که اولش آخرش را نسخ کند و آخرش اولش را نسخ کند، کسی به آن اهمیت نمی‌دهد و غیرفطری می‌شود.

■ تبیینی که جناب‌عالی ارائه کردید بیشتر به بعد هستی‌شناختی مسئله خشونت ناظر بود، فکر می‌کنم مناسب است مقداری بحث را مصداقی‌تر کنیم و به عرصه سیاست و نسبتی که خشونت با تفکر سنتی در این عرصه برقرار می‌کند، بپردازیم. هرگونه بحثی در باب خشونت سیاسی با توجه به بحث شما وابسته به این است که مابین مردم و حاکم حقوق متقابل قائل باشیم یا خیر؟ اگر حقوق متقابل را پذیرفتیم، نخواهیم توانست جواز خشونت سیاسی را بپذیریم اما اگر این حقوق متقابل را نپذیریم طبیعی است که قائل به جواز خشونت سیاسی باشیم.

□ بله وقتی ما آحاد جامعه را دارای حق فطری دانستیم و گفتیم که این حقوق قبل از شرع برای انسان قرار داده شده و یا به قول مرحوم علامه طباطبائی انسان علت غایی یکسری امور است و این غایت‌مندی تمامی اعضا و جوارح او را دربر می‌گیرد. (خَلَقَ لَكُمْ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ) و یا (خَلَقَ لَكُمْ مِنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) و لذا اگر شرع ما را از بعضی امور نهی نکرده بود هیچ دلیلی بر حرمت خوردنی‌ها و دیدنی‌ها

و... نداشتیم. اما از آن جا که شارع مقدس، اقتضائات فطرت ما را در نظر داشته ما را از بعضی امور منع می کند مثلاً به آدم و حوا می گوید «لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» خوب دقت کنید نمی گوید که از این شجره بخورید، یا از آن بخورید، بلکه چیزی را که ظاهراً خلاف طبیعت است ذکر کرده و از آن نهی می نماید. اصولاً نهی از اموری که طبع آدمی به آن متمایل است سبب حرص و آز، می شود (الْإِنْسَانُ حَرِیْصٌ عَلٰی مَا مِئْنَعٌ) و از طرفی، مجهول ماندن علت منع سبب بی صبری می شود و انسان را به وادی عصیان می کشاند همان طور که در قضیه همراهی موسی و خضر علیهما السلام در قرآن می خوانیم (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا - چگونه می توانی بر چیزی که نمی دانی صبر پیشه کنی؟) همین مسئله باعث عصیان آدم و حوا و گول خوردن آنان از شیطان شد. چرا که ظاهراً نهی از خوردن برخلاف طبیعت بود.

در برخی از روایات هم آمده که مثلاً گناه ترک نماز از خلاف های جنسی بزرگ تر است چرا که هیچ غریزه و طبیعتی با ترک نماز اقناع نمی شود و در حقیقت هیچ توجیه طبیعی ندارد ولی خلاف های جنسی لااقل توجیه طبیعی و فطری دارد و لذا سبکتر است.

■ از سوی دیگر میدان فراخی هم وجود دارد که در درون آن گزینه های مختلفی است که انسان می تواند انتخاب کند و همه هم منطبق با طبیعت است اصولاً اوامر و منهیات شرعی برای حفظ همین توازن و تعادلی است که در طبیعت موجود است.

□ بله. با توجه به همین مسئله شارع از اموری منع می کند. نکته دیگر آن که در بسیاری از مواقع منع انسان از انجام کاری براساس واقعیاتی است که بشر هم درک می کند. مثلاً اگر به حقوق دیگران تجاوز کنیم دیگری هم به حقوق ما تجاوز کرده و درگیر می شود و غیر از کشت و کشتار چیز دیگری بدست نخواهیم آورد. پس دین برای جلوگیری از

یکسری ضررها یا جلب یکسری منافع از چیزهایی جلوگیری می‌کند، حال بحث ما این است که در محدودهٔ سیاست اگر آنچنان که در حیطه تکوین و شریعت از حیث تعادل و توازن آمده و حقوق همه لحاظ شده، تک تک افراد دارای حق خواهند بود. اما اگر براساس یک تشریع بشری صاحبان قدرت تنها خود را صاحب حق بدانند و برای دیگری حقی قائل نباشند تعادل جامعه را برهم زده موجب خشونت خواهند بود. در حالت نخست اگر شما معتقد بودید که حق یک جاده دوطرفه است «حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي»^۱ شرط تعادل را رعایت کرده‌اید. اصلاً مردم طبق آن قراردادی که با حاکم بسته‌اند به او این اجازه را نداده‌اند که هرکاری دلش خواست بکند، به او اجازه نداده‌اند که حقوق آنها را بدون دلیل از بین ببرد. بلکه به او مأموریت داده‌اند که با وسواس مواظب باشد که حقوق مردم از بین نرود. اینجا اگر حق حاکم هم در مظان از بین رفتن باشد باید خود را ایثارگرانه برای حفظ حقوق مردم به خطر اندازد.

■ آیا آنچه که به نام رویکرد سنتی به دین خوانده شده، الزاماً خشونت‌گرایی سیاسی را در پی خواهد داشت؟

□ اگر مقصود از رویکرد سنتی، هرآنچه که تاکنون در حیطه معارف دینی ما مطرح بوده و یا هرآنچه در زندگی گذشته مسلمانان شاهد بوده‌ایم، باشد. از یک سو تفکر دینی ما تاکنون روش‌های تند و غیرمتعاهد نسبت به قوانین شرعی را شاهد بوده حتی تاریخ ما تحت عنوان عمل به قوانین شرعی متضمن برخوردهای بسیار خشونت‌باری بوده است. اما از سوی دیگر در همین تاریخ می‌توان افرادی را یافت که به عنوان متدین یا عالم دینی که هم خود از سیره‌ای بسیار آرام و صلح‌جویانه برخوردار بوده‌اند و

هم دیگران را به آرامش و صلح دعوت می کرده‌اند و در سرتاسر زندگی آنها کمتر نقطه تاریکی را می‌توان یافت. این دسته هم افرادی از عرفا را در خود جای داده‌اند و هم از فقها. برخی از آنها از منزلت اجتماعی و از نفوذ کلام والایی برخوردار بودند. حتی در تاریخ گذشته ما، بین صاحبان قدرت ما نیز تفاوت‌های بارزی را می‌توان دید که برخی بسیار خشن بوده‌اند و تاریخ از برخی دیگر به جهت صلح‌جویی و صلح‌خواهی به نیکی یاد کرده است.

در مجموع این هردو گروه را در تاریخ گذشته ما می‌توان دید. و لذا نمی‌توان مطلق‌اندیشانه و یکسره اظهار داشت که تفکر سستی تفکری واحد و یکرویه و نیز بستر و مولد خشونت سیاسی بوده است.

■ آنطور که من از فرمایش شما استنباط می‌کنم این تمایز ناشی از خصلت‌ها و ویژگی‌های متفاوت شخصیتی است. در مورد تمایزات معرفتی چگونه؟

□ تمایز این دو جهت‌گیری، می‌تواند به جهت ویژگی‌های خاص شخصیتی باشد و گاهی اوقات هم می‌تواند ناشی از رویکردهای مختلف نظری باشد. مثلاً اگر شما ادعیه ما را ملاحظه کنید (مثل دعای مکارم‌الاخلاق امام‌سجاد (ع) پر است از مضامینی که در مجموع یک منظومه معرفتی را می‌سازند. رفتارهای امام سجاد یا دیگر ائمه با مسلمانان و غیرمسلمانان به کنار که چقدر سرشار از حلم و گذشت و بردباری است. قرآن هم که پر است از این دستورات زیبا مثل آن که «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ یا در باب افراد مخالف یا معاند دین که می‌فرماید که آنها را سب نکنید: «لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۲ یا بیانی که در مورد شخص پیامبر اکرم هست

که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ افرادی بودند در جامعه اسلامی که به حکم همین دستورات تمامی تلاششان در جهت آراسته شدن به این خوی و خصلتها بود. اگرچه اکثریت در جامعه اسلامی به رغم عمل به حداقل‌های احکام شرعی سر در امورات روزمره خود داشتند متأسفانه از بین دانشمندان هم کسانی بودند که منافع قدرت و ثروت را بر بیان «ما انزل الله» ترجیح می‌دادند و لذا قشری که بیشتر سعی در پیروی از آموزه‌های دینی داشت شاید به جهت برخوردار نبودن از پشتوانه سیاسی و یا ناسازگار با ساختار استبدادی ممالک اسلامی به کنج انزوا رانده می‌شدند. اما بالاخره این تفکر وجود داشت یعنی تفکری که خسونت در آن‌راه نداشت و قائلین به آن نیز دیدگاه خود را به متون دینی ارجاع می‌دادند. این نحله به عنوان یک نظریه به خط مشی خاص خود معتقد بودند. آنها احساس می‌کردند که در حال عمل به وظیفه شرعی خود هستند و خواست خدا از ایشان شفقت ورزیدن بر مردم است و مثلاً اگر به تاریخ تفکر فقهی [و حتی کلامی] رجوع کنیم شاهد حضور توأمان هردو رویکرد نظری خواهیم بود. از دیرباز دو نگاه در بین فقها وجود داشت: «اصالة الاباحه عقلی» و «اصالة الحظر» ما اگر قبل از شرع جامعه را صاحب حق بدانیم دغدغه ما این خواهد بود که مبدا حقی را (با احکام خود) ناحق کنیم. از جمله قائلین به رویکردی که اصالة الاباحه عقلی نامیده می‌شود، مرحوم سیدمرتضی است. ایشان به صراحت اظهار می‌دارد که ما قائل به اصالة الاباحه عقلیه هستیم یعنی اگر شرعی نمی‌بود همه کارها برای مردم مباح بود لذا به همین جهت وی خبر واحد را حجت نمی‌داند و می‌گوید که شما می‌خواهید با خبر واحد کاری را منع کنید حال آن که منع دلیل قوی‌تری را می‌طلبید. پس حتماً باید یک منظومه‌ای شکل بگیرد که جوابگو باشد و بتواند استدلال کند که از این حق، به این دلیل که

خدا گفته و از طریق نص قرآن یا خبر متواتر منع می شود. پس اثبات حکم علی الاصول نیازمند دلایل محکمی است و به اندک قرینه ای نمی توان از اثبات حکم الله سخن گفت. اینها مواردی است که متفرع بر اصل اصالة الاباحه عقلی مطرح کرده اند البته این رویکرد، دیدگاه خاص چند فقیه محدود در تاریخ ما نبوده است. مثلاً همین سیدمرتضی پیروانی داشته است. سیدمرتضی نقیب علویین در روزگار خود بوده است. رأی او نیز در طول تاریخ شیعه تداوم داشته است و پیروانی بسیاری هم داشته است. در جهت مقابل طرفداران نظریه «اصالة الحظر» یا «اصالة المنع» هستند که جدی ترین آنها اخباریون اند و البته برخی بزرگان مثل مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی هم قائل به «اصالة الوقف» هستند که نتیجه اش با اصالة المنع یکی است گرچه تفاوت هایی هم دارند.

اعتقاد به «اصالة المنع» را در مصاحبه سال گذشته در مورد دین و آزادی شرح دادم که نتیجه آن را در این جا هم مختصراً بیان می کنم. بنابراین اعتقاد، اصل اولی عقلی، عدم جواز بهره گیری از طبیعت و حتی توانایی های شخصی مکلف است مگر این که شارع مقدس مجوزی برای آن صادر کند. پس همه پدیده ها و بهره مندی از آنها حرام است مگر شارع آن را مباح کند که این اجازه باید با دلیل محکم ثابت گردد. (یعنی نقطه مقابل نظریه اصالة الاباحه).

بنابر نظریه اصالة الحظر تخلف در مقام عمل و رفتار انسانی پدیده ای حداکثری است و لذا باید در تمامی این موارد با متخلفان برخورد شود که به لحاظ تکرار تخلفات که از عوامل مشدده کیفر است، برخورد شدید با مجرمان، وضع شایع متولیان دین خواهد شد و این امر با روحیه خشونت طلبی قرابتی تنگاتنگ دارد. به گفته امام علی بن ابیطالب «من اکثر من شیئی عرف به - کسی که چیزی را زیاده از حد مرتکب شود به آن شناخته می شود» یعنی تأثیر تکرار عمل، پدیدار شدن خوی و خصلت متلائم با آن رفتار است.

خون حجاریان، هدیه‌ای برای رویش گل خوش‌بوی آزادی

فتح، ۲۶ اسفند ۱۳۷۸^۱

وقتی خبر ترور سعید حجاریان در کشور پیچید، پرسش‌های فراوانی در ذهن دوستان او پدید آمد که به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

۱. آیا جرم سعید، «کودتای فرهنگی» بود که با نام اصلاح‌طلبی در جامعه اسلامی به میدان آمده بود و ضاربان، مصداق بارز و مغز متفکر کودتاچیان را هدف قرار داده بودند؟!

۲. آیا سعید حجاریان، طراح «کودتای پارلمانی» بود که باید از پای درمی‌آمد؟!

۳. آیا حجاریان، مغز متفکر «توطئه‌گران» و «فتنه‌جویان» بود که حتی یک‌بار «اعدام» برایش کافی نیست و او و امثال او «اگر صدبار هم اعدام شوند بازهم به اندازه جرم‌شان مکافات نشده‌اند» و باید «در دنیای دیگر به حساب اعمال ننگین‌شان رسیده شود» و برای زودتر عملی شدن این دستورالعمل، فاصله‌ای کمتر از ۴۸ ساعت لازم است؟!

۴. آیا اکنون که پس از انتخابات ۲۹ بهمن ۷۸ است «دوران حسین ابن علی (ع)» است و لذا در برابر «یاران یزید» سلاح به کف گرفته‌اند و سعید حجاریان را از پای درآورده‌اند؟!

۵. آیا حجاریان که یکی از سردمداران «روزنامه‌های زنجیره‌ای» و مرکزی برای تجمع و ارتزاق «قلم به‌دستان مزدور» است لیاقتی جز «به خاک و خون کشیده شدن» را دارد؟!

۶. آیا پیشتر از این حکم اعدام او صادر نشده بود که «سعید حجاریان اعدام باید گردد»؟!

۷. آیا جلوتر از عملی شدن «اعدام انقلابی» حکم «قلم به دست مزدور اعدام باید گردد» در مجامع رسمی شنیده نشده بود؟!

۸. آیا سعید حجاریان، مدیر مسئول یکی از روزنامه‌هایی که افتخار آمدن نامش در کنار پرچم رژیم صهیونیستی را داشت، نیست و همکار صهیونیسم بودن جزایی جز این در پی دارد؟!

۹. آیا مساعده‌بگیران از «رئیس سیا» که «با یک چمدان پول» به ایران می‌آید، روزنامه‌های به اصطلاح دوم خرداد نمی‌ستند و مگر ماندگارترین این روزنامه‌ها و قدیمی‌ترین بازماندگان آنها «صبح امروز» با مدیر مسئولی حجاریان نیست؟ وظیفه چیست؟!

۱۰. مگر در همین روزنامه، مطالبی برخلاف دیدگاه‌های آنهایی که مجسمه اسلامند، انتشار نیافت و مگر رئیس دادگاه مطبوعات از کثرت شکایات علیه صبح امروز سرسام نگرفته بود؟ پس این همه قلم زدن علیه «مجسمه‌های اسلام» پاداشی جز این دارد؟!

۱۱. مگر همه کسانی که پی‌گیر قتل‌های زنجیره‌ای یا «قتل چند نفر مرتد ناصبی» بودند و «آبروی نظام و دستگاه امنیتی آن را بردند» و با فشار خود سبب اطلاعیه وزارت اطلاعات یا «خودزنی دستگاه امنیتی» شدند، در پناه روزنامه‌هایی از قبیل «صبح امروز حجاریان» نبود؟ آیا باز هم استحقاق چنین کیفری را نداشت؟!

۱۲. دفاع بی‌چون و چرای سعید حجاریان در روزنامه‌اش از آقایان کدیور و نوری و مانع شدن او از فراموشی یاد این عناصر تجدیدنظر طلب که لیاقت چاپ تصویرشان در کنار بگین و عرفات و سادات را دارند، آیا

سرنوشتی جز سادات را طلب می‌کند؟! و... آیا کسی که از سوی بسیاری از آقایان (به صورت علنی) به عنوانی چون «طراح جنگ‌های روانی، قلم به دست مزدور، خائن، اهانت‌کننده به اسلام، اهانت‌کننده به ارزش‌ها، فتنه‌گر، توطئه‌گر، عامل داخلی دشمن، دشمن ملت ایران، منافق، همکار صهیونیست‌ها، طرفدار اسرائیل، ضدانقلاب، مخالف امام (ره)، طرفدار ناصبی‌ها، مرتد، کودتاگر و...» شناسانده شده و احکامی از قبیل: «اعدام و لیاقت بیش از صدبار اعدام» برایش صادر شده و علت صدور حکم را هم «خیانت‌های پیدا و پنهان» معرفی کرده‌اند، به سرنوشتی جز آنچه اتفاق افتاد، دچار می‌شد؟

آیا کسی هست که مردانه به میدان آید و بگوید: «من این ترور را تأیید می‌کنم؟» و آیا آنانی که به این کار اقدام کرده‌اند و همیشه شجاعت خود را به رخ جبهه اصلاح طلب می‌کشیدند که «ما مرد جنگیم» مردانه مسئولیت این اقدام را به عهده می‌گیرند؟ بگذریم که این از جوانمردی و دین و تقوا به دور است که فرد بی سلاح و مطمئن به امنیت نظام اسلامی را درحالی که هیچ فرصت دفاع ندارد، مورد هجوم مسلحانه قرار دهند؟! این شیوه به کار رفته در ترور حجاریان و امثال او، تنها به رفتار ابن ملجم مرادی و هم‌پیمانان او می‌ماند و هیچ شباهتی به رفتار ائمه اطهار و پیروان ایشان ندارد.

اگر ترور، امری جایز بود، مسلم بن عقیل (که سالروز شهادتش در روز عرفه است) با دشمن مکار خویش (ابن زیاد) چنان می‌کرد، ولی تقوای مسلم بن عقیل مانع اوست و بی تقوایی ابن ملجم، علی (ع) را در مسجد کوفه قرین شهادت می‌کند. اکنون، خواه سعید بماند یا برود، خواه مسئولان کشور اقرار کنند یا نکنند، خواه روزنامه‌ها بنویسند یا ننویسند، همه کسانی که این عناوین نفرت‌بار را بر زبان و قلم جاری کردند و سعید را با شهادت قرین ساختند، در ریختن خون او که بناحق‌ترین صورت جلوه کرد، شریکند و اگر توبه نکنند در درگاه الهی معذب خواهند بود.

آقایان از خودشان بپرسند، اگر فردی به مراتب کم‌ارزش‌تر از حجاریان، در اردوگاه آنان از پای درمی‌آمد، آیا سکوت، آرامش و سکون کنونی در کشور حاکم بود؟ یا خیل اصلاح‌طلبان زیر بمباران تبلیغی و یا در حصارهای سر به فلک کشیده قرار می‌گرفتند؟ آنانی که با بیانات بی‌ربط خویش، سعی می‌کنند تا آسمان و ریسمان را به هم بیافند و شانه از زیر بار این مسئولیت شرعی و عقلی خالی کنند بدانند که «اصلاح‌طلبان» همه چیز را می‌دانند ولی روح انتقام‌جویی و خشونت را در خویش کشته‌اند. اصلاح‌طلبان «نفس اماره» خویش را می‌کشند نه انسان‌هایی که خدا به آنان «حق حیات» داده است (حتی اگر خطاهایشان از حد فزون شود) آنان که سعید را به این روز انداخته‌اند، با حرف‌های نامربوط، وضع را بدتر نکنند. خون سعید حجاریان و سایر خون‌های به ناحق ریخته شده، حصر بیش از دو سال آیت‌الله منتظری و محرومیت دوستان ایشان از حقوق اجتماعی و از بهره‌های علمی و اخلاقی وی، گذران عمر پختگانی چون کدیور و نوری در حبس، و خون‌دل همه اصلاح‌طلبانی که از بدو پیروزی انقلاب تاکنون تحمل کرده و بردباری ورزیده‌اند، هدیه‌ای است برای رویش گل خوشبوی آزادی، امنیت، عدالت و رفاه ملت ایران در سایه دین رحمت و عطاوت.

نابردبارانی که «اهل تسامح و تساهل» را به آزمایش «یک سیلی» فراخواندند، آیا می‌بینند که چه «سیلی محکمی» را تحمل می‌کنیم، اما داغ شنیدن یک «آخ» را هم بر دل «باندهای تبهکار رجوی و سعیدامامی» می‌گذاریم.

ما باور کرده‌ایم که: «صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید».

و «ان الله مع الصابرين»

مصونیت قضایی آمران به خودسری

فتح، ۱۵ فروردین ۱۳۷۹

ادعای «خودسری» برای محفل تروریست ضارب حجاریان از سوی مقام‌های مسئول، «محفل خودسر اطلاعاتی» را در قضیه قتل‌های زنجیره‌ای تداعی کرد و بار دیگر پدیده «خودسری» را در مرکز توجه اهل قلم قرار داد.

«خودسری» به معنی عدم پای‌بندی به قوانین و مقررات رسمی و خروج از رفتارهای پذیرفته شده تشکیلاتی، امری است که فهمیدن آن مشکل نیست، ولی تنزل دادن بحث سنگین «محاربه» و «افساد» که بدون هیچ استثنایی (تا قبل از روشن شدن عاملان ترور و قتل‌های زنجیره‌ای) مورد تأیید و تأکید تمامی مقام‌های مسئول از رهبری تا دیگران قرار گرفته و این وقایع را مصداقی از «توطئه» و «برهم زدن امنیت و آرامش کشور و مردم» و «خیانت» و «ایجاد اختلاف و تفرقه» و امثال آن شمردند و نگاه کردن به این وقایع به عنوان «قتل عادی» و یا «عمل خودسرانه چند جوان احساساتی» مطلبی است که تردید در عزم جدی برای ریشه‌یابی و ریشه‌کنی این «پدیده شوم» را ایجاد می‌کند.

در مسأله «محاربه و افساد فی الارض» اساس و ریشه، مهم‌تر از عامل مباشر است. آمر و زمینه‌ساز خطرناک‌تر از قاتل و تروریست است و پیدا کردن آنانی که «امر به خودسری» کرده‌اند، محتاج بازجویی و رسیدگی سری نیست. مجموعه سخنان و مقالات منتشره در صداوسیما و برخی

مطبوعات همسوبا جریان خشونت و برخی خطبه‌ها و قبل از خطبه‌های جمعه تهران و برخی مراکز استان‌ها و حتی شهرستان‌ها می‌تواند «آمران به خودسری» را صریحاً معرفی کند.

برخی فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح نیز در این چرخه «خودسری» نقش عمده‌ای بر عهده داشته‌اند که برخی از آنان در محکمه حضور یافته و برخی از حضور محروم مانده‌اند.

داستان «محاربه و افساد فی الارض» در فاز «ترور تک‌چهره‌های شاخص» اگر مهار نشود به اقدام بی‌مهار «کشتار جمعی» کشیده می‌شود و آنانی که منطق‌شان را از لوله مسلسل و کمری به گوش جان اصلاح‌طلبان می‌رسانند، راهی ناکجاآباد انتقام از مردم اعتمادکننده به اصلاح‌طلبان خواهند شد.

مگر فاصله‌گذار از این مرحله (تروریسم) به مرحله «یذب‌حون ابتائهم و یستحیون نسائهم» — کشتن کودکان و زنده‌گذاردن زنان» برای پیشگیری از فتنه ظهور اصلاح‌طلبی چون موسی کلیم (ع) چقدر است و آیا آنانی که فاصله دفاع از جان و مال و ناموس مردم در برابر هجوم بیگانه را تا هجوم به مال و جان و ناموس مردم در فرصتی کوتاه پیمودند و متکی بر امر آمران تربیون‌دار دست به خون عزیزان ملت و همسنگران سابق خویش آلودند، تردیدی در گذار از این مرحله به فاز «اخلاق و منش فرعونی» خواهند کرد؟!

اکنون با هم نگاهی به دستورات صادره از «آمران به خودسری» می‌افکنیم تا معلوم شود که زحمت چندان برای پیدا کردن «آمران» لازم نیست و با وجود «مدارکی روشن و صریح» اصرار بر شنیدن نام آمران از دستگیرشدگان وجهی ندارد، چرا که ارزش و اعتبار اقرار بر آنانی که در ترس از شرایط «حبس و مجازات» مطالبی بر زبان آورند از منظر شرع و قانون چندان نیست که زحمت بازجویان را بطلبد و منطقی نیست که آب در کوزه و ما تشنه‌لبان در گردش باشیم؛

۱. روح‌الله‌حسینیان: «چندوقت پیش شک کردم و گفتم این سعید حجاریان که خط و خطوط اصلی را داده، بینم کی هست؟ به بعضی از دوستان گفتم و به پرونده‌اش نگاه کردیم. سعید حجاریان خانمش هشت سال به‌خاطر عضویت در سازمان مجاهدین خلق قبل از انقلاب، محکومیت زندان دارد. برادر خانمش ده‌سال محکومیت دارد. خودش هم دستگیر شده است. حالا یک کسی این‌جوری می‌آید مشاور رئیس‌جمهوری می‌شود. همه خط و خطوط را آن می‌دهد. کمیته‌شایعه و کمیته اجرایی را او هدایت می‌کند و درست می‌کند و آن ماجراها، این اتفاقات را دارد برای کشور هر روز بحران به‌وجود می‌آورد. هیچ‌کسی هم نیست که به داد این ملت برسد. به داد این حکومت برسد. به داد این انقلاب برسد که بابا بیاید اصلاً سابقه این سعید حجاریان را به مردم بگویند....

... سعیداسلامی واقعاً اعتقادش بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت.^۱
... آقای سعید حجاریان آتش‌بیار معرکه است و اجازه نخواهد داد که کشور خارج از بحران زندگی کند... ایشان ام‌الفساد است زندگی و حیات او در بحران است و تا او باشد احتمال بروز هر بحرانی برای کشور وجود دارد.^۲

... مقتولان [فروهر، اسکندری، مختاری، پوینده] نیز از مخالفان نظام بودند، به‌طوری‌که بعضی از آنها مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اطهار(ع) جسارت می‌کردند.^۳

۲. ابوالقاسم خزعلی: «اگر رگ زهرائی‌ات در تو بجوشد، باید قلم به دستان مزدور را که به مقدسات دینی اهانت می‌کنند خفه کنی... اگر آقای رئیس‌جمهور جلو اهانت را نگیرد، روزی فرا می‌رسد که با چهره

۱. سخنرانی، صبح امروز ۷۸/۶/۲۸ صص ۶ و ۷.

۲. جبهه، ۷۷/۴/۱۲. کیهان، ۷۷/۱۰/۲۱.

۳. کیهان، ۷۷/۱۰/۲۱.

گريم کرده از کشور خارج شود... اگر اين روزنامه‌ها بسته نشوند، مردم طبق وصيت نامه امام (ره) روزنامه و روزنامه‌نویسی باقی نخواهند گذاشت.

... چهارتا قلم به دستی که از سوی آمریکا حمایت می‌شوند، علیه مبانی دینی و مقدسات می‌نویسند، معاون سابق وزیر ارشاد آقای بورقانی که ۱۳ سال در آمریکا بوده و سعيد حجاریان رانده شده وزارت اطلاعات است که دارند با ما بازی می‌کنند.^۱

آقای حجاریان، تو هم به قرآن توهين کردی، تو نبايد ديگر اين‌جا زندگي کنی.^۲

امروز ديگر وقت سکوت نيست، مثل دوران نواب صفوی است که يکی از انقلابيون آن زمان، قصد کشتن «کسروی» را کرد. وقتی در خيابان توانستند او را به قتل برسانند، در دادگاه «کسروی» را با يک پاره آهن کشت. امروز هم مثل همان دوران است.

... اين روزنامه‌های جديد «ولدالحرام» هستند. من يقين دارم که از آمریکا دستور دارند که در ايران به مقدسات توهين کنند و توهيني که در اين دو سال اخير به مقدسات شده، در طول تاريخ حکومت آريامهري نشده است.^۳

۳. مصباح يزدي: «در جايی که نظام اسلامی در خطر است و برای مردم با دلايل قطعی ثابت شد که توطئه عليه نظام در کار است، بايد خودشان اقدام کنند و اين از مواردی است که خشونت لازم است، حتی اگر هزاران نفر هم کشته شوند... اگر مردم احساس کنند کيان اسلامی در خطر است و توطئه‌ای عليه نظام اسلامی در کار است، اگر دولت اقدام کرد و کافی نبود، بايد مردم اقدام کنند...»

... جايی در يبابانی، خلوتی دور از چشم پليس يک کسی اهانت کرد به خدا، به پيغمبر اسلام... فحش داد به پيغمبر اسلام، شما دسترسي به

۲. آزاد، ۷۸/۷/۱۱.

۱. آفتاب امروز، ۷۸/۷/۸.

۳. خرداد، ۷۸/۸/۷.

پلیس ندارید، در وسط بیابان اهانت به مقدسات اسلام جایش اعدام است. و در جایی که تشکیل دادگاه برای چنین فردی میسر نباشد، هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند...^۱

امروز چشم باز کنید و ببینید آن حرف‌هایی که بنی‌صدر در روزنامه انقلاب اسلامی می‌زد و نهضت آزادی در روزنامه میزان می‌زد، امروز کسانی معمم و برخاسته از این حوزه می‌زنند. امام توده‌نی می‌زد به این‌ها و می‌گفت: مرتدید، خوتنان هدر است.^۲

به تعبیری، توطئه از قتل اشد و اکبر است، ما عادت کرده‌ایم و خیال می‌کنیم جرم و جنایت این است که سر یکی را می‌برند و یا با گلوله می‌کشند و یا آمر به معروف و ناهی از منکر را ترور می‌کنند. قرآن ما را هشدار می‌دهد که جنایت‌هایی صدها بار بدتر از آدم‌کشی است و آن توطئه است. فتنه‌ای که مردم را از نظام حق جدا می‌کند و کودتای خزنده به وجود می‌آورد. آن هزاربار از کودتای نظامی بدتر و خطرناک‌تر است... کسی که یک عمر علیه اسلام قلم زده و سناریو نوشته و فیلم ساخته را دعوت می‌کنند و به او جایزه سیم‌رخ بلورین می‌دهند. این‌ها توطئه است و گناه این‌ها هزاربار بالاتر از آدم‌کشتن و ترور کردن است... آیا در این موارد با یک‌بار اعدام مسئله حل می‌شود؟! اگر عالم این جور باشد که چنین کسانی بیایند و هرکاری دل‌شان بخواهد بکنند و... یا با توطئه، کودتای خزنده به وجود بیاورند، فتنه‌گری کنند و مردم را از اسلام دور کنند، خون‌های شهیدان را پایمال کنند و کسی هم کاری با آنها نداشته باشد؟... پنداشتید که عالم سرسری است؟ جنایتکارانی می‌خواهند بیایند در مملکت و هرکاری می‌خواهند بکنند و بعد هم پاداش و کیفر نینند و تمام شود؟...^۳

هیچ‌کس فراموش نمی‌کند که در قضیه رسیدگی به اتهامات آقای

۲. هفته‌نامه یرتو سخن، ۷۸/۱۰/۲۹.

۱. کیهان، ۷۸/۵/۳۰.

۳. روزنامه فتح، ۷۸/۱۲/۲۱ صفحه ۷.

نوری، برخی بزرگان جناح راست مدعی شدند که جناح اصلاح طلب که مدعی قانون‌گرایی است می‌خواهد برای امثال آقای نوری «مصونیت قضایی» قائل شود و این برخلاف ادعای تساوی شهروندان است».

اکنون می‌پرسیم آیا آقایان مصباح‌یزدی، خزعلی، حسینیان و فلاحیان و برخی فرماندهان نظامی و انتظامی «مصونیت قضایی» دارند که علی‌رغم وجود این مدارک صریح حتی به دادگاه احضار نمی‌شوند؛ ولی امثال «باقی» به دادگاه فراخوانده می‌شوند؟

آیا موشکافی‌های عجیب و کشف ارتباط میان عقاید نویسندگان (و گویندگانی که یا خود آنها محاکمه و محکوم شدند مثل کدیور و یا مدیر مسئول روزنامه‌ها به‌خاطر آن محکوم شدند مثل نوری و...) و ادعاهای دشمنان نظام و مته به خشخاش گذاشتن دستگاه‌های قضایی و شبه قضایی درباره گزاره‌های به‌کار گرفته شده در سخنرانی‌ها و مقالات، نباید در این جملات صریح آقایان «آمران به خودسری» هم مورد توجه دستگاه قضایی قرار گیرد و حداقل به‌عنوان متهم از آنان بازجویی به‌عمل آید.

آیا آقای محسنی اژه‌ای (دادستان دادگاه ویژه روحانیت و مسئول مجتمع قضایی ویژه) که درباره اتهام مسئولان روزنامه‌توس فرموده‌اند: «لحنی که در روزنامه توس به‌کار گرفته شده، جریان‌های مختلف و مردم را علیه نظام و امنیت کشور تحریک کرده و اگر این جرایم در دادگاه به اثبات برسد، عوامل آن محارب هستند و تکلیف محارب را نیز قانون به روشنی مشخص کرده است»^۱، از بیانات آقایان خزعلی و حسینیان و مصباح‌یزدی هیچ «لحن تحریک‌آمیز علیه نظام و امنیت کشور» را احساس نمی‌کنند؟

مگر تمامی مسئولان نظام و متفکران و سیاسیون مملکت و از جمله

رهبری، ترور حجابیان و قتل‌های زنجیره‌ای را «توطئه دشمن» به قصد «برهم زدن امنیت» و «اقدام علیه نظام جمهوری اسلامی» و ایجاد «تفرقه و آشوب» معرفی نکرده‌اند؟

چرا روزنامه‌ها و رسانه‌هایی مثل صداوسیما که مبلغ نظریات این آقایان بوده‌اند، به عنوان تبلیغ «خروج از حاکمیت» و برهم زدن امنیت ملی، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند؟

چرا روزنامه‌ای که مربوط به بیت‌المال است و بیشترین ترویج از خشونت و خشونت‌گرایان را به عهده داشته و دارد، متهم نمی‌شود و تحت پیگرد قرار نمی‌گیرد؟ چرا ستاد نماز جمعه مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد؟

آیا حجابیان مدیر مسئول یکی از همین روزنامه‌هایی که «ولدالحرام» خواندند نیست؟ آیا او را «ام‌الفساد» خواندند و نگفتند تو هم به قرآن توهین کردی؟ مگر نگفتند تا او باشد مملکت در بحران به سر خواهد برد؟ مگر استدلال نکردند «کسی نیست که به داد این مملکت برسد» مگر نگفتند «مجازات چنین کسانی بیش از یک اعدام است؟» که هنوز ۴۸ ساعت نگذشته اقدام به اعدام او می‌کنند.

آیا طبق ملاک‌های حقوقی، این آقایان متهم نیستند آن هم با این صراحت در کلام؟

آیا طبق ملاک‌های شرعی، این آقایان متهم و آمر محسوب نمی‌شوند، آن هم با نام بردن صریح از فرد ترور شده؟

آیا طبق ملاک‌های عقلی و عرفی و حقوقی و شرعی، آقایانی که پس از قتل‌های زنجیره‌ای، مقتولان را مرتد و ناصبی خوانده و از مجرمان، علناً به عنوان «معتقدان به نظام جمهوری اسلامی و انسان‌های متدین و خدمتگزار» یاد کرده‌اند، شریک در پرونده قتل‌ها نیستند؟

وقتی بحث محاکمه کدیور، نوری و امثال ایشان فرامی‌رسد، نفی مصونیت قضایی، برابری همه در مقابل قانون، موشکافی‌های دقیق،

آسمان و ریسمان را به هم بافتن، کشف ارتباطات غیبیه با دلایل سست و همه‌گونه لوازم و تبعات بعیده را به استخدام گرفتن، لازم و واجب می‌شود، ولی هنگام رسیدگی به پرونده‌های قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه، ترور حجابیان، تمامی لوازم قریبه، ارتباطات منطقی و معقول، قرائن و شواهد غیرقابل انکار و مدارک صریح و محکمه‌پسند و حقوقی و شرعی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و آخر الامر باید شاهد باشیم که رئیس جمهور مظلوم، مسئول روشن نشدن و به نتیجه نرسیدن پرونده‌های قضایی معرفی شود.

اگر آقایان تصمیم به رسیدگی دقیق ندارند و می‌خواهند روش‌های غیرمنطقی و غیرقانونی گذشته همچون پرونده بمب‌گذاری در حرم امام رضاع (که دستپخت باند تبهکار سعید امامی بود و مبتنی بر دروغ و نیرنگ، ملت ایران را از شناسایی عوامل اصلی باز داشت) پیگیری شود، لااقل به شرایط زمانه توجه کنند و دنیای خود را این‌گونه خراب نکنند و از «ادبار مردمی» عبرت گیرند و تصور نکنند که بدون «اقتناع ملت» می‌توان به قلب آنان نفوذ و محبت ایشان را جلب کرد. معلوم نیست که خدای سبحان، این فرصت‌های مغتنم را مجدداً در اختیار آقایان بگذارد و شرط احتیاط آن است که سرنوشت چند نفر را به سرنوشت نظام و ارگان‌های ارزشمند آن گره نزنند و مطمئن باشند که با عزم و اراده جدی در تعقیب قانونی متخلفان، نظام جمهوری اسلامی و ارگان‌های رسمی و غیررسمی آن عزت و اقتدار کامل پیدا خواهند کرد.

امید است مقلب القلوب والابصار، دیدگاه‌ها و قلوب مسئولان مؤثر در این‌گونه امور را به آنچه صلاح دین و دنیای ملت و نظام است رهنمون شود. انه قریب مجیب.

روشنفکری دینی

۱۹/ فروردین ۱۳۷۹

حضور ادیان در صحنه زندگی بشر با قصد «روشنگری» و «راهنمایی» جویندگان حقیقت بوده و لازمه غیر قابل تفکیک ادیان توحیدی «تعلیم قانون و حکمت» به مردم بوده است. (وَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

اصرار بیش از حد قرآن به «تفکر و تدبر» و تویخ کسانی که «بدون تعقل و اندیشه» زندگی می کنند و از «نشانه ها» به مقصد راهی نمی جویند و عمر خود را در «پوسته» زندگی و مشکلات آن هدر می دهند و «هسته» آن را نمی یابند، محتاج بررسی و استدلال نیست چرا که همچون آفتاب روشن است.

«تَفَقَّه» یعنی «تعمق» در پدیده های تجربی و نظری و نگاه معقولانه به اعماق آنها و پیدا کردن نسبت بین آنها و میزان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری متقابل آنها مورد تاکید و تایید، و سستی و سهل انگاری و کوتاه بینی مورد نکوهش دین خدا قرار گرفته است.

پیام آوران الهی «نوری بر ظلمات زمان خویش» تابانده اند و «جاهلیت» ها را برچیده اند و تعلیم و تعلم و علم و عالم را اکیداً مورد ستایش قرار داده اند.

خدای رحمان و رحیم «علم» را «نور» و جهل را «ظلمت» خوانده و فرموده است، «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَمْ هَلْ

تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...»^۱ آیا دانشمندان و نادانان یکسانند و آیا تاریکی‌ها و نور مساوی‌ند.

مفسران رسمی دین خدا فرموده‌اند: «أَلْعِلْمُ نُوْرٌ يَقْذِفُهُ اللّٰهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ - دانش، نوری است که خداوند در قلب آنانی که بخواهد قرار می‌دهد.

پس «روشنگری، روشنفکری، روشن‌بینی و روشن‌ضمیری» همزاد و ذاتی ادیان توحیدی است و تاریخی به قدمت حضور انسان‌ها دارد که ظرفیت‌های متفاوتی داشته و دارند و بستگی به میزان دوری و نزدیکی مردم در هر عصر و مکانی از مسیر حق و حقیقت داشته است.

هر دینی پس از ظهور و استقرار، گرفتار اوهام و خیال‌بافی‌ها و تحریفات نهان و آشکار می‌شده که تا به میدان آمدن شریعت جدید، صحنه رویارویی مصلحان و مفسدان می‌گردیده و به لحاظ امکانات و شرایط زمان، معمولاً غلبه با مفسدانی بوده است که از همه‌گونه ابزار اقتدارگرایانه نامشروع بهره می‌گرفته‌اند و مصلحانی را که به دلیل انتخاب مسیر اصلاح‌طلبی نمی‌توانسته‌اند از هر وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود بهره‌گیرند، معمولاً مغلوب می‌کرده‌اند.

هدف و شاخصه اصلی روشنفکری دینی «حکمت» است و «قانون» و تنها روش حکیمانه و قانزنمند، «اصلاح‌طلبی» است. هر کس در بیانات اصلی و کلی پیامبران خدا دقت کند و مجموعه دستورات شرایع را مورد بررسی قرار دهد به این نکته مهم خواهد رسید که جز ترمیم و اصلاح قوانین و رفع نواقص قانونی و ترسیم روش‌های برتر، چیز دیگری به عنوان رسالت انبیاء متاخر دیده نمی‌شود.

قرآن کریم «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ»^۲ - تایید کننده کتاب‌های آسمانی قبل از خود یعنی تورات و انجیل است» و البته شریعت کاملتری

را عرضه می‌کند. احکام مشترک بسیاری بین شرایع وجود دارد که مبین وحدت ادیان توحیدی است بلکه قرآن، دین خدا را واحد و شرایع را مختلف معرفی می‌کند. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) ^۱ و (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ). ^۲

قانون‌گرایی از نظر قرآن بدان حد از اهمیت است که اگر کسی قوانین اسلامی را نپذیرد و مدعی یهودیت یا مسیحیت باشد موظف به عمل بر طبق قوانین شریعت خاص خویش است.

در قرآن آمده است که «اهل انجیل» باید به آنچه در انجیل آمده است ملتزم باشند و اگر چنین نباشد، انسان‌هایی گناهکار و بدکردار به شمار می‌آیند. (وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) ^۳.

این عبارات که در آخرین آیات نازل شده بر پیامبرگرمای اسلام (ص) آمده است درباره «اهل تورات» نیز می‌فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ^۴.

ما تورات را فرستادیم در حالی که هدایتگر بود و نور... و کسی که بر اساس آن رفتار نکند کافر است... و کسی که به آن عمل نکند ظالم است. همت قرآن آن است که جوامع بشری به قانون خدایی پای‌بند باشند و نفس پای‌بندی به قوانین آن قدر اهمیت دارد که اگر حقانیت شریعت مصطفوی (ص) برای آنان کشف نشد، لزوماً باید از شریعت پیشین که به آن معتقد بوده‌اند پیروی کنند.

به همین جهت در بیانات اولیاء خدا و بزرگان اسلام آمده است که «حکومت ظالم بهتر از هرج و مرج و بی‌قانونی است» همه این

۲. آل عمران / ۱۹.

۴. مائدة / ۴۴ و ۴۵.

۱. آل عمران / ۱۹.

۳. مائدة / ۴۷.

خصوصیات، در متونی روشن، مکرر و مؤکد و با قدمتی بیش از ۱۴۰۰ سال وجود داشته و دارد و داستان چند «مستفرنگ» نیست تا «زائده‌ای غیرطبیعی» تلقی شود و یا با کوتاه‌نظری و اظهارنظرهای عجولانه و فیلسوف مآبانه، ادعا شود که «سوغات غرب» است و «مشتی غربزده» درصدد بیان مطالبی هستند که «غریبان» را خوشایند!! و یا عده‌ای متجدد گمان کنند که عده‌ای از «سرناچاری» درصدد «بزک کردن» دین خدا برآمده‌اند و «آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند» تا از کاروان «تجدد و روشنفکری» عقب نمانند!!

این دو تیغه یک قیچی، می‌خواهند «دین و روشنفکری دینی» را در بن‌بستی قرار دهند که نتواند قدم از قدم بردارد ولی مبارزه علمی و فکری و فرهنگی و سیاسی با روش خاص اصلاح‌طلبانه، گرچه روند رشد اندیشه اصلاحی دینی را کند می‌کند اما در عین حال «پختگی» و «صبوری مظلومانه» و «حق‌طلبانه»‌ای را برای «روشنفکری دینی» به ارمغان می‌آورد که لازمه تداوم حرکت و پویایی اوست و استواری و استمرار آن را تضمین می‌کند.

البته در متون اصلی دین، کلمات مرادف روشنفکری، یعنی «اصلاح» و «تجدید» به کار رفته و به روشنفکران دینی عنوان «مصلح‌الدین» یا «مجددالاسلام» را می‌دادند.

عناوینی چون «اصلاح» و «تجدید» در بسیاری از متون دینی آمده است و از جمله در قرآن کریم آمده: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ^۱ - جز کوشش در حد توان برای اصلاح، اراده دیگری ندارم».

و در جای دیگری می‌فرماید، «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ^۲ - ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم» و عباراتی از این قبیل که در سوره‌های مختلف بیان گردیده است.

در کتاب‌های ارشاد مفید و الغیبه نعمانی در وصف رفتار امام مهدی (ع) آمده است: «جاء بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَى رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْوَ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ^۱. امر نوینی می آورد همان گونه که رسول خدا در آغاز اسلام امر نوری را آورد» و یا می فرماید: «وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً^۲. اسلام را به گونه‌ای جدید از سر می گیرد» و در جایی دیگر می فرماید: «وَأَنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)^۳ ... قائم ما وقتی بیا خیزد مردم را به امری جدید می خواند همان گونه که رسول خدا (ص) چنین کرد».

این مطلب درباره «مصلحان دینی» نیز آمده است که: «این دین را در هر قرن افراد عادل از تاویلات باطل و تحریفات غلو کتندگان و دلبستگی‌های نادانان و اوهام و خرافات ایشان پاک می کنند»^۴.

این همه تاکید بر «پالایش دین» و خبر دادن از انحرافات بسیاری که در دین خدا پدید آمده، تا جایی که امیر مومنان در زمان اندکی پس از رسول خدا می فرماید: «که دین خدا چون پوستینی وارونه شده است» و یا اطلاع رسانی درباره رفتار عالمان دین در برابر امام مهدی (ع) که می فرماید: «اتَمَى النَّاسُ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ^۵ - نزد مردم می آید در حالی که همه آنان قرآن را بر علیه او تاویل کرده و برخلاف او استدلال به قرآن می کنند»، ضرورت بازنگری و تجدید نظر در اندیشه‌های دینی را در همه زمان‌ها لازم می گرداند.

عمده‌ترین مشخصه روشنفکری، نقد وضعیت موجود و نشان دادن سره و ناسره است تا رفتارها و اندیشه‌های ناپسند و نامربوط، رنگ تقدس

۱. بحار الانوار ۳۳۸/۵۲.
 ۲. بحار الانوار ۳۵۳/۵۲ و ۳۵۴ و ۳۶۵.
 ۳. بحار الانوار ۳۶۶/۵۲.
 ۴. وسایل الشیعه ۱۸/۱۰۹ و قرب الاسناد/ ۵۴ حدیث شماره ۲۵۰/ و مسند زید/ ۳۴۲.
 ۵. بحار الانوار ۳۶۲/۵۲.

نگیرد و تبدیل به فرهنگ نشود.

کوچکترین تعلل و سستی در یک دوره، باعث رسوب خرافات و تحریفات و تاویلات باطل شده و کار جداسازی و پالایش را دشوار می‌کند و سوگمندانه باید اعتراف کرد که عدم توفیق مصلحان عمدتاً ناشی از تعلل‌های بسیاری است که در صحنه اندیشه دینی ظهور یافته و گاه چنان می‌نماید که امیدواری به ترمیم و اصلاح، چیزی در حدّ خوش خیالی است.

هشدارهای پیشاپیش بزرگان و اولیاء دین خدا، زنگ خطری بوده که نشنیده گرفته شده و امروزه دین خدا از طرف دوستان نادان به مراتب بیشتر تهدید می‌شود تا از سوی رقیبان دانا.

مشکل دیگری که در مسیر «اصلاح طلبی دینی» به چشم می‌آید، تاریخ خشونت‌باری است که مصلحان را به مسلخ برده و آنان را زیر «گیوتین» تکفیر و تهدید و تبعید و گاه بر «دار» نگه داشته است.

به همین جهت «رسالت روشنفکران دینی» در عصر حاضر، سنگین‌تر از گذشته است. چرا که در عصر ارتباطات، بسیاری از موانع مصلحان پیشین، پیش‌روی نیست و راه بهره‌گیری از اطلاعات و تجارب سایرین به مراتب کوتاه‌تر از پیش است. انزوا و گوشه‌نشینی مصلحان، رافع مسئولیت نمی‌شود چرا که در گوشه خلوت هم می‌توان با دورترین نقاط دنیا مرتبط بود و اندیشه را عرضه کرد.

کمی عرضه می‌خواهد که دیو ترس را از خانه علم و دانش بیرون کرده و آنچه شرط بلاغ است را پیش چشم و گوش اهل عالم قرار داد «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

«مصلح» و روشنفکر دینی باید تنها از خدای خود بترسد که فرمود: «لا تخشوا الناس واخشون» و دیری نخواهد گذشت که سستی‌های گذشته جبران شود و «مصلح‌الدین»‌ها از خاک «شیراز» تا همه جای ایران

و از «لاهور» تا «چین» و از «مزنان» تا ورای دریاچه «آرال» و از «اسدآباد» تا «مدیترانه» و از قم و تهران و تبریز و نجف و مشهد و قاهره و اصفهان تا «جزیره العرب» و «آفریقا» را پوشش دهد.

نگاه کنیم به دوره غلبه فکر «عدلیه» بر «اشعری» و آزادی اندیشه‌های کلامی در عهد صدوقین و شیخین و به یاد آوریم افول عقل‌گرایی را در مجامع اسلامی و ظهور و حضور حلاج‌ها، ابن عربی‌ها، مولوی‌ها، سعدی‌ها، غزالی‌ها، صدرها، نجم‌آبادی‌ها، کواکبی‌ها و مطهری‌ها و... در این فترت قریب هزارساله را تا بدانیم در کدام زمینه‌ها و به چه میزان از حد اعتدال دوریم؟

سیدجمال و اقبال و شریعتی و خمینی، عمده‌ترین اصلاحات‌شان مربوط به حوزه تفکر اجتماعی و سیاسی است که یکی از جهات عمده است ولی «فرهنگ اسلامی» که «مادر» همه ابعاد (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و اعتقادی) است همچنان در انتظار است. اصلاحات در حوزه فرهنگ دینی، عمده‌ترین دغدغه روشنفکر دینی است و کار در این زمینه صبری ایوب‌وار و عزمی علی‌گونه و تخلقی محمدی می‌خواهد. تدبیری خردمندانه از نوع «خرد جمعی» و قلب سلیمی که همه تجارب همه بشر را بدون گزینش مورد توجه قرار دهد و خود را به همه آن تجارب محتاج ببیند و حتی بوی «غرور و عجب و خودخواهی و خود برترینی» را در محدوده خویش استشمام نکند.

فرهنگ، قطره قطره شکل می‌گیرد و تا جایگزینی مناسب نداشته باشد جای خود را به دیگری نمی‌دهد و اصولاً عجله و شتاب در آن راه ندارد. فرهنگ مقوله‌ای «تعینی» است نه «تعینی» و گذاری طبیعی دارد نه قسری و قهری.

به نظر می‌رسد که یکی از گزینه‌ها برای تست کردن و شناختن «روشنفکران دینی» از متدینان غیرروشنفکر، همین قضیه درک اولویت‌ها

باشد و به گفته امام صادق (ع): «کسی که زمان خود را بشناسد مورد هجوم متشابهات گول زنده واقع نخواهد شد».

روشنفکر دینی حتماً باید «مجتهد» یعنی «صاحب نظر» باشد تا الزامی از سوی دیگران بر او تحمیل نشود و پیروی تقلیدگونه بزرگترین نشان برای تاریکی و وجود مجهولات است.

مجهولات روشنفکران از نوع مسائل کلی است و مجهولات مقلدان از نوع مسائل جزئی و کسی که در این قدم مانده است نمی تواند در رده متفکران و برای کشف راه حل های کلی قدم گذارد.

حال هر چه دایره مسائل دینی را گسترده تر بگیریم، امکان حضور برخی صاحب نظران مصرف کننده تولیدات فکری دیگران در حوزه های جدید را در جمع «روشنفکران دینی» کمتر کرده ایم.

اگر دین را عبارت از مجموعه ای بدانیم که حتی ریزمحاسبات اقتصادی جامعه ای همچون جامعه مشترک اروپا را نیز باید بیان کند، قطعاً بسیاری از مجتهدان حوزوی و حتی دانشگاهی را باید از عداد «روشنفکران دینی» خارج بدانیم و اگر دین را متکفل بیان ریزمناسبات سیاست خارجی بدانیم، عده بیشتری را از دور «اجتهاد و صاحب نظر بودن» خارج کرده ایم ولی اگر حضور او (دین) را در کلیات بپذیریم و اکثر جزئیات را به عقول بشری واگذاریم که مفاد قول معصوم (ع) است (عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَكُمْ أَنْ تَفَرَّغُوا) عده بیشتری را مشمول آن قرار داده ایم.

مقصود این است که هر فقیه و مجتهد و صاحب نظری که در بخشی از علوم و حوزه های دینی صاحب مقام است دین را به رنگ آن بخش از دین می بیند و لذا تلاش می کند که سایر بخش ها را فرعی جلوه داده و آنان را ملزم به هماهنگی با حوزه مربوط به خویش گرداند.

اما دین اگر جامع است (که هست) و اگر فطری است (که هست)، هر

چیز را در جای خویش نیکو می‌شمارد. نه چندان به ریز مسائل و مناسبات می‌پردازد که باب عقل و تجارب بشری را ببندد و نه چندان بی‌تفاوت که هرگونه بی‌نظمی را تایید کند و به همین جهت بازگرداندن دین از «مرحله غلو» به مرحله مناسب و حقیقی و جایگاه خدایی و انسانی و فطریش، به همان اندازه لازم است که از تنزل دادن دین به حوزه روابط صرفاً فردی پرهیز می‌شود.

شنیدنی است که «غلو» با «تقصیر» در تقابل است و در حدیث امام صادق (ع) مبنی بر حضور افراد عادل برای «اصلاح دین» از «تحریف غالین» نام برده شده ولی از «تقصیر مقصرین» یاد نشده است. این نکته می‌تواند بیانگر آن باشد که معمولاً تحریف دین در جنبه «غلو» و بزرگ کردن حضور آن، تبلور داشته و دارد و کمتر از جهت «تنقیص و تنزل جایگاه دین» دچار تحریف شده و می‌شود.

نتیجه این بخش باید مجموعه صاحب نظران کلام، عرفان، فلسفه، فقه و حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی و تاریخ، اخلاق، علوم سیاسی و روان‌شناسی را که در حوزه دین فعالیت می‌کنند گرد هم آورد تا کار پالایش اندیشه دینی را به عنوان «یک مجموعه» آغاز کنند. چرا که تجربه نشان داده که کارهای فردی چندان تاثیری در تغییر فرهنگ دینی جامعه نداشته و ندارد.

شاید بتوان از گروه «اخوان‌الصفاء» به عنوان مؤثرترین روشنفکران عصر خویش یاد کرد. مرحوم سید جمال نیز در صدد تشکیل «لجنه» ای بود تا بتواند قدم‌های موثری بردارد که تنها افراد اندکی را همچون «عبده» توانست جذب کند.

مرحوم آیت‌الله بروجردی در تاسیس «دارالتقریب» کم و بیش به ضرورت تشکیلات اشاره کرد و حتی در باب احیاء آثار و متون دینی معتقد به کار جمعی بود که در آن زمان «جامع احادیث الشیعه» در جهت

اهداف خاص مورد نظر ایشان پدید آمد.

ما در بحث «اصلاح فکر دینی» یا «روشنفکری دینی» معتقدیم کارهایی از قبیل «جامع احادیث الشیعة» در این زمان کاری فرعی و احتمالاً ناقص است و تا هنگامی که «اصول افکار» مورد بازنگری قرار نگیرد و «طرح کلی اندیشه دینی» روشن نشود، پرداختن به فروع، ما را از توجه به اصول، باز می‌دارد و سبب «تضییع اصول» می‌گردد.

ضروری‌ترین اقدام برای مجموعه «روشنفکری دینی» تشکیل «مجمع» است تا با توافق کلی راه پی‌گیری مطلوبات را ترسیم کند. این «مجمع» می‌تواند به صورت «مجامعی» ظهور یابد که لااقل در وضعیت فعلی قابل دسترسی است تا پس از حرکت، به «یک مجمع بزرگ» منتهی شود. (انشاءالله).

پس از این مرحله، اهمّ مطالب در بحث روشنفکری دینی، «توافق در جامع‌نگری» و «ضرورت اصلاحات همه‌جانبه» است. نمی‌توان مدعی شد که دین مجموعه‌ای به هم بافته و منسجم است که باید به مجموع آن ایمان آورد و عنوان «تَوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» را مرادف «عدم ایمان» دانست ولی در باب «اصلاح فکر دینی» بعضی از جهات و موارد دین را از دایره توجه مصلحانه خارج کرد.

«دین مجموعه‌ای» را باید اصلاح‌طلبانی پالایش کنند که «مجموعه دین» را دچار تحریف و تاویل می‌دانند و آنانی که «تفکر دینی موجود» را کامل دانسته و نقصی در آن نمی‌بینند نه «روشنفکر دینی» هستند و نه عنوان مصلح‌الدین بر آنان منطبق می‌شود.

واکنش‌های تندخویان متدین، ناشی از کوتاه‌نظری است و کوتاهی نظر و اندیشه به معنی کوتاهی آموزه‌های دینی نیست. هر کوتاهی که دیده می‌شود از محدودیت‌ها و نواقص آدمیانی است که ظرف وجودی خویش را توسعه نداده‌اند و قلب آنان گنجایش دین خدا را ندارد و این هم طبیعی

است که حقایق نامتناهی صادره از خالق که هیچ محدودیتی نمی تواند او را محدود کند در فکر موجودات متناهی و محدود نهایتاً محدود می گردد و حداکثر «نمادی محدود از حقایق» برای آدمی روشن می گردد.

به یاد آوردن این ناتوانی دائمی در همه احوال و توجه به توانایی نامتناهی خدای متان، همان است که در قرآن و روایات به عنوان «ذکرالله» و یاد خدا در همه حال به آن توصیه شده است و تمامی درگیری ها که به نام دین و مذهب پدید آمده ناشی از فراموشی این نکته است.

اگر همه آدمیان در همه احوال خود را ناقص و محدود بدانند، دانش خویش را «حق مطلق» نخواهند یافت و بر افکار مخالف نخواهند شورید بلکه سعی خواهند کرد، اعماق افکار دیگران را پیدا کرده و اگر گوهر حقیقتی در آن یافتند، بدون تکبر از آن بهره گیرند.

این مطلب «کلید باب علم و نور» است و نخستین سرمایه «روشنفکری دینی» است. این گوهری است که هر کس به دست آورده باشد و در تمامی ابعاد به آن ملتزم باشد، یعنی به گاه توجه و اراده، از آن تخلف نکند «روشنفکر و اصلاح طلب» است.

البته در این طریق هم چون سایر طرق، رهنمان بسیارند و مدعیان بی شمار، که گاه مفسدند ولی ادعای «اصلاح طلبی» می کنند. قرآن کریم می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ^۱ - وقتی به آنان گفته می شود که در زمین فساد نکنید، می گویند ما مصلح هستیم. آگاه باشید که آنان مفسدند ولی شعور ندارند و نمی دانند».

آفات «روشنفکری دینی» در دو جهت پدیدار می شود. ۱ - غفلت در فهم مصالح (افساد ناخواسته). ۲ - ناصالح بودن مدعیان اصلاح (افساد عامدانه) و نفوذ مفسدان و نیرنگ ایشان در انحراف جریان اصلاح طلبی.

ممکن است بدون توجه و تعمد و به خاطر نداشتن درک صحیح از صلاح و فساد و نشناختن فساد و یا پرداختن به فروع و تزییع اصول، عمل مصلحان منجر به افساد شود و به اصطلاح «من حیث لایشعر - بدون توجه» برعکس مقصود، عمل شود. لازمه آفت زدایی در این بخش، دقت و مشورت کامل با اهل دانش و حکمت است و حضور متواضعانه در میان مردم و دوری از تعجیل به گونه‌ای که منجر به تعطیل هم نشود و حرکت به سوی مقصد متوقف نگردد.

از طرفی، ناهلان مدعی با نفوذ خود، سعی در انحراف مسیر می‌کنند که آفت زدایی در این بخش نیز با بحث و بررسی و تکیه بر استدلال و علم و دوری از غلبه احساسات و تکثیر منابع ورودی اطلاعات و نهادهای نظارتی همچون رسانه‌های عمومی موثر خواهد بود.

اکنون نیز متدینانی روشنفکر در مجامع اسلامی هستند که گرچه پراکنده، ولی موثر در روشنگری راه جوامع دینی بوده و اندک رونق بازار دین از برکت وجود آنان است.

اگر این جویبارها روزی به هم پیوندند، رود آرامی به سوی اقیانوسی آرام خواهند شد که فطرت الهی و سنت او را در قالب «دین فطری» احیاء خواهند کرد و حیاتی دوباره به جان جهان خواهند بخشید.

در نگاه روشنفکرانه به دین واحد خدای احد، یعنی «تسلیم در مقابل حق بودن» یا «اسلام» همه ادیان الهی یا شرایع او یگانه جلوه می‌کند و تنها تفسیری از یک «حقیقت» می‌نماید. نگاه کنیم به بیان روشنفکری از نسل قدیم، مولانا جلال‌الدین مولوی که فرمود:

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود
به امید روزی که مصلح حقیقی و مجدّد کامل، پا به عرصه ظهور گذارد
و همه «توحیدیان زمین» با هم مجتمع گردند.

خشونت‌گرایان و حذف اتکاء به مردم

۲۲/ فروردین ۱۳۷۹

پس از ترور سعید حجاریان، اظهارنظرهای صریح مردم در نفی خشونت، به موضوعی مورد توافق تبدیل شد، به گونه‌ای که بسیاری از عقلای جناح راست نیز با صراحت به نفی رفتار خشونت‌آمیز پرداختند. در این میان، بودند افراد یا جمعیت‌هایی که همچنان بر طبل خشونت کوبیدند و از جملات و واژه‌هایی بهره گرفتند که در دوره ماقبل ترور، سکه رایج نشریات و سخنرانی‌های افراد و بزرگان منتسب به جناح راست بود.

یکی از شایع‌ترین جملات به کار رفته پس از ترور، تکیه بر حفظ میراث امام(ره) و نظام جمهوری اسلامی به اتکاء جوانان بسیجی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و این که عاشقان امام(ره) اجازه نخواهند داد که نظام جمهوری اسلامی از بین برود.

تغییر عمده‌ای که در این ترکیب جمله‌ای به کار رفته، حذف اتکاء به مردم است. گویی پس از انتخابات ۲۹ بهمن، مردم ایران تصمیم به از بین بردن نظام جمهوری اسلامی گرفته‌اند و تنها بسیجیان و پاسداران تصمیم به حفظ نظام گرفته‌اند.

این تحلیل از دو جهت ناقص است که به تشریح آن می‌پردازیم.
ملت ایران بین «نظام جمهوری اسلامی» و «مسئولان نظام» تفکیک

قائل اند و معتقدند که آنچه در صحنه عمل اتفاق افتاده و می افتد عمدتاً ناشی از عملکرد مسئولان نظام است و نه اساس نظام.

ممکن است که «قانون اساسی» یعنی «کلیت نظام جمهوری اسلامی» دچار ابهامات و مشکلاتی باشد که در مقام عمل اهداف خود را تامین نکند و یا باعث بروز اختلافات عمده و مانع وفاق و پیشرفت ملت شود که راه قانونی آن در متن قانون اساسی به عنوان «بازنگری قانون اساسی» تعبیه شده است.

ولی عمده مشکلات پدیدار شده در طول بیست و یک سال پس از انقلاب، ناشی از بی توجهی به برداشت های عمومی ملت و تفسیر قانون اساسی به نفع حاکمیت و در مقابل ملت بوده است.

حتی در اصولی از قانون اساسی که قانوناً حق تفسیر به عهده شورای نگهبان (نهاد حکومتی) است، بی توجهی به برداشت عمومی و اصرار بر تفسیر مخالف افکار عمومی، سبب دوری مردم از مسئولان نظام شده و می شود.

در یک مراجعه سریع به قوانین مصوب در سال های اخیر می توان دید که دغدغه قانون گذاران، حفظ حقوق حاکمیت در برابر آحاد ملت بوده است و کمتر بر حقوق آحاد مردم در برابر حاکمیت و تعرض نهادهای حکومتی به حقوق آنان تاکید شده است.

انتظار منطقی از رشد روند بی اعتمادی به مردم و مشروط کردن پی در پی اختیارات و آزادی های قانونی آنان در قالب قوانین یا آیین نامه های حکومتی، واکنش عدم اعتماد ملت به حاکمیت است که متأسفانه مورد توجه برخی قدرتمندان قرار نگرفت و در ۳ انتخابات اخیر چهره خویش را به تمامی نشان داد.

اگر در انتخابات مجلس خبرگان، تیغ نظارت استصوابی و روش به ظاهر قانونی ولی خلاف منطق و مبتنی بر «دور» به میدان نمی آمد، نمایش دیگری از عدم اعتماد ملت به برخی دیگر از قدرتمندان نیز شکل

می‌گرفت.

در هر صورت، نفس برداشت غیراصولی و ناسازگار با فهم عمومی ملت، از قانون اساسی و روابط حاکمیت و ملت، باعث دوگانگی روش این دو بخش شده و کار به رقابت‌های تنگاتنگ کشیده است.

اگر مسئولیت قوه قضاییه، صداوسیما و مسئولیت‌های نظامی و انتظامی (که در بخشی از آن متأسفانه به شدت سیاسی و جناحی شده است)، وابسته به رای مستقیم ملت می‌بود، قطعاً متصدیانی غیر از آنانی که هم اکنون عهده‌دار این مناصب هستند، پیدا می‌کرد و این «واقعیت تلخ» ریشه‌اش در رقابتی است که بین مردم و مسئولان با سابقه حاکمیت پدیدار شده است.

حال می‌توان از این واقعیت «تصویری حقیقی» ارائه کرد که البته تلخی‌های خاص خود را دارد و می‌توان «تصویری غیر واقعی» ارائه کرد که به مراتب تلخ‌تر و لوازم ناگوartری را در پی دارد.

۱. در تصویر غیرواقعی، گفته می‌شود که اکثریت ملت ایران از دین و اخلاق جدا شده و در پی بی‌بند و باری و فساد روان شده‌اند و همچون دوران جاهلیت یا حضور پیامبران خدا(ص) یا دوره حسین بن علی(ع)، حق را تنها گذاشته‌اند. و برای تایید نظریه خود، به قرآن تمسک کرده و می‌گویند: «اکثرهم لایعقلون».

راه حلی که ارائه می‌کنند، چیزی جز مقابله و رویارویی تا سر حد شهادت نیست و در این میان چشم امید به امدادهای غیبی و «نصر بالرب» دوخته‌اند که نتیجه‌ای جز بسط روش‌های خشونت‌آمیز و ترورهای ناجوانمردانه و یا قتل عام‌های وحشیانه را در پی ندارد.

اگر این قبیل دوستان، به بیانات موکد حضرت امام که بیش از ده بار در مجامع عمومی اوایل انقلاب بیان شده مراجعه کنند؛ به این نکته خواهند رسید که حضرت امام(ره) می‌فرمود: «به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست

خودش است... هر کسی سرنوشت‌اش با خودش است، مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند»^۱. و در جای دیگر می‌فرمایند: «منطقی آن است که کار دست خود ملت باشد. ملت یک کسی را می‌آید انتخاب می‌کند. آن هم انتخاب آزاد... تکلیف صد سال بعد را من و تو نمی‌توانیم تعیین کنیم. ما حق داریم برای خودمان...»^۲ و در رد منطقی بودن رژیم سلطنتی در سخنرانی روز ۱۲ بهمن ۵۷ در بهشت‌زهرا نیز به همین منطقی اشاره و تاکید فرمودند.

لازمه بلکه صریح سخن امام(ره) این است که اگر مردم «نظام جمهوری اسلامی» را نخواهند و درصدد تغییر آن هم باشند، منطقی نیست که کسی جلوی آنان را با زور بگیرد. بلکه این حق طبیعی آنان است و همین مطلب را در پاسخ به آنانی که نسبت به نحوه رفتارندوم ۱۲ فروردین درباره اصل جمهوری اسلامی اشکال می‌گرفتند، بیان می‌کردند که اگر ملت ایران فرضاً در برگه‌های رای بنویسند ما رژیم سلطنتی را می‌خواهیم، باز هم میزان رای ملت است و ما برمی‌گردیم به حوزه‌های علمیه و البته سعی می‌کنیم با منطق و ارشاد حرف حق خودمان را به گوش ملت برسانیم.

حال از آنانی که تصویر غیرواقعی از رای و گرایش فعلی مردم ایران ارائه می‌کنند باید پرسید: کدام میراث از کدام امام به خطر افتاده است و چه افرادی آن را به خطر انداخته‌اند.

آنانی که به غلط، اندیشه‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را با روش‌های استبدادی و روحیات دیکتاتوری خویش یکسان معرفی می‌کنند، میراث امام و نظام جمهوری اسلامی را به خطر انداخته و می‌اندازند یا ملت ایران که با اعتقاد به منطق صحیح امام(ره) درصدد استیفای حقوق خویش و از جمله گنجاندن نظریات جدید خویش درباره

تقسیم قدرت در قانون اساسی هستند.

این روش قانونی و اصلاح‌طلبانه که به تاکید و تایید امام (ره)، حق منطقی و خدادادی مردم است با کدام معیار شرعی یا قانونی منع می‌شود و یا تصویری ویرانگر از آن ترسیم می‌شود؟!

۲. اکثریت ملت ایران که رئیس جمهوری اصلاح‌طلب و نمایندگان اصلاح‌طلب برگزیدند، در «تصویری واقعی» علل و دلایل عزم خود را نمایش داده‌اند که به اجمال اشاره می‌کنیم.

الف) تمامی مسئولان جمهوری اسلامی از ابتدا تاکنون در قبل و بعد از انقلاب، وعده حکومتی چون «حکومت عدل علی (ع)» را به این ملت دادند و با این «آرمان» انقلاب اسلامی را پدید آوردند. ملتی که با این عزم به میدان آمد، سه شعار اصلی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را برای رسیدن به هدف برگزید.

در ابتدای انقلاب «جمهوری اسلامی» را تصویر کرد. قانون اساسی آن را پذیرفت و میدان قدرت را به حاکمانی سپرد که مدعی بودند «استقلال، آزادی» را پاس می‌دارند و «رای جمهور» را ملاک و میزان عمل قرار می‌دهند. عنوان «میزان رای ملت است» در کوی و برزن این مرز و بوم چشم را می‌نواخت.

اندک اندک برخی آحاد ملت با رفتار حاکمیت در تعارض افتادند که همیشه حق از آن حاکمان بود! این قطره‌های جدا شده از اقیانوس عظیم ملت به هم پیوستند. رفتارهای حاکمیت روز به روز در جهت تقویم و تشدید حق حاکمیت و کم توجهی و تردید نسبت به حقوق قانونی افراد مخالف روش‌های حاکمیت، قرار گرفت. هر روز بخشی از ملت را نامحرم و غیرخودی قلمداد می‌کردند و روحانی و دانشگاهی و حزبی و غیرحزبی و کارمند و کارگر و کشاورز و... را با بهانه‌های گوناگون به تیغ حذف می‌سپردند. مدارا و تحمل از مدیریت و مدیران دور شد و افراد عصبانی متصدی اموری چون قضاوت شدند. تبعیض‌های علنی و ناروا را

همه مردم دیدند جز بعضی از حاکمان و این به معنی دور شدن دیدگاه‌ها از یکدیگر بود. و در یک جمله مردم بین وعده «عدل علی (ع)» و عمل به آن وعده، فرسنگ‌ها فاصله را یافتند و دیدند و در صداقت برخی مسئولان تردید کردند.

ب) یکی از کارهای مداوم و همیشگی امام (ره) مقایسه بین نظام جمهوری اسلامی با نظام سلطنتی و گاه با سایر نظام‌های موجود جهان بود تا مزیت «جمهوری اسلامی» را بر دیگر نظام‌ها به اثبات رسانند.

در یکی از فرازهای سخنان امام (ره) می‌خوانیم: «... اگر این‌ها منافع خلق را می‌خواهند، خوب این‌ها مهلت بدهند تا ما درست کنیم... همان معانی که شما ادعا می‌کنید، اسلام نقشه‌اش را دارد. اسلام پیاده کرده یک وقتی این را، اسلام یک وقتی حکومتی داشته که حاکم‌اش را قاضی‌اش می‌خواهد که بیا! یهودی علیه تو ادعا کرده بیا. می‌رود آنجا با کمال ادب کنار یهودی می‌نشیند. وقتی هم که قاضی می‌گوید: یا اباالحسن. می‌گوید: نه به من نگو اباالحسن برای این که باید با من مساوی صحبت کنی. شما چنین دموکراسی‌ای در دنیا اطلاع دارید؟ که رئیس دولت را، قاضی منصوب از قبل خودش، رئیس دولت را احضار کند و او حاضر شود و بعد، قاضی بر ضد او حکم کند و او هم قبول کند و تسلیم بشود؟ چه می‌خواهید بگویید؟ این روسای کرم‌لین این‌طور هستند؟ این روسای آمریکا این‌طور هستند؟ این روسای انگلستان این‌طور هستند؟ یا ادعا هست؟ می‌شود یک وقتی مثلاً یکی از روسای اینها را کسی بخواهد در محکمه که بیاید یک کسی به شما ادعا دارد؟ یا گفتن همان و اعدام آن آدم همان؟ اینها چه می‌خواهند؟...»^۱

این قبیل فرمایشات ایشان، توقع انطباق ادعا با واقعیت را افزایش داد، ولی اکنون در عمل چه چیزی را مشاهده می‌کنیم؟

آیا آنانی که در یک سخنرانی به مسئولان انتقاد می‌کنند: مثل آیت‌الله منتظری و یا محسن کدیور، به جرم ادعا کردن علیه حاکمان راهی زندان و حصر نمی‌شوند؟ و در مقابل امثال کلیتون (رئیس جمهوری آمریکا)، هلموت کهل (نخست‌وزیر آلمان)، نیکسون (رئیس جمهوری آمریکا)، آندره ثوتی (نخست‌وزیر ایتالیا) و برخی مسئولان رده بالای حکومت‌های غربی محاکمه و محکوم نشده‌اند؟ آیا با همین معیار (مقایسه) مردم ایران حق ندارند، پذیرا شوند که دموکراسی غربی نزدیک‌تر به روش حکومتی امیرالمؤمنین (ع) بوده و هست؟

البته برای مردمی که خود، نظام جمهوری اسلامی را آفریده‌اند و برای تثبیت آن خون داده و خون دل خورده‌اند، قبول این که همه آنچه در رفتار حاکمان جمهوری اسلامی مشاهده شده، عین آن چیزی است که در قانون اساسی آمده بسیار مشکل و نامقبول است. لذا چاره‌ای نمی‌بینند جز آن‌که به مسئولانی بیندیشند که پای‌بندی بیشتری به قانون اساسی و برداشت عمومی از این قانون داشته باشند و حقیقتاً رای ملت را بر رای خویش ترجیح دهند.

حال اگر کار کشور به جایی برسد که هیچ مسئولی پیدا نشود تا این آرمان‌های بزرگ و اهداف ملت را تامین کند و چاره کار با بازنگری قانون اساسی، حل نشود، یقیناً چاره دیگری جز رضایت دادن به تغییر حکومت و نظام و قبول عدم کارآیی نظام جمهوری اسلامی نخواهند یافت (و چنین مباد).

پ) در هر کاری که مربوط به حکومت می‌شود، شرط اساسی، سعه صدر و بردباری است. علم و آگاهی نسبت به کاری که تصدی شده نیز شرط لازم و منطقی است.

وقتی رئیس ده ساله قوه قضاییه، عصبانی‌ترین خطیب جمعه می‌شود و احکام غلاظ و شداد خود را از تریبون عمومی صادر و مهم‌تر این که اقرار می‌کند که دوستان و رفقای ایشان دربار عصبانی شدن ایشان به او

تذکر و هشدار داده‌اند، انتظار چه قضاوتی را از مردم داریم؟ آیا در میان همفکران ایشان فردی که تحمل بیشتری داشته باشد، وجود نداشت؟ آیا رئیس بعدی قوه قضاییه نمی‌توانست پیش از این متصدی این مقام شود؟ وقتی رئیس محکمه در مقام مدعی می‌نشیند، وقتی بدون توجه به افکار عمومی (که هیأت منصفه حقیقی هستند) افراد، محکوم می‌شوند، وقتی که ادعای استقلال قوه قضاییه را می‌شنوند و کوپر و هوفر و امثال آنان را در معاملات سیاسی وجه‌المصالحه قرار می‌دهند، وقتی که قاضی جوان بی‌حوصله و کم‌تحمل حتی رعایت ادب را در محاکمه اهل ادب و فرهنگ نمی‌کند و وقتی که مسئولان نظامی و انتظامی برخلاف قانون و صریح گفتار و وصیت امام (ره) در مسائل اختلافی سیاسی دخالت می‌کنند و ملت و برگزیدگان ایشان را تهدید نظامی می‌کنند و... باید انتظار داشت که مردم احساس بیگانگی یا دوگانگی کنند و آنچه را به مصلحت خویش تشخیص می‌دهند، عمل کنند و رضایت این و آن را مورد نظر قرار ندهند.

ت) وقتی «شورای نگهبان قانون اساسی» تبدیل به «نگهبان برداشت‌های خود» شود و هیچ اعتنایی به افکار عمومی نکند. وقتی نظارت در قانون اساسی دوگانه تفسیر می‌شود (نظارت شورای نگهبان استصوابی و نظارت خبرگان بر رهبری صرفاً استطلاعی) وقتی تفسیر قوانین به گونه‌ای است که متهم به حمایت جناحی می‌شوند، وقتی اعضای محترم آن در گروه‌های جناحی (چون جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) عضو هستند و در اعمال حق قانونی نظارت خویش همه یا اکثریت مخالفان و گاه رقیبان انتخاباتی خویش را بدون ذکر دلیل، رد صلاحیت می‌کنند و همه این رفتارها علنی و در پیش چشم ملت ایران اتفاق می‌افتد، باید منتظر بود که مردم واکنش منفی نشان داده و نارضایتی خود را از این رفتارهای غیرقانونی نشان دهند.

ث) وقتی مجلس شورای اسلامی برخلاف رای ملت در دوم خرداد ۷۶، وزیران دولت خاتمی را استیضاح می‌کند، وقتی بدون توجه به گرایش عمومی ملت، قانون محدودیت مطبوعات را به مجلس می‌آورد، وقتی برای مصلحت جناحی، قانون انتخابات در فاصله یکی دو ماهه، وصله‌های ناجور می‌خورد و برای حضور یک فرد در صحنه انتخاباتی قانون را تغییر می‌دهد و وقتی که علیرغم قسم‌نامه نمایندگان مجلس (که باید وقت خود را صرف دفاع از قانون اساسی و خصوصاً حقوق ملت کنند) عمده دغدغه نمایندگان دفاع از حقوق حاکمان مقتدر است، باید انتظار داشت که مردم به بیش از دوسوم نمایندگان فعلی مجلس رای ندهند و چهره‌های جدید را برگزینند.

ج) وقتی دستگاه شبه قضایی ویژه روحانیت، اصول صریح قانون اساسی را زیر پا می‌گذارد و اساس تشکیلات آن برخلاف قانون اساسی شکل می‌گیرد و هیچ توجهی به هشدارها و تذکرات عاقلان دلسوز نمی‌کند. و تصمیمات غیرقانونی خود را برای از میدان به در کردن چهره‌های موجه و مردمی با شدت هرچه تمام‌تر اجرا می‌کند و با افتخار، عدم پاسخ‌گویی خود به مردم را به رخ ایشان می‌کشد، باید منتظر بود که بستگان محکومان این دادگاه غیرقانونی بالاترین رای مردم را از آن خود کنند.

هیچ تلقی دیگری برای مردم سایر نقاط کشور هم در این خصوص پدید نمی‌آید که رای مردم تهران به معنی عدم اعتماد به این دستگاه شبه قضایی است.

چ) وقتی مردم می‌فهمند که به خاطر برخی سخنان درباره «ثروت‌های باد آورده» میلیون‌ها، بلکه میلیارد‌ها ثروت کشور به خارج منتقل شده و مشکلات عدیده اقتصادی را بر آنان تحمیل می‌کند، وقتی درمی‌یابند که اصرار بر برخی شعارها و لجاجتی در بعضی مسائل سیاسی سبب خسارت‌های عمده میلیونی و میلیاردی (که از جیب ملت رنج کشیده

ایران پرداخت می‌شود) شده است و مسئولان امر متنبه نمی‌شوند و همچنان بر این روش استوار هستند، چاره‌ای جز اقدام قانونی برای تغییر مسئولان نمی‌بینند.

(ح) وقتی مردم می‌بینند که به اسم حکومت جمهوری اسلامی شدیدترین برخوردها با مراجع تقلید و روحانیت منحتم شده و می‌شود و مثلاً بیش از ۱۰ مرجع تقلید و ده‌ها و صدها روحانی ارزشمند چون خوئی‌ها، نوری و کدیور مورد حجتک و اهانت قرار می‌گیرند و از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند و مردم را از مراجعه شرعی به مراجع مطلوب‌شان بازداشته و انواع محرومیت‌ها را برای تقلید یا دوستی ایشان به آنان تحمیل می‌کنند، تصمیم می‌گیرند خود به این وضع نامطلوب خاتمه دهند و از راه‌های قانونی مشکل را حل کنند.

(خ) وقتی در قضیه قتل‌های زنجیره‌ای که (حقیقتاً و به درستی از سوی مسئولان نظام و حتی بزرگان جناح راست به عنوان اقدام علیه امنیت ملی و برهم زدن نظم و توطئه علیه جمهوری اسلامی شناخته شد) عده‌ای محارب و مفسد همه حیثیت نظام و دستگاه امنیتی آن را به چالش طلبیدند. این همه سستی و بیراهه رفتن مشاهده شد و در این مدت مبلغان و همراهان و باند مخوف و تبهکار سعید امامی و مدافعان وی با آزادی کامل همه چیز را زیر سؤال بردند و یک پرسش به عمل نیامد، ولی روزنامه خرداد برای تیتراژ خود مجبور به چاپ پیشنهاد مسئولان پیگیری پرونده قتل‌ها شد و در حقیقت بیش از یک سال به افکار عمومی ملت شدیدترین توهین‌ها روا داشته شد و پس‌مانده‌های آن باند مخوف، حادثه کوی دانشگاه و بمب‌گذاری در مشهد را تجربه کردند و باز هم به سادگی از آن گذشتند و تمامی هجوم تبلیغی و فشار بر آنانی واقع شد که جرم‌شان پیگیری قضیه در رسانه‌های مکتوب بود.

وقتی که به بهانه‌های واهی روزنامه‌های نشاط، سلام (به جرم انتشار

نامه سعید امامی) و خرداد محکوم به مرگ شدند و مدیر مسئول شجاع روزنامه خرداد، راهی اوین شد تا برخی همکاران و مدافعان سعید امامی در قالب «هیات منصفه!!!»، پنج سال زندان را برای او «انصاف» داده باشند و عدل و انصاف به بازی گرفته شد.

وقتی که متهم اصلی به نمایندگی مجلس خبرگان «انتخاب!!!» شد و شورای نگهبان «صلاحیت» او را تایید کرد و «منتخب ملت و رئیس شورای شهر تهران» از صافی صلاحیت شورای نگهبان رد شد.

وقتی کدیور جوانمرد، به جرم معلوم بودن ضمایر مجهول به کار برده شده در سخنرانی‌اش، به ۱۸ ماه زندان محکوم شد تا پاداش پیگیری ترورهای ناجوانمردانه را بگیرد.

وقتی که به استناد مصوبه مجهول شورای عالی امنیت ملی، عبدالله نوری محکوم می‌شود که چرا از آیت‌الله منتظری، ترویج سیاسی کرده است و «مصوبه معلوم سال گذشته شورای عالی امنیت ملی» مبنی بر رفع حصر مرحله‌ای از آیت‌الله منتظری که در جمع شش نفره منتخب رهبری (وزیر و معاون وزیر وقت اطلاعات، مسئول پرونده‌های مربوط به هواداران آیت‌الله منتظری از یک سو و سه تن از دوستان آیت‌الله منتظری با نظر رهبری) راهکار عملی آن پیشنهاد شده بود، از سوی همین به اصطلاح دادگاه «کان لم یکن» شده و گویی اصولاً چنین مصوبه‌ای لازم‌الاجرا نبوده است و اصولاً عدم پابندی به آن برای دادگاه جرم نیست (گرچه برای نوری که هیچ مصوبه‌ای به او داده نشده جرم است).

وقتی که شاکیان به اصطلاح دادگاه ویژه روحانیت، در همان دستگاه شبه قضایی محاکمه می‌شوند و متشاکی، دربارہ شاکی و مدعی خود قضاوت می‌کند و حکم محکومیت صادر می‌کند؛

چاره‌ای جز اقدام قانونی ملت نمی‌ماند تا آب‌های رفته را به جوی

برگرداند.

(د) وقتی که به اسم اسلامی کردن دانشگاه‌ها، دانش و دانشمند مورد هجوم قرار گرفته و ارزش‌های غیرعلمی مورد توجه قرار می‌گیرد و تفاوت بین علم و سیاست روزمره، نادیده انگاشته می‌شود و اندک اندک چهره علمی کشور مورد هتک قرار می‌گیرد و سرمایه‌های علمی فراری داده می‌شوند و فضای رشد و بحث از آن گرفته می‌شود، مردم به میدان آمده و تصمیم می‌گیرند که جلوی این خسارت عظیم و جبران‌ناپذیر را بگیرند و از راه‌های قانونی اعتبار علمی از دست رفته را به آن بازگردانند.

(ذ) وقتی که تاریخ مشهود کشور در پیش چشم شاهدان، تحریف می‌شود و خادمان مردم به عنوان خائن و بی‌تفاوت‌ها ارزشمند و تازه به دوران رسیده‌ها، سواران تک‌تاز عرصه تاریخ کشور می‌شوند، وقتی که تاریخ گذشته این ملت بزرگ از سوی ناآگاهان احساساتی، نوشته می‌شود، وقتی عصبانیت‌های فعلی به اظهارنظرهای قطعی درباره پیشینیان منجر می‌شود، وقتی نظام سلطنتی صفویه و قاجاریه به اعتبار بسط تشیع تقدیس می‌شود و... نسل پژوهشگر و همراهان ایشان، روشنگری کرده و در برابر این رفتار ناپسند می‌ایستند و آن می‌شود که داوری با ملت ایران و تصمیم ایشان باشد و البته مورد پسند برخی حاکمان قرار نمی‌گیرد.

(ر) وقتی پول و مالیات ملت تبدیل به صحنه‌های تصویری و صوتی به ظاهر هنری در صداوسیما می‌شود و «هویت» گردانندگان این سازمان عریض و طویل و پرخرج را برملا می‌کند و فریاد هنرمندان حقیقی کشور را به آسمان می‌رساند، چاره‌ای جز اقدام قانونی ملت برخلاف تبلیغات و خواست صدا و سیما نیست و ملت چنین می‌کند.

و... همه این مطالب و سایر مشکلات و انگیزه‌هایی که ملت ایران را به سوی اصلاح طلبی بسیج کرده است در محدوده قانون اساسی و مطلوبات قانونی است و انگیزه مهم‌تر از همه این که:

وقتی ملت مسلمان ایران می‌بیند که «اسلام» چون دستاویزی برای توجیه خسونت، تبعیض، ستم، زیاده‌خواهی، تکاثر، تفاخر و بی‌عدالتی برخی مسئولان قرار گرفته و می‌گیرد و چنین القاء می‌شود که گویی اسلام عامل و باعث فقر و فحشاء و بیکاری و بی‌عدالتی است و بویی از رحمت و عطف و تساهل و مدارا در آن نیست، برای دفاع از حیثیت دین رحمت و خدای رحمان و رحیم و عطف و غفور و حلیم به میدان می‌آید تا به همه مدعیان بگوید که دین خدا نه آن است که شما آن را ترویج می‌کنید. دین یعنی صداقت. دین یعنی عدالت. دین یعنی مدارا. دین یعنی شادی‌آفرینی. دین یعنی محبت. دین یعنی صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز. دین یعنی رفاه. دین یعنی معنویت. دین یعنی آزادی. دین یعنی جمهوریت. دین یعنی نفی استبداد و استعمار. دین یعنی اخلاق نیک، دین یعنی مهربانی. دین یعنی قانون. دین یعنی امنیت. دین یعنی رشد. دین یعنی وفای به عهد. دین یعنی ایثار و از خودگذشتگی. دین یعنی تواضع. دین یعنی خدمت به خلق، دین یعنی حفظ حقوق مردم. دین یعنی استیفای حقوق ملت.

«تصویر واقعی» حرکت مردم این است و برای چنین عزم و تصمیمی، این ملت شایسته تشویق و تقدیر است، نه تهدید و تویخ.

باید تاسف خورد که افرادی، از مردم مایوس شده و حل همه چیز را از نوک مگسک مسلسل‌ها و هفت‌تیرها و خمپاره‌ها و امثال آن بجویند و متکی بر تهدید نظامی، ترور ناجوانمردانه، حملات کور و رفتارهای غیرعقلانی و غیرشرعی چند صباحی بر مسند قدرت بیشتر باقی بمانند. حتی یک روز حکومت و تصدی مقام‌های جمهوری اسلامی بدون رضایت مردم خلاف شرع است. وقتی که خداوند نماز کسی را که بدون رضایت و با کراحت ایشان پیشاپیش آنان قرار گیرد، نمی‌پذیرد (ثلاثة

لَا تَقْبَلُ اللَّهُ لَهُمْ صَلَاةً... وَ رَجُلٌ أَمَّ قَوْمًا وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ)^۱ چگونه می‌توان متصدی امور حکومتی شد که مردم، اساس آن را قبول نداشته باشند.

به حمدالله امروز نظام جمهوری اسلامی با قرائتی دموکراتیک از قانون اساسی، تمامی راه‌کارهای قانونی برای حاکمیت حقیقی ملت را تدارک دیده است و از جمله آن حق بازنگری در قانون اساسی است که باید مبتنی بر اراده و خواست عمومی ملت شکل گیرد. بنابراین از تحولات دوم خرداد ۷۶ و اسفند ۷۷ و ۲۹ بهمن ۷۸ نباید نگران بود.

البته یک مشکل دیگر نیز وجود دارد که عمده تحلیل‌های رقبای ملت براساس آن شکل می‌گیرد. آن مشکل عبارت است از: اتکاء به آمارهای غیرواقعی از حضور مردم در صحنه‌هایی چون نماز جمعه‌ها و راهپیمایی‌ها که نه می‌توان عدد دقیقی از آن ارائه کرد و نه انگیزه همه حاضران در آن حوادث را می‌توان یکسان فرض کرد. ولی با کمال تأسف گردانندگان مراسم یاد شده، همیشه تصور کرده‌اند که این اجتماعات به عنوان «میتینگ سیاسی» هواداران اندیشه‌های ارائه شده در مراسم است. در مقابل آمار قطعی (چندباره شمارش شده) وجود دارد که دقیقاً براساس جبهه‌بندی‌های شفاف و رویکردهای حساب شده به صندوق‌ها ریخته می‌شود، ولی اصحاب آن مراسم عمدتاً این تعارض را ریشه‌یابی نمی‌کنند که کثرت جمعیتی در حدود ۷۰۰ هزار نفر که به جناح رقیب اصلاح‌طلبان رای داده‌اند به معنی اکثریت نیست، هر چند کثرت قابل توجهی هم هست.

یعنی در کل کشور قریب ۲۰ درصد مردم هنوز به جناح راست اعتماد می‌کنند و بیست درصد شصت میلیون نفر یعنی ۱۲ میلیون نفر که به تنهایی به اندازه جمعیت برخی کشورهای بزرگ منطقه است.

این کثرت (اقلیت) نباید از دید اصلاح‌طلبان هم دور بماند و باید در

۱. وسائل الشیعة ۴۱۸/۵ (باب ۲۹، از ابواب نماز جماعت).

تمامی تصمیمات سهم آنان را به عدالت در نظر گرفت وگرنه در چاهی قرار خواهند گرفت که بزرگان اقلیت قرار گرفتند.

ولی عقل و شرع می‌گوید که ۴۸ میلیون نفر، حق بیشتری در تصمیمات و قدرت و حاکمیت ملی باید داشته باشند و اگر این امر به درستی «رصد» شود، باید تغییراتی را در مناصب خاص که با رای مستقیم ملت انتخاب نمی‌شوند، در پی داشته باشند، مثل شورای نگهبان، قوه قضاییه، صداوسیما و مجمع تشخیص مصلحت نظام.

البته در خصوص نیروهای مسلح، انتظار مردم آن است که افراد معارض با اندیشه‌ها و تصمیمات ملت از مناصب قدرت برکنار شوند، ولی حضور چهره‌های حزبی و سیاسی صرف، در این مناصب هرگز مطلوب نیست. باید دقت شود که چهره‌هایی موجه و کارآمد از نظر نظامی و غیر دخیل در تعارض‌های جناحی، در مصدر امور انتظامی و نظامی گمارده شوند. باشد که قدرت و عزت و شرافت همه نهادهای جمهوری و از جمله رهبری، با توجه بیش از پیش به گرایشات عمومی ملت افزون شود و نظام جمهوری اسلامی در چشم مردم ایران و جهان شوکتی بیش از پیش بیابد. این راه حل عملی برای رسیدن به «وحدت ملی» و تنها راه تامین «امنیت ملی» است که امیدواریم به درستی پیموده شود. انه علی کل شی قدیر.

مطبوعات اصلاح طلب ضامن وحدت و امنیت ملی

۳/ اردیبهشت ۷۹

طرح اصلاح قانون مطبوعات، تنها ثمره‌ای که دارد محدودیت کمی و کیفی مطبوعات مستقل و آزاد است که البته خواسته اکثریت قریب به اتفاق جناح راست و بخش‌هایی از حاکمیت نیز می‌باشد. تذکر چند نکته در این مقطع تاریخی لازم است تا تمام مسئولیت این‌گونه رفتارها روشن و عهده‌داران آن مشخص گردند:

۱. مغایرت این مصوبات با اصول قانون اساسی و حقوق و آزادی‌های ملت، تردیدپذیر نیست و شورای نگهبان در آزمون بزرگ قرار گرفته است. تایید این مصوبات به معنی عدم پای‌بندی آن نهاد به اصول صریح قانون اساسی است.

۲. بزرگ‌ترین حافظ آرامش در کشور اصلاح‌طلبان و رسانه‌های مکتوب ایشان است و از صحنه خارج ساختن آنها به معنی تعطیل کردن و گرفتن رسانه‌هایی است که توصیه‌هایی است که توصیه‌های مداوم اصلاح‌طلبان بر لزوم حفظ آرامش و عدم واکنش تند به رفتارهای جناح انحصارطلب و گروه‌های فشار را به مردم طرفدار اصلاحات می‌رساند. یعنی از این به بعد اگر حرکت نابخردانه‌ای از سوی گروه‌های فشار صورت گیرد، کسی نیست که مردم را از عصبانیت و واکنش‌های تند

احتمالی باز دارد، چرا که بیشترین اعتماد ملی به رسانه‌های طرفداران اصلاحات تعلق دارد. مسئولان کشور، شورای عالی امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نیز در تحقق یا عدم تحقق چنین وضعیت خطرناکی صاحب مسئولیت هستند (اللهم قد بلغت).

۳. تحمل برخی ناملایمات در صحنه مطبوعاتی کشور به مراتب سهل و آسان‌تر از بستن رسانه‌های مورد اعتماد مردم و سوق دادن مردم به بی‌اعتمادی بیشتر است. تصور نشود که با خارج ساختن رسانه‌های اصلاح طلب بر مشتریان صدا و سیما و یا رسانه‌های خشونت طلب افزوده می‌شود. طبیعت چنین اقدامی، سوق دادن اکثریت ۸۰ درصدی ملت ایران به طرف رادیوهای بیگانه است و این به معنی فاجعه سیاسی و فرهنگی است.

۴. قطعاً مجلس ششم در اولین گام اقدام به لغو چنین قانون مخالف قانون اساسی خواهد کرد و افتخار «آزادی خواهی» نصیب مجلس ششم خواهد شد. چه دستی در کار است تا تتمه اعتبار مجلس، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی و... را صرف آرزوهای مختصر و کم ارزش بخشی از جناح راست کند.

۵. آیا راه حل دیگری برای مرتفع ساختن ناملایمات صحنه مطبوعاتی کشور وجود ندارد که فقط با تیغ دادگاه و حبس و تعطیل اقدام می‌شود؟ تاکنون چند بار فرصت گفت و گوی صریح و علمی و دوستانه برای مطبوعات، از سوی مسئولان رده بالا و مسئولان اصلی قوه قضاییه فراهم شده و راه کارهای عملی و اطمینان بخش ارائه شده که از سوی مطبوعات مستقل و آزاد رعایت نشده باشد.

بهتر نبود و نیست که با استدلال کافی و در نشست صمیمانه و رویاروی که مبنای آن بر اقناع مخاطب باشد و فرصت کافی برای طرح

نظریات صاحبان قلم و رسانه داده شود. هر آن چه مورد توافق قرار گرفت در یک تعهد اخلاقی طرفینی مراعات شود و اگر خطایی اتفاق افتاده، ابتدا با دیده عفو و اغماض و سپس نصیحت و ارشاد و در نهایت دادگاه و حبس و تعطیل برخورد شود.

اگر «وحدت ملی» و «امنیت ملی» را می خواهیم باید از «وحشت ملی» جلوگیری کنیم و این قانون جدید جز بر وحشت ها نمی افزاید و ثمری جز بر هم زدن «وحدت و امنیت ملی» به بار نمی آورد.

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

جمهوری خشونت، جمهوری رحمت؟

قم / ۷ تیر / ۱۳۷۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حسینا الله و نعم الوکیل
نعم المولی و نعم النصیر. الحمد لله والصلاة علی رسول الله و علی آله.
قال الله الحکیم فی کتابه:

وَ اَنْلَ عَلَيْهِمْ نَبَاً اِذْ بَنٰى اٰدَمُ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ
يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَا قُتِلْتُمْ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. لَئِنْ بَسَطْتَ
اِلَیَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِيْ مَا اَنَا بِبَاسٍ يَدِیْ اِلَیْكَ لَا قُتِلْتُكَ، اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ
الْعَالَمِیْنَ^۱.

بحث‌های لازم از ابتدای جلسه تاکنون طرح شد. یادی از اندیشه‌های
شهید بزرگوار محمد منتظری و یادی از شهید بزرگ حادثه هفتم تیر،
شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، عنوان شد. ولی من این را لازم می‌بینم عنوان
کنم که این بزرگان و این عزیزان قربانی خشونت طلبی انسان‌های
خشونت طلب و بی‌انصاف و ستمگری شدند که جوانان این مرز و بوم را
جز به عنوان انسان‌های مطیع و انسان‌های مقلد کورکورانه طلب

نمی‌کردند. فرقه آدمکش و وحشی رجوی، کسی که تمام همت خودش را از ابتدای پیروزی انقلاب برای سلطه بیشتر بر قدرت به کار گرفت و گویی انسان‌هایی که با او همراهی می‌کردند، انسان نیستند. به آنها روحیه‌ای را القا می‌کرد که جز صدای او، صدای دیگری را نشنوند. در تحلیل‌های سیاسی‌شان عنوان می‌کردند که هیچ صدای دیگری را نشنوید. رادیو گوش نکنید، روزنامه نخوانید، یک صدا را فقط بشنوید؛ فرهنگ یک صدایی، تبلیغ تک‌صدایی، و این از روز ۲۴ بهمن سال ۵۷ آغاز شد و اولین درگیری‌های مسلحانه را در کردستان ایجاد کردند و از همان روز تصمیم خودشان را برای به خشونت کشاندن حرکت عظیم اصلاح‌طلبی مردم که دست به اسلحه نبرده بودند و نظام ریشه‌داری را از ریشه کنده بودند، برای نهادینه کردن خشونت در این نظام از دوسو، تمام همت خودشان را به کار گرفتند. قیچی یک لبه نداریم، باید قیچی، دو لبه داشته باشد، آنها دستور می‌دادند که هرکسی که ریشی به صورت دارد و یا پا به مسجدی می‌گذارد، آنها را ترور کنید، در مقابل ابتدائاً واکنش‌های معقول و منطقی و بعد اندک‌اندک به صورت خوی و خصلت درآمدن مقابله به مثل و گاه از مقابله به مثل عدول کردن و رسیدن به جایی که در مقابل «شنان» آنها، ما هم از مسیر عدالت جدا شدیم. در مقابل آدم‌کشی‌های کور آنها، بعضی وقت‌ها برخی قضات ما دستشان تند رفت، خونها اندک‌اندک در بعضی زمینه‌ها به ناحق به زمین ریخته شد، فریاد بعضی از دلسوزان نظام بلند شد که بیان خدای سبحان است: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ اَلَّا تَعْدِلُوْا اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی»^۱ مبادا هیا هو، جنجال رفتار و کارهای نامعقول دیگران، شما را به کارهای نامعقول و خلاف عدل و انصاف سوق بدهد، چرا که این سناریو و خواست دشمن است؛ امثال رجوی آدمکش، می‌خواستند که نظام را هم با همان انگی که آنها از بین

مردم مطرود شدند، به همان انگ گرفتار کنند تا این که اندک اندک و به مرور زمان مردم از این نظام هم برگردند. آنهایی که چشم بینا داشتند، دل بینا داشتند، متوجه حیلۀ حیلۀ گران سردمدار آن گروه‌ها و فرقه‌ها شدند، هشدار دادند که مبادا در این دام گرفتار شوید، ولی هشدار به گونه‌ای تلقی شد که گویا این هشدار دهندگان قصد دفاع و حمایت از آدمکش‌ها را دارند و از آنها حمایت می‌کنند؛ روزی که قضیه ۷ تیر اتفاق افتاد اولین واکنش پدری که عزیزترین فرزند خود را از دست داد، نمی‌دانم به یادتان هست و از رادیو شنیدید صدای گریه فقیه عالیقدر را، ولی در همان حال گفت که من به این فرزندان ملت ایران، اینهایی که گول خوردند، آنهایی که ندانسته دارند به دشمن خدمت می‌کنند، من از آنها می‌خواهم که از این راه برگردند و از پدر و مادرهای عزیز آنها - ببینید الفاظ را و دقت کنید، فرزند از دست داده، یکی از عزیزترین دوستانش را از دست داده، (لااقل) مثل شهید بهشتی - اما وقتی که اولین سخنان را بر زبان جاری می‌کند، طلب رحمت می‌کند، طلب شفقت می‌کند، طلب دلسوزی برای آن انسان‌های نابایی که گول خوردند و دست به این کارها زدند، می‌کند و می‌گوید آنها سرانشان فاسدند، اما اینها بچه‌های این ملتند که از دست رفته‌اند.

داستان فرزندان آدم را که از آیات سوره مائده برای شما قرائت کردم، برای این است که بدانیم قبولی و عدم قبولی، اقبال یا عدم اقبال، موفق شدن یا عدم موفقیت، تماماً دست انسان نیست و بخشی از آن دست خداست. (لااقل یک بخشی از آن دست خداست). چرا کسانی که طرح‌های آنان موفق نمی‌شود، لجبازی می‌کنند؟ اصرار می‌ورزند و در مقابل هشدار آن کسانی که طرح جدید، مطلب نو و راه نرفته [که سایر ملل و امم تجربه آن را به ما منتقل کرده‌اند] را پیشنهاد می‌کنند، به عناد و دشمنی برمی‌خیزند؟ این که یک عده‌ای زمانی مورد توجه باشند و زمانی نباشند؛ دونفر در درگاه الهی، هردو قربان می‌آورند، خدای سبحان از یکی می‌پذیرد و از دیگری نمی‌پذیرد. دو تا برادر بنا نیست که هردو در

یک امتحان و مسابقه پیروز شوند. بناست فقط یک نفر در این مسابقه پیروز شود. مسابقه دونفره نمی تواند دو نفر پیروز داشته باشد، یکی باید پیروز شود. خدا می خواهد امتحان کند، هم فرد پیروز را هم فردی را که شکست خورده است، خداوند قصد امتحان آنان را دارد. فرقی نمی کند اگر جای هابیل و قابیل عوض می شد همین داستان بود. یعنی ممکن بود قربانی قابیل قبول شود و قربانی هابیل قبول نشود. مهم این بود که چه واکنشی در برابر این خواست الهی سرمی زد، یکی سرکشی کرد، حسادت او را فراگرفت، خشم گرفت، خشونت ورزید، دست خود را برای قتل برادر تنی خودش دراز کرد، آن دیگری گفت که این دست من نیست، «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» خداست که از متقین قبول می کند، من چه کاره بودم، چرا دستت را برای قتل من دراز می کنی؟ نه این که ما فکر کنیم ما به مقابله به مثل برمی خیزیم، در درون یک خانواده داستان مقابله به مثل، استفاده از سیاست مقابله به مثل یعنی رو به انحطاط رفتن، یعنی اگر برادری با سنگ بخواهد به پیشانی برادری بکوبد و برادر دیگر نیز بخواهد با سنگ جواب بدهد، اعضای خانواده در فرصت اندکی تارومار می شوند، خانواده از هم پاشیده می شوند اگر بخواهند این خانواده قوام داشته باشد، باید عاقل تر کوتاه بیاید، سکوت کند، رنج ببرد و تحمل کند. اصلاً من دنبال مصداق نمی گردم، هرکسی با هر تفکری، مصداقی در ذهن خود دارد، فقط معیار را باید در نظر گرفت، هرکسی که این منطق را دارد، خود را می تواند در جایگاه هابیل و قابیل ببیند. در صف هابیل و قابیل ببیند، اگر منطق او این است که اگر تو برادر دینی دست روی من بلند کردی که من را بکشی، من حتی دست به سوی تو بلند نخواهم کرد اگر این منطق بود، این منطق هابیل است، هر که می خواهد باشد، در هر جایگاهی می خواهد قرار داشته باشد.

ولی اگر منطق این بود که نه، چرا باید هدیه من قبول نشود؟ چرا باید اینجوری شده باشد؟ من نمی گذارم؟ خب، نمی گذارم. چه می کنم؟ دست

دراز می‌کنم و تو را از بین می‌برم تا تو نباشی تا من به تو حسادت بورزم. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه‌اش آیات بعدی است، می‌گوید: خیلی خوب، «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»^۱ من می‌خواهم که تو بار گناه من و خودت را به خویش جلب کنی و به همین خاطر گرفتار عذاب الهی گردی و این پاداش ستمکاران است.

این جزای ظالمین است. تو اگر می‌خواهی بغی کنی و می‌خواهی ظلم کنی، اشکالی ندارد، ظلم کن و ما پناهی نداریم جز خدا، نمی‌توانیم جلوی تو را بگیریم، این است که می‌گوید بترسید از کسی که در مقابل ظلم و ستم تنها است و پناهی به جز خدا ندارد. حالا می‌خواهد این فرد من قابل باشم و یا هزاران انسان دیگر که به صفت قابل‌اند، و مثل من فقط اسم را ندارند، محتوا را دارند، فرقی نمی‌کند. من هم باید در خودم شک کنم و برگردم به منطق خودم مراجعه کنم ببینم که اهل کدام منطق هستم. به برادر دینی‌ام، آن برادر دینی که قرآن پیش از هر کس و منطقی به من گفته است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ كَسْتُمْ مُؤْمِنًا»^۲.

کسی به شما سلام کرد، نگویید مؤمن نیست. امام صادق (ع) صاحب این حوزه علمیه در روایت صحیحیه می‌فرماید: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ^۳ مؤمن حرمت‌اش از کعبه بالاتر است. اگر کسی حدثی در کعبه ایجاد کند و حمله کند به کعبه، اگر جسارتی به کعبه بکند، بروید فقه را نگاه کنید، جزای او چیست؟ من نمی‌خواهم بگویم جزا چیست؟ واللّه انسانی که تحمل‌اش را در مقابل خلافاکارها، گنه‌کارها، آتقدر بالا نبرد، که به عوض اینکه اول عفو الهی، رحمت الهی، لطف و فضل الهی در مقابل خطاها جلوی چشم او بیاید و در وجود او خانه کند. به جای این اگر در اولین صحنه، غضب، خشم، کینه و کيفر به ذهن او آمد یقین بدانید که از

رحمت الهی بویی نبرده است. به بیان صحیح ائمه معصومین و متن قرآن، انسان اگر خطاکار را هم می بیند باید احساس رحمت داشته باشد نسبت به آن خطاکار. باید او را مثل یک مریض ببیند، مؤمن را با آن ملاک وسیعی که قرآن می گوید، نه با ملاک تنگی که خوارج می گفتند که امیرالمؤمنین هم مؤمن نبوده است! (نعوذ بالله) مؤمن به اینکه اگر به شما سلام می کند، بگویید مؤمن است. کسی که به قبله شما نماز می گزارد، بگویید مؤمن است. کسی که به امام شما احترام می گذارد بگویید مؤمن است. کسی که در حوزه شما درس می خواند، بگویید مؤمن است. این مؤمن را نمی شود که انسان نادیده بگیرد، حقوقی که این مؤمن بر مؤمن دیگر دارد «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتَرْ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً»^۱ مؤمن هفتاد گناه کبیره برادر مؤمن اش (و زن مؤمنه هم همینطور) را باید پوشش بدهد. چرا، چون بنده خدایی است که ستارالعیوب است «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۲ (به رنگ خدا درآیید و کیست که از خدا خوشرنگ تر باشد). کورنگ خدا؟ فیلم رنگ خدا را بسازیم و ببریم در جشنواره ها نشان بدهیم و جایزه بگیریم، اما رنگ خدا در وجود ما نباشد. رنگ خدا این است، که ما بیاییم انسانی که مؤمن است؛ بگوییم منافق؟! امیرالمؤمنین الگوی ما هست یا نیست؟ فرموده اند امسال سال امیرالمؤمنین است. سال امیرالمؤمنین این نیست که دو تا جشن بگذاریم، دو تا عید غدیر است جشن بگیریم. وقتی هم که سرود می خوانیم آهنگ دقیقاً آهنگ نوحه های دهه محرم و صفر، فقط به جای آن که به سینه بزنیم، دست می زنیم آنهم از بالا که بزنیم حلال است و دست از پایین زدن حرام است!! اینجوری شده دیگر! اینجوری تبلیغ می کنند! بعد ما می خواهیم که در جامعه اینگونه تصور نشود که ما دین را کم اراج کرده ایم! دین این نیست که اگر دست را بالا بردی و کف زدی حلال است و اگر

پایین آوردی و کف زدی حرام باشد. اگر کف حرام است، همه جا حرام است و اگر حلال باشد که همه جا حلال است. ولی این دین، این مؤمن، در پیشگاه الهی یک چنین جایگاهی را دارد، (يُحِبُّ الْمُؤْمِنُ عَلَى الْمُؤْمِنِ). واجب است بر مؤمن، چرا، خدای ستار العیوب از انسان مؤمن به خودش، این را می خواهد که سنتی از خدای سبحان در او وجود داشته باشد، آن سنت رحمت است «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ»، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». تفکر قایل از روز اول درگیری بشریت، تفکر خشونت است. دست دراز می کند برای قتل برادر و برای گناهی که مرتکب نشده. او چه نقشی داشت در این که قربانی تو پذیرفته نشده و قربانی او پذیرفته شده؟ مگر او به خدا گفت که قربانی برادرم را نپذیر؟ حالا این ها را بریزیم در جامعه خودمان. من عذر می خواهم از این که مجبور می شوم [بحث را مصداقی کنم] به هر حال می شناسید. همه می شناسند. دوست و رقیب می شناسند که تفکر ما چیست؟ ولی واللہ (قسم جلاله می خورم) در خلوت خودم، در سویدای قلب خودم، از باب این که مؤمن نمی تواند بدخواه مؤمن باشد و تمام این بندگان خدا را که رو به قبله نماز می گزارند مؤمن می دانم، و به خودم حق نمی دهم که به آنها جسارت کنم، عرض می کنم که برادران من، اگر می بینید که رفتارشان مورد پسند واقع نمی شود، گناه خود را به گردن دیگری نیندازید. این اختیاری آن نیست، محبت و نفرت امری است انفعالی برای نفس و انسان خودش هیچگونه نقشی در آن ندارد، شما یک گل را وقتی که می بوید خود به خود و فطرتاً و طبیعتاً از آن خوششان می آید و یک بوی مشمئز کننده را که استشمام می کنید، خود به خود از آن مشمئز و متنفر می شوید و اصلاً اختیار دست شما نیست، به امر غیر اختیاری نمی شود کسی را توبیخ کرد، نمی شود کسی را عقاب کرد، نمی شود به کسی ثواب داد. اگر عده ای از عده ای بریدند باید دیگران برگردند و ببینند، نکنند، (ممکن است مردم هم اشتباه کنند) نکند بوی بدی را به مشام مردم رساندیم. اگر جوانان ما از

دین زده می شوند در بعضی از قسمت ها طبق آمار پیمایشی ای که صدا و سیما و بعضی از جاهای دیگر انجام داده اند، بنابه آن نقل، هشتاد درصد جوانان ما نماز نمی خوانند، و از دین زده شده اند، گناه گردن کسی نیست؟! مگر ستاد احیای نماز نداریم؟ مگر سازمان تبلیغات نداریم، مگر دفتر تبلیغات نداریم مگر روزنامه های ما، مگر در رادیو تلویزیون ما و مگر آموزش و پرورش ما بیست سال نیست که به بچه های ما آموزش نماز می دهند؟! چرا به خاطر آن است که به گونه ای آن را مطرح کرده ایم که جذاب نیست و بوی گل از آن به مشام نمی رسد.

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم، فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم.

ما می خواهیم با همان روش هایی قدیمی که در گذشته فقط خود ما را جذب می کرد، جوان امروزمان را بیاوریم سراغ دین، بیاوریم به طرف دین، نمی آید. اما وقتی که من از امیرالمؤمنین روایت می خوانم و می گویم که امیرالمؤمنین می فرماید: «إِذَا خُلِّيَ عَنَّا الْعَقْلُ وَلَمْ يُحْبَسْ عَلَى هَوَى نَفْسٍ أَوْ غَاذَةٍ دِينٍ أَوْ عَصِيَّةٍ لِسُلْفٍ وَرَدَ بِصَاحِبِهِ عَلَى النَّجَاةِ»^۱. اگر عقل را رها کرده و در سه بند هوای نفس، عادات دینی، تعصب و پافشاری بر اندیشه های پیشینیان زندانی نشود، صاحب خود را نجات خواهد داد.

وقتی که معنا می کنم، می بینم آن جوانی که موها را به شکل خاص درآورده و لباسش شکل خاصی دارد و به نظر شما حتی شاید نماز نمی خواند، اشک در چشمانش جمع می شود وقتی می بیند که در فرهنگ دینی او یک چنین چیزی وجود دارد و یک چنین گوهری بوده که او از آن بی خبر است، این گناه کیست؟ شما فکر می کنید «لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَبْسُ الْقُرُو مَقْلُوبًا» چند سال بعد از رحلت رسول الله (ص) بر زبانش جاری شد؟ برای چه بود؟ یک سفره را در نظر بگیرید، در این سفره نمک هست،

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۳، حکمت ۹۵۰.

فلفل هست، سالاد هست، نوشابه هست، ماست هست، سوپ هست، برنج هست، انواع و اقسام غذاها هست و بسیار زیباست و وقتی انسان کنار سفره می‌نشیند، احساس می‌کند که به اشتهای آمده، حتی اگر گرسنه نباشد، اما شما همه اینها را، (همه اینها داخل یک شکم می‌شود) همه را بردارید و بریزید داخل یک پاتیل و قاطی کنید، بگذارید جلوی انسان‌ها، ببینید چند نفر از آنها میلشان می‌کشد که از این غذا بخورند؟ این همان محتواست، همان محتواست اما مخلوط شده، به شکل کربهی درآمده و مشمئزکننده شده.

بیاید درستش کنید، چرا؟ برای این که می‌بینم وقتی اصول کافی را برمی‌دارند و آن روایت «الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِیْدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^۱ را ترجمه می‌کنند.

وقتی که امثال مرحوم مجلسی بر آن شرح می‌نویسد، یا مرحوم صدرا شرح می‌نویسد و مرحوم علامه طباطبایی بعضی‌ها را رد می‌کند و می‌گوید بعضی از این شرح‌ها درست نیست، این شرح‌ها مطلوب امام را نمی‌رساند، خودش توجیه می‌کند و در آخر هم می‌گوید من نفهمیدم و ما این را ترجمه می‌کنیم و در اختیار جوان‌ها قرار می‌دهیم، آیا آن جوان جز جبر، از آن چیز دیگری را می‌فهمد؟

این در حد او نیست، و همانی است که امام صادق (ع) به معلی بن خنیس گفت: «اسرار ما را فاش نکن»، این مطلبی است که مال استاد دانشگاه است و نه مال بچه‌های کلاس اول. مطلب استاد دانشگاه، مثلاً ریاضی پیشرفته را بیاید به شاگرد کلاس اول دبستان بدهید، آیا می‌تواند حل کند؟ یک فرد وزنه‌برداری که ۳۷۰ کیلو (یا بیشتر) را راحت می‌برد بالای سر، آیا می‌توانید از یک بچه کوچک هم همین توقع را داشته باشید؟ این‌ها اسرار بود، رده رده، پله پله اینها را ائمه ما یاد داده بودند به

اصحاب خودشان. جابر بن یزید جعفری خدمت امام صادق (ع) می‌رسد در حضور اصحاب دیگر و می‌گوید آقا این قفسه سینه تنگ شده برای من. من احساس خفگی می‌کنم و دارم از بین می‌روم، حضرت می‌گوید چه شده؟ جابر می‌گوید پدر شما چهل هزار حدیث به من یاد داد و گفت که به هیچ‌کس نگو، چون حَمَلُهُ اش (تحمل‌کننده‌اش) پیدا نمی‌شود در این عالم. حضرت لبخند دردناکی زد و در حضور اصحاب فرمود راست می‌گویی و گفت برو بیابان‌های مدینه را بکن، گودی را درست کن و سرت را در این گودی قرار ده و بگو: «قال الباقر کذا قال الباقر کذا». امام باقر (ع) چنین گفت و چنان گفت^۱. چرا، به خاطر آن که مردم عادی نمی‌توانستند مطالب امام را آن‌گونه که جابر می‌توانست حمل کند، حمل کنند. ما همه اینها را ریخته‌ایم در اختیار همه و بعد می‌خواهیم که مردم دینشان را حفظ کنند. همه سر این سفره بنشینند و همه این غذاهای قاطی شده زشت بدمزه را بخورند و بگویند به‌به! [ترمیم] این، وظیفه حوزه علمیه است، این کار اساتید است. بعد با خشونت هم رفتار می‌کنیم که چرا جوانان نمی‌آیند سراغ دین؟ حاضر هم نمی‌شویم که [به این ترکیب] دست بزنیم و وقتی هم که کسی بیاید دست بزند و بگوید این شیوه غلط است، می‌گوییم تو خودت غلطی و غلط می‌کنی.

عزیز من کی گفته تو دلسوزتر از کسی هستی که دارد به تو انتقاد می‌کند، و به روش تو انتقاد دارد، چه چیزی معیار است؟ چرا خودت را معیار قضاوت می‌گذاری؟ خودت می‌شوی مدعی، خودت می‌شوی قاضی، این که نشد، هرکسی تنها به قاضی برود، راضی باز می‌گردد. بگذار قضاوت را دیگران بکنند. بگذار دیگران هم حرف‌های خود را بزنند. نه این‌که هرگاه کسی حرف زد فوراً دست دراز کنیم و او را به قتل برسانیم. شما خیال می‌کنید قتل یک شکل دارد؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: أَلَسَّجُنُّ

۱. در روایتی دیگر، جابر بن یزید جعفری می‌گوید: امام باقر هفتاد هزار حدیث به من یاد داد که به دیگران آن را نیاموخت (رجال‌کشی / ۱۹۴، شماره ۳۴۳).

أَحَدُ الْقَبْرِينِ.^۱ ما دوتا قبر داریم در این عالم. یک قبر آن است که وقتی انسان می میرد در آن دفن اش می کنند و یک قبر که انسان را زنده بگور می کنند، آن هم زندان است. شما بردارید کتاب های فقهی شیعه را بخوانید، اکثر شما طلبه اید، فقهای شیعه اجماع (مرکب) دارند که به جز چند مورد مشخص نمی شود کسی را حبس کرد. همین طور نوک قلممان را دراز کرده ایم و این آقا را می فرستیم حبس و آن آقا را می فرستیم حبس، چه خبر است مگر؟!

به دین پایبندید، آن متن دین، به قانون پایبندید، به متن قانون عمل کنید؛ کدام قانون و کدام دین گفته است که یک فقهی که جایگاهی دارد، غیر از مردم عادی (بر فقیه حرام است که از دیگری تقلید کند) من دیدم هی توی تحلیل ها می گویند که چرا آقای منتظری مثلاً از امام تقلید نکرد؟ چرا به حرف امام عمل نکرد؟ بابا در بعضی از جاها نمی توانسته، چون نظر فقهی داشته، حرام بوده (طبق نظر خود امام حرام بوده) و نمی توانسته به نظرات ایشان عمل کند. باید مخالفت می کرده. ایشان مخالفت اش را علنی نکرده و در خلوت نوشته، و داده، والله انصاف بدهید. ایشان وقتی عزل شده، آمده اند در رنجنامه و خاطرات سیاسی نوشته اند و گفته اند که ایشان در پس پرده چنین گفته. چه اشکالی دارد؟ یک شاگرد دلسوز، یک کسی می گوید آقا، من همان جوری که اول انقلاب مردم با دل این انقلاب را محکم کردند و استحکام بخشیدند، همه قربان و صدقه اش می رفتند، وقتی که منافقین می ریختند در خیابان ها و جوان های مردم را می زدند، به خدا، مردم با جان و دل دنبال منافقین می افتادند، با آن که با اسلحه آنها را تهدید می کردند. چرا امروز به جایی رسیده باشد که من وقتی می آیم یک عده ای از برادران مؤمن من بیایند و بگویند مرگ بر ضد ولایت فقیه. کی با ولایت فقیه مخالف است؟ مگر این آدم، همین که پشت این دیوار حبس

است، مگر ایشان بنیانگذار ولایت فقیه در قانون اساسی نبوده؟ من توی بازداشتگاه وقتی که طرف (فردی) آمده بود از تهران، آن هفته آخر، چشمان من بسته بود، یک ساعت و نیم صحبت کردیم، من گفتم من اصلاً نمی‌توانم گفته‌های شما را ثبت کنم، گفت هرچه یادت ماند بگو:

می‌گفت ایشان با نظام مخالفت کرده، همان روزی که به اینجا حمله شد ما در مشهد بازداشت شدیم. بعد از سی‌وشش روز هم آزاد شدیم؛ یک هفته مانده بود به آزادی ما، می‌گفت که مسئولین نظام به این نتیجه رسیده‌اند که ایشان در مقابل نظام ایستاده است، گفتیم: واللہ العظیم ایشان نمی‌تواند در مقابل نظام بایستد، گفت چرا؟ گفتیم: به خاطر این که تمام وجودش از نظام است با تمام وجودش این نظام را دوست دارد و تمام خطرات را بر جان می‌خرد برای این که بگوید و هشدار بدهد که «عزیزان من، برادران من، به نظر من راه این است». شما می‌گویید اشتباه کرده، خب بابا کسی که اشتباه کرده که نباید به خاطر یک اشتباه سه سال او را در زندان نگه دارند؛ کسی که استاد شماست، کسی که پیرمرد است، کسی که هشتادسال عمر گرفته است از خدا، کسی که پدر دو شهید است، پدر جانباز است، تنها روحانی‌ای که در حد مرجعیت بود و سیلی خورد. خب بابا شما صحبت‌های خود این بزرگان را بردارید و بخوانید، کسی است که بیش از هرکسی برای این نظام صدمه کشیده، این چطور می‌شود که با نظام مخالف باشد. گفتم شما «بینکم و بین‌الله» بگویید که کجا قدم برداشتید برای جذب ایشان و ایشان جواب نداده است؟ گفت یعنی می‌گویی هیچ کاری برای جذب ایشان نشده؟

گفتم بخدا نه! بلکه فراوان تلاش شده که ایشان را از انقلاب جدا کنند، واللہ العظیم یک صدم آن صدمات روحی و روانی که به آیت‌الله منتظری زدند اگر به هرکدام از مسئولین نظام می‌زدند، آنها از نظام بریده بودند. به حقیقت حق و به صاحب این شب، می‌گویم که این وضعیت بود در آنها. دو روز رفتند در خانه آقای هاشمی رفسنجانی و دوتا شعار دادند علیه

دختر ایشان. ببینید خانم ایشان رفت و به رهبری چه گفت؟ ما اینجا خودمان شاهد بودیم و ریختند و گفتند مرگ بر... و این پیرمرد فقط می‌خندید. همین امروز اگر این در باز شود، اولین کاری که می‌کند این است که شما را می‌خنداند، چرا؟ برای این که «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه». حزنش را فقط برای خودش تک و تنها می‌خواهد و نمی‌خواهد کسی محزون بشود. اما دلش می‌خواهد شما شاد باشید، اصلاً کینه ندارد، نمی‌خواهم بگویم هیچ عیب و اشتباه ندارد، او هم انسان است و معصوم نیست، بابا کی معصومه؟! امام رحمت‌الله علیه معصوم بود؟ رهبری فعلی معصوم است؟ کی معصوم است؟ چه کسی ادعای عصمت کرده است؟ اگر احتمال می‌دهید خطاست، اگر ایشان یک مصداق را گفته است که خطاست، شما می‌گویید نخیر خطا نیست، خب این دعوا که نباید به اینجاها کشیده شود. ایشان کسی است که رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی شماست، ایشان کسی است که نامه می‌نویسد به وزیر ارشاد وقت در سال ۶۰، که آقا هفته وحدت اعلام کنید، وزیر ارشاد نامه می‌نویسد که در شورای تبلیغات اسلامی تأیید شد. یک ماه و چند روز بعد امام می‌فرماید ما در هفته وحدت قرار داریم، هفته وحدت را شما الآن جشن می‌گیرید، این هنر این مرد است، به همین میزان به او احترام بگذارید. من وقتی محاکمه شدم، حالا مثلاً گفتند تو چون سابقه جبهه داری، یک سال حبس‌ات تعلیق می‌شود به مدت پنج سال. من ظلم می‌دانم در حق ایشان که بخوام در رابطه با ایشان این‌گونه حرف بزنم؛ ولی آن همه سابقه ایشان ارزش این را نداشت که مصوبه سال ۷۷ شورای عالی امنیت ملی در مورد رفع حصر ایشان، عملی شود؟ می‌خواست چه کار کند؟ چرا خشونت می‌ورزیم؟ پیغمبر ما به ما یاد داده «وَقَرُّوا كَيْلَارَكُم»، عذر می‌خواهم، جداً من دلم نمی‌خواست جلسه اینقدر طول بکشد، ولی خوب چه کار کنم؛ این دو خط خشونت [و رحمت]، اینجا که من می‌گویم یک وقتی بعضی از دوستان فکر نکنند که

[نیست]، همان آدم‌هایی که در بعضی از روزنامه‌ها به عنوان تئوریسین خشونت معرفی می‌شوند اقرار کردند و گفته‌اند که اساس اسلام بر رحمت است ولی خشونت هم ما می‌گوییم دارد، بعضی‌ها می‌گویند ندارد. خب اگر اساس اسلام بر رحمت است، نباید اساس جمهوری اسلامی بر رحمت باشد؟ آقای کدیور مثلاً غیر از این‌که، (حالا فو قش خیلی هم تند) در مورد کسانی که در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای دست داشتند، آمد و صحبت کرد، غیر از این‌ها چه چیزی دیگر را مطرح کرده بود؟ توی دادگاه‌های ما اگر مثلاً بنا را بر رحمت بگذارند (اصلاً بر مبنای خود آنها بنا را بر رحمت بگذارند) این‌جور می‌شود؟ اگر آقای نوری که تا پارسال عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام به انتخاب رهبری هست، اگر این فرد که تنها نماینده ولی فقیه (امام «ره») در سپاه پاسداران بود که حق عزل و نصب فرماندهان را داشت، اگر این آدم شده ضدانقلاب، انقلاب به کجا رفته؟! اگر قرار بشود کسی جذب انقلاب بشود، یک آدمی مثل آقای نوری نزدیکتر به همان چیزی است که ما حق تشخیص می‌دهیم (ما که می‌گوییم برادران دادگاه ویژه را می‌گوییم) یا یک فرد صفرکیلومتری که اصلاً انقلاب را قبول ندارد، یک سیلی بابت این انقلاب نخورده و اصلاً در زمان استرس و اضطراب انقلاب نبوده؛ امام می‌گفته جشن نگیرید، جشن می‌گرفته، امام می‌گفته این کار را نکنید، می‌کرده، می‌گفته علیه شریعتی صحبت نکنید، صحبت می‌کرده؛ ما می‌گوییم بابا او هم قابل بخشش است، ما که نمی‌گوییم او تا قیام قیامت از حقوق اجتماعی محروم باشد. ما می‌گوییم هیچکس را از حقوق اجتماعی محروم نکنید. چرا اینطرف از حقوق اجتماعی محروم می‌شود؟ این می‌شود خشونت، ولو ناخواسته، ممکن است انسان خودش نخواهد و تعقل بکند، و بگوید نمی‌خواهم روش قاییل را درپیش بگیرم. امیرالمؤمنین (ع) راجع به سه گروه که با آنها جنگید و همیشه ما شیعیان آنها را دشمن، منافق، کافر می‌خوانیم، اما امام باقر (ع) می‌فرماید: «إِنَّ عَلِيًّا (ع) لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا

مَنْ أَهْلَ حَرْبِهِ لَا إِلَى الشَّرِكِ وَلَا إِلَى التَّفَاقِي وَلَكِنَّهُ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَثُوا عَلَيْنَا^۱.

هیچ یک از سه گروه قاسطین، مارقین و ناکثین را منافق نخواند. چه می گفت؟ می گفت اینها برادران دینی ما هستند و به ما ستم کردند. خود فقهای شیعه و اهل سنت می گویند اگر نبود عملکرد امیرالمؤمنین راجع به سه گروه و طایفه درون اسلام ما نمی دانستیم مفاد این آیه درون قرآن و این حکم چیست؟

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ^۲.

حالا فرض می کنیم اصلاح طلبان و محافظه کاران، دو جناح مؤمن با هم درگیر شدند، چرا به هم منافق بگوییم، چرا همدیگر را دشمن خطاب کنیم؟ کی دشمن است؟ چه کسی می خواهد عزت در این مملکت نباشد و چه کسی از عزت بدش می آید؟ فو قش این است که من می گویم عزت اینجاست، شما می گوید آن طرف است، خب اینها را می شود نشست و با منطق و استدلال حل کرد؛ «صدبار بدی کردی و دیدی ثمرش را، نیکی چه بدی داشت که یکبار نکردی؟» یکبار هم بیاییم این مسیر را برویم، یکبار. یکبار بیایید با هم دوست شویم و محبت را در دل هم بکاریم. این نیست که بگوییم «وحدت، اما وقتی می گویم وحدت تمام آن اصول وحشت را حفظ کنیم. وحدت همان چیزی که من می گویم!». خداوند سبحان وقتی به پیامبر اکرمش، خطاب می کند که پیغمبر ما به اهل کتاب صلا ی وحدت بده، می گوید روی پیغمبری خودت سرمایه گذاری نکن، چی بگو، «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ^۳» کلمه سواء را داشته باشید، که امام همیشه می گفت کلمه واحد.

۱. قرب الاسناد / ۹۴ حدیث شماره ۳۱۸.

۲. آل عمران / ۶۴.

۳. حجرات / ۹.

وحدت کلمه، «...أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا...»^۱

همانی که هم شما قبول دارید و هم ما. نه آن که آنچه من قبول دارم شما قبول ندارید و آنچه شما قبول دارید، من قبول ندارم. همانی را که هر دوی ما قبول داریم. «...أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^۲

نه من تحت تیول شما، و نه شما تحت تیول من. فقط خدای واحد را. [عبادت کنیم] نگوئید یهود می گفتند «عَزَّيْزُ بْنُ اللَّهِ - عزیز پسر خداست» و یا

نصارا می گفتند «إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ». خدا یکی از سه تاست. امام صادق (ع) در روایتی داریم که می گوید: «إِنَّ الْيَهُودَ قَالُوا وَ وَحَدُّوا اللَّهَ وَإِنَّ النَّصَارَى قَالُوا وَ وَحَدُّوا اللَّهَ».

یعنی با این که تثلیث را می گفتند، باز هم خدا را واحد می دانستند. با این که بعضی از یهودیان قائل به پسر بودن عزیز برای خدا بودند، باز خدا را واحد می دانستند. یعنی می گفتند آن خدا خالق اصیل است و اینها واسطه فیض اند. حالا اگر خوب دقت کنیم می بینیم که فقط اختلاف در کلمه است و در مفهوم می گویند چیزی را که شما می فهمید، ما هم می فهمیم و می گوئیم.

کلمه سواء، همه این کلمه سواء را به او رای دادیم دیگر لازم نیست راجع به آن دعوا کنیم، چون اگر بگوئیم یک اصل [قانون اساسی]، آن هم می گوید این اصل دیگر. اگر بگوئیم این مطلب، او هم می گوید من هم مطلبم را می گویم، اختلاف باقی می ماند اختلاف وقتی از بین می رود که یک چیزی را که همه به آن رای دادند، همه قبول کردند، یعنی قانون اساسی، یعنی میثاق ملی، یعنی چیزی که امام رحمت الله علیه می گوید وقتی مردم به آن رای دادند در حکم بیعت است. [ملاک وحدت قرار

دهیم] نکث بیعت جزء گناهان کبیره است؛ هیچ‌کس (با همین تأکید در عمومیت)، حتی یک نفر، احدی حق ندارد از قانون اساسی تخلف کند. چرا، چون رای داده است به قانون اساسی، در حقیقت خودش اگر هم حق فوق قانون اساسی داشته، خودش (مثل امام رحمت‌الله علیه) رای داده به قانون اساسی که در چارچوب قانون اساسی اعمال ولایت کند. اگر این محور وحدت است، دوبار رای دادیم و بعضی‌ها یک بار، اگر همین را قبول کنیم، توی آن ولایت فقیه هست، ولایت فقیه مقتدر هم هست. نیروهای مسلح همه در اختیار او، قوه قضاییه در اختیار او، صدا و سیما در اختیار اوست، کم ندارد ولایت فقیه که بخواهیم فوق قانون درست کنیم. ولی فقیه هم نگفته، کسانی دنبال ولایت فقیه فوق قانون هستند که خودشان می‌خواهند فراقانون عمل کنند. می‌خواهند قوه قضاییه فراقانون داشته باشند و مجلس فراقانون می‌خواستند داشته باشند. وکیل فراقانون داشته باشند، وزیر فراقانون داشته باشند، استاندار فراقانون داشته باشند، بخشدار فراقانون داشته باشند، رئیس اداره فراقانون داشته باشند، همه می‌خواستند به قانون تن ندهند، زیر اسم محترمی به نام ولایت فقیه خودشان را قایم کرده بودند که اگر کسی بخواهد مخالفت کند بگویند مخالف ولایت فقیه است، که نشود از کسی انتقاد کرد. و الاً اصلاً احتیاج نیست، سیاست‌های کلی نظام در اختیار ایشان است، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، چه جایی می‌ماند که بخواهیم فراقانون باشیم. خب دعوا ندارد، این محور را قبول کنید و بنشینید همه با هم گفت‌وگو کنید، هرکسی گفت من قانون اساسی را قبول دارم، استمرار بر مخالفت با قانون اساسی نداشت (چون هرکسی خطا می‌کند، شما هیچ نشده که ورود ممنوع بروید؟ هیچ نشده در محل پارک ممنوع بایستید و پارک کنید؟ هیچ نشده وقتی چراغ خطر است برای عبور پیاده‌ها، از محیط ممنوع بگذرید؟) خیلی از ماها تخلف می‌کنیم. ولی تخلف مستمر عامدانه از قانون اساسی می‌شود ضدیت با قانون اساسی. کسی که استمرار در

مخالفت با قانون اساسی ندارد و خودش اقرار می‌کند به این که من قانون اساسی را قبول دارم، باید قبول کرد، همه را باید جزو این ملت به حساب آورد و با آنها با رأفت و رحمت برخورد کنیم. حافظ رحمت‌الله علیه می‌فرماید: «آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است، با دوستان مروت با دشمنان مدارا» ما از دوستان رقیب خودمان و در برابر خودمان می‌خواهیم که با دوستان مروت پیشکشان!!، مدارا کنید!، به اندازه دشمن با ما مدارا کنید!، نه که بگوییم هیچ کجا مدارا نشده، شده، مثلاً همین جلسه که ما داریم صحبت می‌کنیم، مدارا می‌شود، ولی به شرط این که مدارا استمرار داشته باشد، مدارایی که یک آنی باشد و آن بعد نباشد، مدارا نیست. ممکن است یک کسی در یک جمعی چیزی بگوید و کاری به او نداشته باشند و بعد که بیرون رفت، او را بگیرند، آقای کدیور گفته بود، ما آزادی بیان داریم، ولی آزادی بعد از بیان نداریم. خوب شما کاری کنید که اصلاً دروغ از آب درآید حرف‌های ایشان، چه اصراری داریم که تحریک کنیم جامعه را، ببینید در آستانه سالگرد ۱۸ تیر که به خاطر بستن روزنامه سلام توسط دادگاه ویژه روحانیت، جریان کوی دانشگاه اتفاق افتاد، و حتی رهبری نیز نسبت به آن اظهار تأسف کرد، دادگاه ویژه روحانیت مجدداً روزنامه‌ای که دوتا خط قرمزی که دادگاه ویژه می‌گفت رعایت می‌کرد یعنی نه از نهضت آزادی و لیبرال‌ها اسم می‌برد و نه از آقای منتظری، و حتی آقای محتشمی به خاطر نامه‌ای که در برابر نامه سعید آقا نوشته بود مورد تکریم روزنامه کیهان و رسالت و اینها قرار گرفت، و ابوالفضل انقلاب به ایشان می‌گفتند، روزنامه ایشان را هم تعطیل کردند، خوب این چند برداشت دارد، جامعه ما سیاسی شده. چون رهبری یک زمانی گفت که خدا لعنت کند کسانی را که نمی‌گذارند دانشگاه‌ها سیاسی بشود، خوب، وقتی دانشگاه ما سیاسی شد، بلافاصله این را می‌گذارند در تحلیل سیاسی و می‌گویند اینها دوباره دارند تحریک می‌کنند، می‌خواهند بگویند نه تنها از آن قضایا عبرت نگرفتیم، بلکه حاضریم آن را

دوباره تکرار کنیم، خوب دادگاه ویژه که نباید اینجور کد بدهد و آدرس بدهد. اگر مفادش به غلط در ذهن من قابل ورود، باید سعی کند این کار را نکند. «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّهْمِ، پرهیزید از جایگاه‌های تهمت» تنها مال من که نیست، نهادهای دولتی هم باید مواضع تهمت را رعایت کنند، نباید جوری رفتار کنند که در تصور مردم بیاید که می‌خواهند با آنها لجبازی کنند، می‌شود یا نمی‌شود؟ به خدا می‌شود، والله اعتبار پیدا می‌کنید پیش مردم. اگر بگویید مردم کو؟! می‌گوییم مردم همان‌هایی هستند که در انتخابات دوم خرداد ۷۶ رأی دادند و فرمودید که نه اینها به خاطر سید بودن آقای خاتمی رأی دادند! در انتخابات ۲۹ بهمن همه گروه‌ها تمام برنامه‌های خود را نوشتند، حتی در برنامه حزب مشارکت که ادعا می‌کرد من چنین و چنان می‌کنم و اکثریت مجلس را هم به دست آورد، از جمله انحلال دادگاه ویژه هم بود و مردم هم به‌رحال رأی دادند، من نمی‌گویم این کار صورت می‌گیرد، ولی من می‌گویم که مردم نظرشان را ابراز کردند، شما بیاید کاری کنید که مردم نظرشان را عوض کنند، و بگویند دادگاه ویژه هم بماند. ولی چه وقتی، وقتی که دادگاه ویژه دادگاه باشد، جوری باشد که احساس آرامش به جامعه دست بدهد، تا این حرف را می‌زنیم، می‌گویند بعله، چون شما خطا کردید این حرف‌ها را می‌زنید، خیلی خوب، ما خطا کردیم. چطور می‌شود که همه خطاکاران از یک جناح‌اند، آن هم از جناحی که ۸۰ درصد آرای مردم را فعلاً داراست؟ چرا آن آقای (روحانی‌ای) که در نشریه‌اش رسماً به امام اهانت شده بود و عضو سازمان تبلیغات اسلامی بود، نه پرونده‌اش در دادگاه ویژه رسیدگی شد و نه به حکم شدیدی محکوم شد؛ آقا از قدیم و ندیم گفته‌اند و این ضرب‌المثل خانواده‌های ماست، «قربون برم خدا را یک بام و دو هوا را، این‌ور بوم گرما را، آن‌ور بوم سرما را»؛ اگر خدای نخواست دستگاه‌های قضایی و شبه‌قضایی رفتارهای تبعیض‌آمیز را در پیش بگیرند، خب مردم نان را توی بینی‌شان که نکرده‌اند، می‌فهمند، شما بگو نفهم، وقتی دم

خروس دیده می‌شود، شما هرچه قسم حضرت عباس بخورید کسی باور نمی‌کند؛ بعد شما می‌بینید مردم فهمیده‌اند، عصبانی می‌شوید، در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید؛ «آن کسی که می‌داند تو با چه چشمی به او نگاه می‌کنی، سعی کن نزدیک او نباشی، با او همکاری نکنی، چرا، چون او همیشه به دنبال این است که یک جوری به تو صدمه بزند. چون می‌داند که تو با چه چشمی او را نگاه می‌کنی.»^۱ خوب مردم نعوذبالله مثلاً اگر از یک ارگانی زده شدند به او به چشم بد نگاه می‌کنند، به چشم متجاسر نگاه می‌کنند بعد این می‌بیند که مردم از او عصبانی‌اند، عصبانی می‌شود و لجبازی می‌کند، به جای این که بیاید مسیر را اصلاح کند، رفتارش را درست کند، به خدا هیچ‌کس از این که بگوید من اشتباه کردم کوچک نمی‌شود، «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ - کسی که به خاطر خدا در بین مردم تواضع کند خدا او را بلندمرتبه می‌سازد»، من همین جا ختم می‌کنم صحبت‌م را. با این جمع‌بندی که دو مسیر در تاریخ بشریت آمد، وجود دارد و تا آخر زندگی بشریت را هم احاطه می‌کند. یک خط، خط خشونت است که دست دراز می‌کند برادرش را می‌کشد و بعد هم دچار ندامت می‌شود، و یک خط، خطی است که می‌گوید اگر تو دستت را برای کشتن من دراز کنی، من مقابله به مثل نمی‌کنم.

چون حوزه علمیه است، این حدیث حسن ختام می‌شود خدمت شما، بخوانم این حدیث را. من دیده‌ام خیلی‌ها در تفسیر و جاهای مختلف و روی منبرها در قبل از انقلاب و حالا می‌گویند که مسیحیت یک چیز منحرفی دارد که می‌گوید اگر این طرف صورتت را یک کسی سیلی زد، آن طرف را هم بیاور تا سیلی بزند، می‌گویند این از تحریفات که در انجیل آورده‌اند، درست؟! تقریباً این چیزی را که من می‌گویم خیلی از دوستان با این عنوان در نوشته‌ها خوانده‌اند و یا در منابع شنیده‌اند، من روایت‌اش را

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۳۳۷/۲۰.

برای شما می خوانم. از امام صادق (ع) کتاب امالی شیخ صدوق، صفحه ۴۱۹، مجلس هفتاد و هشت، حدیث شماره یک، [نقل شده است که] می فرماید: كَانَ فِي مَا وَعَظَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ بِهِ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ... يَا عِيسَىٰ كُنْ رَحِيماً مُتَرَحِّمًا وَإِنْ لَطِمَ خَدُّكَ الْاَيْمَنُ فَاعْطِ الْاَيْسَرَ...^۱

از جمله چیزهایی که خدا عیسی بن مریم را به آنها موعظه کرد، (چون می دانید که انجیل موعظی است که خدا به عیسی بن مریم، داده است). از جمله این موعظ، در متن انجیل واقعی و خدایی، این تکه است، «یا عیسی کُنْ رَحِيماً مُتَرَحِّمًا...» اگر گونه راست تو را سیلی نواختند، گونه چپ را هم بده، تا سیلی بزنند؛ خوب آن برادر دینی پیرمرد ما در یک جایی می گفت شما که این همه اهل تساهل و تسامح هستید بیا تا یک سیلی به تو بزیم، و تو تسامح کن. من دلم می خواست در آن مجلس بودم و می گفتم بزن تا بدانی می شود تساهل و تسامح کرد. مگر خاکستر به سر پیغمبر نریختند؟ مگر تفو نیانداختند به صورت امیرالمؤمنین و امام مجتبی (ع) و اینها؟ چه کردند. «فَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ، قَالُوا سَلَاماً»^۲ من می خواستم از شهید محمد بگویم، خیلی منحرف شدم و کش دادم و عذر می خواهم، چون دیگران از شهید محمد گفتند، فقط یک تکه از بیانات شهید محمد منتظری را قرائت و تلاوت کنم تا بدانید اندیشه های شهید چه بوده است، البته، هر وقتی هرکسی سراغ هرچیزی که می رود، چیزی را انتخاب می کند که خودش می پسندد، ولی اگر نبود که من نمی گفتم. می فرماید «مطلق کردن انحراف است، یعنی مثلاً آقای دکتر شریعتی خدمت های بزرگی به عالم اسلام کرده است، حالا شما ببینید یک سری جملاتی را پیدا کنید و بالاخره طرف را وهابی و پدرش را بسوزانند (یعنی

۱. در حدیث دیگری با سند معتبر از امام صادق نقل شده است: قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (ع) لِبَعْضِ اصْحَابِهِ، مَا لَا تَحِبُّ أَنْ يَفْعَلَ بِكَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ وَأَنْ لَطِمَ أَحَدٌ خَدَّكَ الْاَيْمَنَ فَاعْطِ الْاَيْسَرَ. (امالی صدوق، مجلس ۵۸، حدیث شماره ۱۲).

۲. فرقان / ۶۳.

هم از جهت منفی و هم از جهت مثبت، از یک طرف یک عده او را خدا می‌دانند و از یک طرف یک عده به او بگویند وهابی. یعنی همان سفید و سیاه دیدن قضایا) و یک دسته حتی قربت‌الی‌الله این کار را بکنند. (مگر راجع به آقای منتظری نمی‌گفتند ایشان وهابی است؟) برخی در رابطه با آقای خمینی هم همین را می‌گفتند، و نباید افراد را مطلق کرد، هر فرد و شخصیتی را نباید مطلق کرد، چون دوستان جوان ما نمی‌دانند، دو جلد کتاب بنیاد شهید انقلاب اسلامی در گذشته به نام فرزند اسلام و قرآن چاپ کرده است، یک جلد آن را من دیده‌ام، چون نوشته جلد اول، پس جلد دوم دارد، من جلد دوم را ندارم. در آنجا بعضی از نامه‌ها، چون بعضی از آنها به قدری تند است خطاب به امام که واقعاً شما می‌گویید این چطور شهیدی است که امام به ایشان می‌گوید فرزند اسلام و قرآن، محمد شما و ما؛ آنچنان تند و توییخی با امام رحمت‌الله علیه برخورد می‌کند، انتقاد را حق خودش می‌داند، می‌گوید «از جهات امنیتی و انقلابی پیشنهاد می‌کنم که شما در کلیه پیشنهاددهندگان و مشاوریتان تجدیدنظر بفرمایید، (رسماً می‌نویسد که بعضی از مشاورین شما صهیونیست هستند، الآن کسی بیاید بگوید [فلان فرد] منصوب [از طرف] رهبری این طوری است، چه می‌گوییم به او، می‌گوییم ضد ولایت فقیه می‌گوییم یا نمی‌گوییم، اما آن زمان تحمل می‌شد، چرا، چون می‌دانستند که شهید محمد آدمی نبود که ضدانقلاب باشد) اداره کشوری در حال بحران، انسان‌ها و روشهایی نوین انقلابی می‌خواهد، تا اهداف استراتژیک شما را عملی سازد، و نیاز به دانش و عقل و کیفیت پیاده کردن اصول انقلابی در امر اداره کشورداری و تجربیات بشری در سراسر تاریخ و کشورهای سراسر جهان که هم عمل کرده‌اند و هم نوشته‌اند و میلیون‌ها مَنح بشری روی آن در عمل، ثنوری و کیفیت و تطبیق، کارهای خلاق انجام داده‌اند، اینها را می‌خواهد و امام علی (ع) می‌فرماید: العقل فی حفظ التجارب (این‌ها بیانات ایشان است و به امام می‌گوید، می‌گوید شما از تجربه‌ها

استفاده بکنید، چرا از تجارب استفاده نمی‌شود؟ می‌گوید) رهبران هر انقلابی از آنجا که انسان‌اند و در شرایط حساس نزدیک و به هنگام پیروزی پرمشغله‌اند و از طریق توطئه‌های تلقین قحط‌الرجالی و امثال آن از اشتباه و خطا مصون نیستند و احیاناً موضع‌گیری‌های غیر صحیح (به امام می‌گویند شما موضع غیر صحیح دارید) اتخاذ می‌نمایند، و یا اشخاص نالایق و غیر انقلابی و یا خائن و فاسد را برای پست‌هایی منصوب می‌کنند، شما می‌دانید که امام فرمودند مخالفت با دولت بازرگان حرام است، چون دولت، دولت اسلام است. شهید محمد منتظری می‌گفت این دولت، دولت انقلابی نیست و فلانی مثلاً جاسوس است، فلانی صهیونیست است و شدیدترین مخالفت‌ها را می‌کرد، که حتی پدر بزرگوار ایشان نوشت که ایشان یک مقداری از نظر روانی تحت فشار قرار گرفته بود، باید یک مقداری با ایشان مدارا شود، برای ترس از این بود که شاید امام از دست ایشان عصبانی بشود و نکند یک وقتی عصبانیت به اینجا برسد که شهید محمد منتظری از طرف امام توبیخ بشود، بعد دیگر نمی‌شود آن را جبران کرد، به عبارتی برای پیشگیری، پیشدستی کردند و این مطلب را نوشتند، و بعد بعضی‌ها سوءاستفاده کردند و گفتند ایشان گفته است که فرزندشان دیوانه است. بعد وقتی آقای منتظری در روزنامه اطلاعات سه بار گفتند من کی گفتم دیوانه است؟ بعضی‌ها این را دیدند و باز هم در نوشته‌هایشان نوشتند که شما فرزند خود را دیوانه خواندید. چه کنیم؟! عذر می‌خواهم.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام واهله و تذلل بها النفاق واهله... آمين.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته

فهرست آیات

متن آیه	سوره	آیه	صفحه
وَإِذْ قَبِلَ لَهُمُ الْأَقْسِمْ فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَلِّحُونَ....	بقره	۱۱	۲۳۹
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ،	بقره	۲۹	۲۱۱
صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً،	بقره	۱۳۸	۲۶۲
وَأَنْ تَقُولُوا اقْرَبْ لِلتَّقْوَى،	بقره	۲۳۷	۱۳۳
... أَلَا تَتَذَكَّرُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُفْرِكْ بِهِ شَيْئًا....	آل عمران	۶۲	۲۷۲
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ،	آل عمران	۱۹	۲۳۱
أَوْ خَصِمُوا يَحْتِلِ اللَّهُ جَمِيعًا وَلَا تَفْرُقُوا،	آل عمران	۱۳۰	۱۹
فِيمَا رَحِمَ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ....	آل عمران	۱۵۹	۹۹
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ....	آل عمران	۶۲	۲۷۲، ۲۷
واعتصموا بعجل الله جميعاً ولا تفرقوا،	آل عمران	۱۰۳	۳۳
أَلَا تَتَذَكَّرُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُفْرِكْ بِهِ شَيْئًا....	آل عمران	۶۲	۲۸
تَوَّابِينَ يَتَغَفَّرُونَ وَ تَكْفُرُ يَتَغَفَّرُونَ،	نساء	۵۰	۲۳۸
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا،	نساء	۹۲	۲۶۳، ۱۷
أَتَزَلُّ فَإِنْ لَيْسَ هُمْ الْكَافِرُونَ.... وَ مَنْ لَمْ يَتَّخِذْكُمْ....	مائدة	۲۲ و ۲۵	۲۳۱
إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ،	مائدة	۲۷	۲۶۲
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِأَنفُسِي....	مائدة	۲۹	۲۶۳
فِيمَا نَفَضْنَاهُمْ مِنْهَا هُمْ لَنَا هُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً....	مائدة	۱۳	۶۶
لِكُلِّ جَعَلْنَا بَيْنَكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِيَا،	مائدة	۲۸	۲۳۱
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ،	مائدة	۲۸	۲۳۰
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا،	مائدة	۳۲	۲۰۷
وَلْيَتُخِذْكُمْ أَهْلُ الْأَنْبِجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ....	مائدة	۳۷	۲۳۱
وَ أَثَرُ عَلَيْهِمْ تَبَا لَيْتَنِي أَدَمُ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَأْتُ....	مائدة	۲۷، ۲۸	۲۵۹
وَلَا يُبْعَثُ مِنْكُمْ شَيْئًا قَوْمٌ عَلَى الْأَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُمْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى،	مائدة	۸	۲۶۰، ۸۶

۶۶	۱۳۵	انعام	قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ...
۱۰۰	۱۹	یونس	وَلَوْ لَاكَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ...
۲۱۲	۱۰۸	انعام	لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...
۲۳۲	۱۷۰	احراف	إِنَّا لَا نَضَعُ الْأَثَرِ الْمُضِلِّينَ،
۲۰۸	۱۵۷	احراف	لِيَضَعَّ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ،
۱۰۲	۹۰	انفال	وَجِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...
۲۳۲	۸۸	هود	إِنْ أُرِيدُوا إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُمْ،
۱۰۰	۱۰	هود	وَلَوْ لَاكَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ...
۶۶	۹۳	هود	قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ...
۱۶۵	۳۳	یوسف	رَبِّ السَّيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ،
۲۰۸	۹۰	نحل	إِنَّ اللَّهَ يَأْتِرُ بِالْقَدْلِ وَالْإِحْسَانِ،
۱۲	۱۲۵	نحل	وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ،
۷۰	۳۲	اسرا	أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا،
۲۱۲	۶۸	كهف	وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا،
۱۰۵	۱۰۲	كهف	وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُخِصَّنُونَ صُنْعًا،
۱۲	۳۳	طه	إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ وَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا،
۱۰۰	۱۲۹	طه	وَلَوْ لَاكَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ...
۲۶۵، ۲۱۵، ۹۹	۱۰۷	انبیاء	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ،
۲۰۷	۲۰	حج	قَوْلًا دَقَّ اللَّهُ النَّاسَ بِعَفْصِهِمْ يَبْغِضُ لَهُمْ...
۲۱۲، ۱۸۱	۶۳	فرقان	إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا،
۲۷۹	۶۳	فرقان	فَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا،
۱۲	۲	قصص	يُدَّبِعُ الْبَنَاتَهُمْ وَيَسْتَعْجِلُ نِسَاءَهُمْ،
۲۳۰	۹	زمر	تَسْتَوِي السَّعْلُمَاتُ وَالْوُزُرُ...
۶۶	۳۹	زمر	قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ...
۷۶	۳۰	روم	فِعْزَةُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ،
۱۶۵	۳۳۳	احزاب	وَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ،
۱۰۰	۲۵	فصلت	وَلَوْ لَاكَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ...
۲۷۳، ۳۶	۹	حجرات	وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا...
۱۱۲	۲	حشر	فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ،
۱۳۳	۱۲	تغابن	وَإِنْ تَغْفِرُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،
۹۹	۲	قلم	إِنَّكَ نَعْلَمُ خَلْقَ عَظِيمٍ،
۱۲	۲۲	نازعات	أَنَا وَرَبُّكُمْ الْأَخْلَى،
۲۷۹	۸	شمس	فَالْهِيهَا تُجَرِّمُهَا وَتَقُولُهَا
۶۵	۶	علق	إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ،

فهرست روایات

«آ»

۱۹۷، ۱۹۷

آلة الرئاسة سعة الصدر

«ا»

۱۰۰

أبذل لأحبك دمك ومالك ولعديوك مذكك وإنصافك وللعامة يشرك وإحسانك

۲۳۳

أمن الناس وكلهم يتأول عليه كيتاب الله ويحتج عليه به

۱۹۸

أحب الناس إلى من أعدى إلى هويي

۱۳۹

إذا كان في المخذ لعل أو عسى، فالخذ متعل

۱۸

الافراط في الملاية تشب (تشبه) فاراللاجحة

۲۱۲

الإنسان حريص على ما منع

۲۶۹، ۸۵

السيح أخذ القبرين

۲۶۷

أشقى من شقى في بطن أمه والسميد من سعد في بطن أمه

۱۸۱

العدل إنصاف

۱۳۲

العلماء حكام على الملوك

۲۳۰

أعلم نور يغدقه الله في قلب من يشاء

۱۸

الكلام كالدهاء قليله ينفع وكثيره فائز

۲۶۳، ۷۸

التموين أعظم حرمة من الكعبة...

۱۲۵

الأناس أعداء ما جهلوا

۱۷

الواحد من الأعداء كثير

۲۸۱، ۱۱۲

اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة نمر بها الإسلام وأهله ونذلل بها النفاق وأهليه... آمين

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَاهُ وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ قَبَلْغَتَاهُ، ۱۰۳

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَاهُ وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ قَبَلْغَتَاهُ، اللَّهُمَّ الْمَمَّ بِهِ شَعْتَنَا وَاشْعَبَ بِهِ صَدَعْنَا وَارْتَقَ بِهِ
فَتَقْنَا وَكَثُرَ بِهِ قَلْتَنَا وَاهْزَزَ بِهِ ذَلْتَنَا... وَاهْدَنَا بِهِ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ أَنْتَ تَهْدِي مِنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ وَانصُرْنَا بِهِ عَلَى عَدُوِّكَ وَعِدْوَتَا إِلَهٍ آمِينَ أَنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ، ۲۰

أَمَرْتُ رَبِّي بِمُدَاوَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِ الرُّسَالَةِ، ۱۰۰

أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَاوَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَامَةِ الْفَرَافِصِ، ۱۹۷ ۸۶

إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ، ۳۷۷

إِذَا خَلَى عَنَّا الْعَقْلُ وَلَمْ يُعَيِّنْ عَلَى هَوَى نَفْسٍ أَوْ عَادَةِ دِينٍ أَوْ حَصِيَّةٍ لِسَلَفٍ وَرَدَ بِصَاحِبِهِ عَلَى
التَّجَاوُزِ، ۲۶۶، ۲۰۲

إِنَّ اللَّهَ ثَابِتٌ ثَلَاثَةً، ۳۷۲

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَنَا جِنْدُ ظَنِّ عِبْدِي الْمُؤْمِنِينَ، ۱۰۱

إِنَّ النَّهْدَ قَالُوا وَوَحَدُوا اللَّهَ وَإِنَّ التَّضَارِي قَالُوا وَوَحَدُوا اللَّهَ، ۳۷۲

أَنْ تُحِبَّ لِيَتَرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَنْ تَكْذُرَهُ لَهَ مَا تَكْذُرُهُ لَهَا، ۱۹۰

إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ لِأَهْلِ حَرَبِهِ: إِنَّا وَلَمْ تُعَابِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَنَا، وَلَكِنَّا وَأَيْنَا أَنَا عَلَى حَقٍّ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ عَلَى
حَقٍّ، ۳۵

أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالِ، ۹۲

إِنْ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرَبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَلَا إِلَى الثَّقَافِ وَلَكِنْ يَقُولُ: هُمْ أَخَوَانَا يَفْعُوا عَلَيْنَا، ۱۷

إِنْ لَمْ يَكُنْ حَلِيبًا فَتَحَلَّمْ، ۱۹۷

إِنْ مِنْ الْعِبَادَةِ لِبَيْنِ الْكَلَامِ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، ۱۷

إِنْ عَلِيًّا (ع) لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرَبِهِ إِلَى الشَّرِّ وَلَا إِلَى الثَّقَافِ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا، يَقُولُ
حَلَيْنَا، ۳۵

إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ، ۱۹۸

إِيَّاكَ وَمَا يَسْتَهْجِنُ مِنَ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُ يَحْسِبُ عَلَيْكَ اللَّثَامَ وَيَنْفِرُ جَنَكَ الْكِرَامِ، ۱۸

«ت»

تَأَخَّرَ الْأَفَاضِلُ وَتَقَدَّمَ الْأَوَادِلُ، ۱۰۵

تَضْيِيعُ الْأَصُولِ وَالْتِمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ، ۱۰۹

«ج»

جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَى وَشَوَّلَ اللَّهُ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ، ۳۳۳

«ح»

- ٢١٣ حَقَّ الْوَالِي عَلَى الرَّحِيَّةِ وَحَقَّ الرَّحِيَّةُ عَلَى الْوَالِي،
 ٢٠ حَقَّ تَغَرُّ حَتْرٍ مِنْ بَاطِلٍ يَسْرُ،

«ز»

- ١٢٢ رَبِّ حَابِلٍ فَقَوِّ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنِّي،
 ١٧ رَبِّ سَكُوتٍ أَتْلُغُهُ مِنْ كَلَامٍ،

«ز»

- ٢٠ زَلَّةُ الْعَالَمِ كَثِيرُ الْجَنَائِدِ،
 ٢٠ زَلَّةُ الْعَالَمِ كَأَنَّهُ كَسَارُ السَّفِينَةِ تَفْرِقُ وَ تَفْرِقُ،

«س»

- ١٠٠ سَبَّحْتَ وَخَمَمْتَهُ فَخَبَّيْهُ،

«ع»

- ٢٣٦ عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأَصُولِ وَ عَلَيْنَا أَنْ نَقْرَأُوا،
 ١٣ عَنِ النَّبِيِّ (ص): يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ وَالَّذِينَ حَمَلُوا وَلَدَهُمَا عَلَى عَقْرِهِمَا،
 ١٨ عَوْدَ لِسَانِكَ حُسْنُ الْكَلَامِ تَأْمِنُ الْمَلَامَ،

«ف»

- ٣٧ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَتَبَةِ،
 فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَلَا تَتَحَقَّقُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَقَّقُ بِهِ جِنْدُ أَهْلِ الْيَادِرَةِ وَلَا تُعَالِطُونِي بِالْمُصَاتَعَةِ
 ١٩ فَاصْبِرُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ،
 ٢٠ وَ لَا تَنْظُرُوا بَيْنَ اسْتِثْقَالٍ فِي حَقِّ قَبْلِ لِي وَ لَا لِيْتِمَاسٍ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي لِمَا،
 ٨١ فَصِيرُهَا فِي حَوْرَةِ خَشَنَاءِ،
 ١٠٢ فَصِيرُهَا فِي حَوْرَةِ خَشَنَاءِ يَنْقُطُ كَلِمُهَا وَ يَخْشَنُ مَسْهَا...

«ك»

- كَانَ فِي مَا وَعَدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ... يَا عِيسَى كُنْ رَحِيمًا مَرَحَمًا وَإِنْ لَطِمَ خَدُكَ الْأَيْمَنُ
 ٢٧٩ فَاعْبُدِ الْإِسْرَ...،
 ١٢ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُقَسِّمُ لِحَفَاطَتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، يَنْظُرُ إِلَى ذَاوِ يَنْظُرُ إِلَى ذَايَ السَّوِيَّةِ،
 ١٨ كَثْرَةُ الْكَلَامِ تَمْلُ الْأَخْوَانَ،
 ١٦ كُلُّ إِنْسَانٍ مُوَاعِدٌ بِجَنَائِدِ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ،

«ل»

- ۲۱۲ لَا تَأْكُلُوا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ،
 ۱۶ لَا تَقُولُوا مَا يَسُودُكَ جَوَابِي،
 ۷۳ لَا تَنْفَعِيَ الْيَقِينَ بِالشُّكِّ أَبَدًا،
 ۱۵ لَا يَجِلُّ لِسُلَيْمٍ أَنْ يَرُوعَ سُلَيْمًا،
 ۲۶۶، ۲۰۸ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْقَرْوُ مَقْلُوبًا،
 ۱۱ لِكُلِّ قَوْلٍ جَوَابٌ،
 ۱۰۰ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُمُوءٌ حَسَنَةٌ،
 ۱۷۵ لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْإِخْتِلَافُ،
 ۳۳ لَيْسَ مَعَ الْإِخْتِلَافِ إِتِّلَافٌ،
 ۱۸۲ لَيْسَ مِنَ الْإِنْصَافِ مُطَالِبَةُ الْأَخْوَانِ بِالْإِنْصَافِ،

«م»

- مَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ بِكَفَرٍ إِلَّا بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا، إِنْ كَانَ شَهِدَ عَلَى كَافِرٍ صَدَقَ وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا رَجَعَ الْكُفْرُ عَلَيْهِ
 ۱۵ وَ آيَاتُكُمْ وَالْعُظَمَى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ،
 ۷۳ مِرَاوَةُ النَّصِيحِ أَتَقَعُ مِنْ خَلَاوَةِ الْفُتُوحِ،
 ۱۵ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَنْ دَمِيَ مُؤْمِنًا بِكَفَرٍ وَمَنْ دَمِيَ مُؤْمِنًا بِكَفَرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ،
 ۱۷ مَنْ إِشْتَعِيلَ الرِّقْقَ لَانَ لَهُ الشَّدِيدُ،
 ۲۷۳ مَنْ أَهْلٍ خَزِيهِ لَا إِلَى الشُّرْكِ وَلَا إِلَى الشَّقَاكِ وَلَكِنَّهُ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَيْنَا،
 ۱۶ مَنْ تَعَدَّى حَدَّهُ إِعَانَتُهُ النَّاسَ،
 ۲۷۸ مَنْ قَوَّضَعَ لِلَّهِ رَقْمَهُ اللَّهُ،
 ۱۶ مَنْ جَارَتْ أَقْضِيَّتُهُ زَالَتْ قُدْرَتُهُ،
 ۷۵ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِينَ... يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ،
 ۷۲ مَنْ حَسَنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ،
 ۱۵ مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَاقَتِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ...،
 ۱۸۲ مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حُلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ،
 ۷۳ مِنْ عَلَامَاتِ الْأَذْيَارِ، سُوءُ الظَّنِّ بِالنَّصِيحِ،
 ۱۵ مِنْ قَالَ مَا لَا يَنْبَغِي سَمِعَ مَا لَا يَنْبَغِي،
 ۱۸ مِنْ لَأَنْتَ كَلِمَتُهُ وَ جَبَّتْ مُجِيبَتُهُ،

«ن»

۱۵ تکبیرُ الْجَوَابِ مِنْ تَكْبِيرِ الْخَطَابِ،

«و»

۳۳۳ وَإِنْ قَاتَلْنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)،

۲۰۸ وَجَعَلَهَا فِي حُوزَةِ خَشَنَاءَ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشُنُ مَسْهَا...

۲۷۱ وَقَرَّوْا كَيَارَكُمْ،

۲۳۳ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً،

«و»

۳۶ هُمْ إِخْوَانُنَا، يَقْرَأُ عَلَيْنَا فَقَاتَلْنَاهُمْ حَتَّى يَقْبِثُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

«ی»

۲۷۹ يَا عِيسَى كُنْ وَحِيماً مَرَحُماً...

۲۶۵ يَا مَنْ سَبَقَتْ وَحْمَتُهُ عَظْبَهُ،

۲۶۲، ۷۳ يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ التَّصَبُّعُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ،

يَسْحِمِلُ هَذَا الذِّبْنَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يُنْفَرُونَ عَنْهُ تَأْوِيلُ الْمُتَبَلِّغِينَ وَ تَعْرِيفُ الْغَالِبِينَ وَ انْتِحَالُ

۱۳۳ الْجَاهِلِينَ...

۸۱ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشُنُ مَسْهَا،

فهرست اشعار

- | | |
|--------------------------------------|---|
| آشنایان ره عشق گرم خون پخووند، ۸ | فروکوقت پیری پسر را به چوب، ۹۵ |
| از نظرگاه، است ای مغز وجود، ۲۴۰ | کسی کز حقیقت خبردار باشد، ۱۶۵ |
| اگر به کوی حقیقت قدم گذاورد مرد، ۱۶۶ | گر تو قرآن بدین نمط خوانی، ۱۱۲ |
| تیراندازد به سوی سایه او، ۱۳۵ | من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم، ۱۰، ۲۵۸ |
| صلاح کار کجا و من خراب کجا، ۱۳۳ | یک مؤذن داشت پس آواز بد، ۱۱۲ |

نمایه اعلام و کتب

اعظم طالقانی، ۳۳، ۶۸	آذری قمی، ۱۶۹
اقبال، ۲۳۵	آرال، ۲۳۵
الاعتقادات (کتاب)، ۹۳	آزادی بیان، ۹۰، ۱۹۲
الجزایر، ۱۵۴	آفریقا، ۲۳۵
الغیبه نعمانی، ۲۲۳	آمریکا، ۲۲۴، ۲۲۶
المسائل الاسلامیه (کتاب)، ۱۳۷	آندره لوتی (نخست وزیر ایتالیا)، ۲۳۷
الویری، ۶۲	ابن زیاد، ۲۱۹
امام باقر (ع)، ۳۵، ۲۶۸، ۲۷۲	ابن عربی، ۲۳۵
امام حسن (ع)، ۱۲، ۲۷۹	ابن ملجم مرادی، ۲۱۹
امام حسین (ع)، ۱۲، ۳۵، ۲۰۵، ۲۳۳	ابوالقاسم خزعلی، ۲۲۳، ۲۲۶
امام خمینی (ره)، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۶، ۵۸، ۷۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۸۰	احمد تایل، ۱۰، ۱۱۶، ۲۷۷
امام رضا (ع)، ۲۲۸	ارزش، ۳۵
امام سجاد (ع)، ۳۵، ۲۱۴	ارشاد مفید (کتاب)، ۲۳۳
امام صادق (ع)، ۳۵، ۵۳، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۹۷	اسدآباد، ۲۳۵
۱۹۸، ۲۰۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳	اسکندری، ۲۲۳
	اسلام آمریکایی، ۱۳۱
	اسیر خراسانی، ۱۶۶
	اصفهان، ۲۳۵
	اصول کافی (کتاب)، ۲۶۷

- پیام هاجر (هفته‌نامه)، ۲۳
- پیام هامون (هفته‌نامه)، ۷، ۳۸، ۱۱۶
- پیروز دوانی، ۹۰
- تبریز، ۲۲۵
- ترکمن صحرا، ۱۵۶
- تفسیر قرآن (کتاب)، ۱۲۳
- تورات (کتاب)، ۲۳۰
- توسعه سیاسی، ۸۲، ۱۲۵
- تهران، ۳۰، ۱۶۹، ۲۲۵
- جابر بن یزید جمعی، ۲۶۸
- جامعه (روزنامه)، ۱۱۹
- جامعه اسلامی مهندسان، ۸۸
- جامعه روحانیت مبارز تهران، ۱۱، ۱۳، ۱۳، ۲۱، ۱۲۶
- جامه (هفته‌نامه)، ۶۲
- جبهه (هفته‌نامه)، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
- جرايم سياسي، ۳۹، ۴۱، ۴۱، ۶۷، ۷۱
- جرايم مطبوعاتي، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۷۱، ۸۳، ۱۰۹
- جزیره العرب، ۲۲۵
- جلایی‌پور، ۱۹۱
- جمل، ۳۵، ۳۶
- جمهوری اسلامی، ۲۶، ۳۰، ۳۶، ۶۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۳
- جمهوریت، ۲۵
- جنتانی، ۹۳
- ۲۷۹
- امام علی، امیرالمؤمنین (ع)، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۷، ۵۰، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
- امام مهدی (ع)، ۲۳۳
- انجیل (کتاب)، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹
- انگلستان، ۲۹، ۲۴۶
- اوپن، ۲۵۱
- اهل سنت، ۸۱
- ایازی، ۹۳
- ایران، ۸، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۹۵
- پازرگان، ۱۶۲، ۱۶۲
- پروچردی، ۲۳۷
- پتی صدر، ۱۵۶، ۲۲۵
- پورقانی، ۲۰۱، ۲۲۴
- پهشت‌زهر، ۲۲۳
- پهشتی، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱
- بیات، ۵۶، ۱۶۶
- پوینده، ۲۲۳
- پیام انقلاب (هفته‌نامه)، ۶۰
- پیامبر اسلام (ص)، پیغمبر (ص)، نبی اکرم (ص)، رسول اکرم (ص)، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۶، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۶۶

- جناح چپ، ۵۱، ۵۲
جناح راست، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷
جهاد سازندگی، ۶۸
چین، ۲۳۵
حاشیه هروه (کتاب)، ۱۳۶
حافظ، ۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۷۶
حزب جمهوری اسلامی، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲
حزب مشارکت، ۲۷۷
حضرت عباس، ۲۷۸
حقوق بشر، ۲۱۰
حکیم، ۱۳۳
حلاج، ۲۳۵
حوزه علمیه قم، ۸۹، ۱۷۱، ۲۶۸
خاتمی، ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۸۳، ۱۱۰، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۷۷
خاطرات سیاسی (کتاب)، ۲۶۹
خامنه‌ای، ۱۲۶، ۱۲۹
خبرگان، ۱۵۹، ۱۷۶
خشونت سیاسی، ۲۰۲، ۲۱۲
خشونت ورزی، ۸۱، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۵۲، ۲۰۱
خواجہ ربیع، ۲۰۵
خوزستان، ۱۵۶
خوبی، ۵۸
داستان کل کشور، ۶۸
دادگاه انقلاب اسلامی، ۱۷۱، ۲۰۱
دادگاه ویژه روحانیت، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۷۶، ۲۷۷
دادگستری، ۱۷۶
دارالتقریب، ۲۳۷
دزی نجف آبادی، ۸۸، ۹۰
دستگاه قضایی، ۸۰، ۸۳، ۱۲۲، ۱۳۳
دکتر آغاچری، ۱۵
دکتر باهنر، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۶
دکتر سروش، ۱۲، ۱۶، ۱۲۵، ۱۶۲، ۱۶۹
دکتر صلواتی، ۲۳، ۶۸
دکتر علی شریعتی، ۱۷، ۱۶۲، ۲۳۵، ۲۷۹
دوم خرداد ۱۳۷۶، ۳۰، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۸۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۷۷
دیوان عدالت اداری، ۲۱
دیوان عطار، ۱۶۵
راه مجاهد (نشریه)، ۲۳
رجایی، ۱۵۶
رجوی، ۲۲۰، ۲۶۰
رؤیم سلطنتی، ۲۲۲
رؤیم شاهنشاهی، ۱۵۲
رفتجانی، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۷۰
رفعتنامه (کتاب)، ۲۶۹
روح الله حسینیان، ۲۲۳، ۲۲۶
روحانی، آیت... سیدصادق، ۵۸
روحانی، آیت... سیدمحمد، ۵۸

۱۲۱، ۱۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۰	روزنامه اطلاعات، ۲۸۱
سمید حجاریان، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱	روزنامه توس، ۷، ۱۱، ۲۱، ۱۱۹، ۲۲۶
۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱	روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹۹
سودان، ۱۷۰	روزنامه خراسان، ۲۳
سید ابوالفضل موسویان، ۴۳، ۶۷	روزنامه خرداد، ۷، ۶۲، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۲۵۰
سید ابوالقاسم خونی، ۱۳۷	روزنامه رسالت، ۶۲، ۱۹۹، ۲۷۶
سید احمد خوانساری، ۱۳۷	روزنامه سلام، ۲۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۵۰
سید جمال، ۲۳۵، ۲۳۷	۲۷۶
سید علی سیستانی، ۱۳۷	روزنامه صبح امروز، ۷، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۶۵
سید کاظم شریعتمداری، ۱۳۷	۲۱۸، ۱۶۷
سید محمدرضا گلپایگانی، ۱۳۷	روزنامه میزان، ۲۲۵
سید محمد شیرازی، ۱۳۷	روزنامه کیهان، ۶۲، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۷۶
سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، ۱۳۷	ریاست جمهوری، ۳۰، ۳۱، ۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱
سید محمود شاهرودی، ۱۳۷	۱۷۲، ۱۶۵
سید مرتضی پیروانی، ۲۱۵	ری شهری، ۵۵
سید مرتضی تقیب علویین، ۲۱۵	رییس مجلس، ۵۷
سید مهدی هاشمی، ۱۷۲	رییس مجلس خبرگان، ۵۹
سید هادی میلانی، ۱۳۷	ژن، ۱۱۹
شیبرخاقانی، ۵۸	زهرای مرعیه، ۱۳۳
شریعتمداری، ۵۸	سازمان تبلیغات، ۲۶۶، ۲۷۷
شعبا (هفته نامه)، ۶۲	سازمان قضایی نیروهای مسلح، ۱۲۱
شورای شهر تهران، ۱۶۶، ۲۵۱	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۶۰، ۶۸، ۲۷۲
شورای عالی امنیت ملی، ۲۵۱، ۲۵۷	ستاداحیای نماز، ۲۶۶
شورای نگهبان، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۵۹، ۱۰۵	سجایی، ۱۶۹
۱۲۶، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۱	سریداران، ۱۵۸
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷	سعدی شیرازی، ۱۱۳، ۲۳۵
شهید محمد (منتظری)، ۲۷۹	سعيد امامی (اسلامی)، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۲۲۰
شیخ انصاری (ره)، ۸۹، ۹۲، ۱۳۰	

- شیخ طوسی، ۲۱۶
 شیخ محمدعلی اراکی، ۱۳۷
 شیخ مفید، ۲۱۶
 شیراز، ۲۶، ۲۳۲
 شیرازی، ۵۸
 صادق المهدی، ۱۷۰
 صائمی، ۷۲، ۱۶۹
 صدا و سیما، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۵
 صدر، ۲۳۵
 صفویان، ۱۵۸
 صفویه، ۱۵۸
 صفین، ۳۵، ۳۶
 عالیجناب سرخپوش، ۱۹۱
 عبدالله نوری، ۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۰
 ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۲
 عصر آزادگان (روزنامه)، ۷، ۱۵۳، ۱۵۸
 عصرها (مفته نامه)، ۷، ۲۰۲
 علامه طباطبائی، ۲۱۱، ۲۶۷
 علامه حلی، ۱۳۳
 علویان، ۱۵۸
 عمان، ۱۷۰
 عیسی بن مریم، ۲۷۹
 غزالی، ۲۳۵
 فتح (روزنامه)، ۷، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۱
 فدائیان اسلام، ۱۵۳، ۱۵۴
 فردنقد اسلام (نشریه)، ۲۸۰
 فرعون، ۱۴
 فروهر، ۲۲۳
 فکروم سکت نظریه امتدال (مقاله)، ۱۹۰
 فقیه عالیقدر، ۱۲۸، ۲۶۱
 فلاحیان، ۲۲۶
 فلسفی، میرزا علی، ۶۱
 قائم مقام رهبری، ۵۹
 قایل، ۲۰۲، ۲۶۲، ۲۶۵
 قاجاریه، ۱۵۸
 قاسطین، ۳۶
 قانون اساسی، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶
 قاهره، ۲۳۵
 قتل‌های زنجیره‌ای، ۹۱، ۱۳۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۰
 القرآن (کتاب)، ۱۴، ۲۸، ۵۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۰
 قم، ۵۶، ۱۹۶، ۲۳۵
 قمی، ۵۸
 قوه قضاییه، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۵

- قوه مجریه، ۲۲
قوه مقننه، ۲۲، ۲۶، ۲۳
کتاب الطلاق، ۱۳۸
کتاب الطهاره، ۱۲۹، ۱۳۸
کتاب امالی قدیخ صدوق، ۲۷۹
کتاب توحید صدوق، ۱۲۲
کتاب مکاسب، ۸۹
کدیور، حجة الاسلام والمسلمین محسن، ۶۷
۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۹۰، ۱۲۲، ۱۶۶، ۱۶۷
۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶
۲۲۷، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۷۲، ۲۷۶
کریاسچی، ۱۲۳
کردستان، ۱۵۶
کرملین، ۲۲۶
کسروی، ۲۲۲
کلیتون (رئیس جمهوری آمریکا)، ۲۲۷
کمیته شایعه، ۲۲۳
کواکی، ۲۳۵
کوی دانشگاه، ۱۱۰، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۷۶
گروه فشار، ۷۲، ۲۵۶
گنبد، ۱۵۶
گنجی، ۱۹۰، ۱۹۳
لائیک، ۱۲۹
لاهور، ۲۳۵
لیرال، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۷۶
مارتین، ۳۶
مثنوی معنوی، ۱۱۲
مجاهدین انقلاب، ۱۵۳
مجاهدین خلق، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۲۳
مجمع قضایی ویژه، ۲۲۶
مجلس خبرگان، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۵۱
مجلس شورای اسلامی، ۳۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲
۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۲۹
مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۷۲، ۱۶۶، ۱۷۲
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۵
مجمع روحانیون مبارز، ۱۳، ۱۲۶
محتشمی، ۲۷۶
محمد منتظری، ۱۵۶، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۱
مختاری، ۲۲۳
مختلف الشیعه (کتاب)، ۱۳۳
مدیران، ۲۳۵
مرحوم حاج محمدتقی قلسفی، ۶۱
مرحوم شیخ صدوق، ۹۳
مرحوم صاحب جواهر، ۱۳۹
مرحوم صدر، ۲۶۷
مرحوم کاشف الغطاء، ۸۹
مرحوم مجلسی، ۲۶۷
مزینان، ۲۳۵
مسعودی، ۲۱
مسلم بن عقیل، ۲۱۹
مسیحیان، ۲۸
مشارکت، ۷، ۱۸۱
مشروطیت، ۱۵۶
مشهد، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۷۰
مصباح یزدی، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸
۱۳۰، ۲۲۲، ۲۲۶

- مصدق، ۱۶۲
- مطهری، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۳۵
- معلی بن خنيس، ۲۶۷
- مکام الاخلاق، ۲۱۲
- ملی گرا، ۱۷۰
- ملی مذهبی، ۱۷۰
- متجربنا، ۹۳
- مستظري، ۳۲، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۶۹
- من لا یحضره الفقیه (کتاب)، ۹۳
- مواضع ما (تشریه)، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۰
- مولف ارث (کتاب)، ۱۳۸
- موسوی اردبیلی، ۱۶۹، ۱۷۲
- موسوی تبریزی، ۵۶، ۹۳
- موسوی خوئینی ها، ۵۶، ۶۷، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲
- ۱۲۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۵۰
- موسی (ح)، ۱۲
- مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، ۱۱۲
- ۱۳۵، ۲۳۵، ۲۴۰
- مهدوی کنی، ۱۱، ۱۹
- مهدی هاشمی، ۴۲، ۱۷۳
- مهندس لطف... میثم، ۴۳
- مهندس میرحسین موسوی، ۲۱، ۱۲۶
- ناکین، ۳۶
- نجف، ۱۵۵، ۲۳۵
- نجفی مرعشی، ۱۳۶
- نجم آبادی، ۲۳۵
- نشاط (روزنامه)، ۲۵۰
- نظارت استصوابی، ۱۵۹، ۲۰۱، ۲۴۲
- نظام سلطنتی، ۲۴۶
- نظام شاهنشاهی، ۵۸
- نواب صفوی، ۲۲۲
- نویید اصفهان (تشریه)، ۲۳
- نهران، ۳۵، ۳۶
- نهضت آزادی، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۲۵، ۲۷۶
- نیکسون (رئیس جمهوری آمریکا)، ۲۲۷
- وزارت اطلاعات، ۶۲، ۶۵، ۷۳، ۱۰۳، ۱۰۵
- ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۱۸
- وزارت بازرگانی، ۱۰۸
- ولایت فقیه، ولی فقیه، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۹، ۳۰
- ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۶۱، ۶۲، ۷۷، ۹۰، ۱۷۲، ۱۷۳
- ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۰
- هابیل، ۲۰۲، ۲۶۲
- هارون (ح)، ۱۲
- هاشمی نژاد، ۱۲۹
- هفته نامه شلمچه، ۶۲
- هلموت کهل (نخست وزیر آلمان)، ۲۲۷
- هیئت مؤلفه، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۵۳
- هیأت منصفه، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۲۵۱
- یالثارات (هفته نامه)، ۱۱۹
- یزدی، ۸۲، ۸۳
- یزید، ۲۰۵
- یزود، ۲۸، ۱۶۱، ۲۴۶، ۲۷۲